

www.PDF.Tarikhema.ir

# پایگاه دائلود کتابهای تاریخی و مذهبی

برای دریافت کتابهای بیشتر به آدرس بالا مراجعه کنید

تمامی حقوق برای تاریخ ما محفوظ است

[www.tarikhema.ir](http://www.tarikhema.ir)

[www.ancient.ir](http://www.ancient.ir)

کتابخانه مجزی «تاریخ ما» نخستین پایگاه دائلود کتابهای تاریخی و مذهبی می باشد که زمان احداث آن به سال 1386 بزمی گردد و تاکنون بسیاری از کتب تاریخی و مذهبی را به صورت الکترونیکی (PDF) بر روی دنیای مجزی منتشر نموده است.

**Email :** Kazemi.Eni@Gmail.Com - Yahoo ID: Tarikhema4us

**Website:** <http://Ancient.ir> & <http://Tarikhema.ir>

**Ebook Adress :** <http://PDF.tarikhema.ir>

## ارمیا

ارمیا نبی در این کتاب به شرح زندگی خود و وقایعی که بین سالهای 625 و 580 قبل از میلاد در تاریخ سرزمین یهودا رخ داده، می‌پردازد. در این کتاب بسیاری از تعالیم و نبوت‌های ارمیا را می‌توان یافت. هنگامی که خداوند ارمیا را برای رسالت برمی‌گزیند، ارمیا امتناع می‌ورزد و اظهار می‌دارد که جوان و بی‌تجربه است. اما خداوند به او اطمینان می‌دهد که با وی خواهد بود و وی را یاری خواهد کرد. به این ترتیب ارمیا رسالت خود را شروع می‌کند و پیامهایی را که از خداوند دریافت می‌دارد به قوم اسرائیل بازگو می‌کند. اما مردم این پیامها را نمی‌پسندند و با او به دشمنی می‌پردازند، زیرا او به گناهان آنان اشاره می‌کند و از آنان می‌خواهد که از راه‌های شرور خود بازگردند. در این پیامها خداوند به مردم یهودا هشدار می‌دهد که لشکری از سرزمین شمال می‌فرستد تا آنان را مجازات کند. هرچند بخش بزرگی از این کتاب به شرح مجازات مردم یهودا و سایر اقوام اختصاص دارد، اما در آن می‌توان آثاری از آینده امیدبخش اورشلیم نیز مشاهده کرد، چنانکه در باب 33 می‌خوانیم: «آنگاه این شهر مایه شادی و افتخار من خواهد بود و باعث خواهد شد تمام قوم‌های دنیا مرا تمجید و تکریم کنند! همه مردم جهان احسان و لطفی را که در حق قومم خواهم کرد، خواهند دید و از ترس خواهند لرزید.»

<sup>9</sup> آنگاه دست بر لب‌هایم گذارد و گفت: «اینک کلام خود را در دهانت گذاشتم!»<sup>10</sup> از امروز رسالت تو آغاز می‌شود! تو باید به قوم‌ها و حکومت‌ها هشدار دهی و بگویی که من برخی از ایشان را ریشه کن کرده، از بین خواهم برد و برخی دیگر را پا برجا نگاه داشته، تقویت خواهم کرد.»

### دو رؤیا

<sup>11</sup> سپس فرمود: «ارمیا، نگاه کن! چه می‌بینی؟»

گفتم: «شاخه‌ای از درخت بادام!»

<sup>12</sup> فرمود: «چنین است! و این بدان معناست که مراقب

خواهم بود تا هر آنچه گفته‌ام، انجام شود.\*»

<sup>13</sup> بار دیگر خداوند از من پرسید: «حالا چه می‌بینی؟»

جواب دادم: «یک دیگ آب جوش که از سوی شمال

بر این سرزمین فرو می‌ریزد.»

<sup>14</sup> فرمود: «آری، بلایی از سوی شمال بر تمام اهالی

این سرزمین نازل خواهد شد.<sup>15</sup> من سپاهیان

این کتاب شامل پیامهایی است که خدا به ارمیا پسر حلقیا داد. ارمیا یکی از کاهنان شهر عناتوت (واقع در سرزمین بنیامین) بود. <sup>2</sup> نخستین پیام، در سال سیزدهم سلطنت یوشیا (پسر آمون)، پادشاه یهودا، بر ارمیا نازل شد. <sup>3</sup> پیامهای دیگری نیز در دوره سلطنت یهوایقیم (پسر یوشیا) تا یازدهمین سال پادشاهی صدقیا (پسر یوشیا)، بر او نازل شد. در ماه پنجم همین سال بود که اورشلیم به تصرف درآمد و اهالی شهر اسیر و تبعید شدند.

### دعوت ارمیا

<sup>4</sup> خداوند به من فرمود: «پیش از آنکه در رحم مادرت شکل‌گیری تو را انتخاب کردم. پیش از اینکه چشم به جهان بگشایی، تو را برگزیدم و تعیین کردم تا در میان مردم جهان پیام‌آور من باشی.»

<sup>6</sup> اما من گفتم: «خداوند، این کار از من ساخته نیست! من جوانی کم سن و بی‌تجربه هستم!»

<sup>7</sup> خداوند فرمود: «چنین مگو! چون به هر جایی که تو را بفرستم، خواهی رفت و هر چه به تو بگویم، خواهی گفت.»<sup>8</sup> از مردم نترس، زیرا من با تو هستم و از تو محافظت می‌کنم.»

\* در عبری واژه‌های «مراقب بودن» و «بدام» شبیه یکدیگر هستند.

نمی‌کند<sup>7</sup> و آنها را به سرزمینی حاصلخیز آوردم تا از محصول و برکات آن برخوردار شوند؛ اما ایشان آنجا را به گناه و فساد کشیدند و میراث مرا به شرارت آلوده ساختند.<sup>8</sup> حتی کاهنانشان هم در فکر من نبودند، و داورانشان نیز به من اعتنايي نکردند، حکام ایشان برضد من برخاستند و انبیای آنها بت بعل را پرستیدند و عمر خود را با کارهای بیهوده تلف کردند.

### شکایت خدا از قوم خود

<sup>9</sup> «بنابر این من شما را محکوم می‌کنم! حتی در سالهای آینده، فرزندان و نوه‌های شما را نیز محکوم خواهم کرد!

<sup>10</sup> «به سرزمینهای اطراف نگاه کنید! ببینید آیا می‌توانید در جایی قومی بیابید که خدایانشان را با خدایان تازه عوض کرده باشند با اینکه خدایانشان واقعاً خدا نیستند! کسانی را به جزیره قبرس در غرب و به صحرای قیدار در شرق بفرستید و ببینید آیا در آنجا تا بحال چنین اتفاق غریبی رخ داده است؟ اما قوم من از خدایی که موجب سربلندی‌شان بود روگردان شده، بدنبال بت‌های بی‌جان رفته‌اند!<sup>12</sup> آسمانها از چنین کاری حیرت‌زده شده، به خود می‌لرزند؛<sup>13</sup> زیرا قوم من مرتکب دو خطا شده‌اند: اول اینکه، مرا که چشمه آب حیات هستم ترک نموده‌اند و دوم اینکه رفته‌اند و برای خود حوضهایی شکسته ساخته‌اند که نمی‌تواند آب را در خود نگه دارد!»

### نتیجه خیانت قوم اسرائیل

<sup>14</sup> مگر قوم اسرائیل، برای بندگان و غلامی انتخاب شده که اینگونه اسیر گذشته، به جای دور برده می‌شود؟<sup>15</sup> سپاهیان نیرومند شمال مانند شیران غران بسوی سرزمین اسرائیل در حرکتند تا آن را ویران ساخته، شهرهایش را بسوزانند و با خاک یکسان کنند.<sup>16</sup> نیروهای مصر نیز برضد او برخاسته، از شهرهای خود «مقیس» و «تحفیس» می‌آیند تا عظمت و قدرت اسرائیل را درهم بکوبند.<sup>17</sup> ای اورشلیم، تو خود باعث شدی که چنین بلایی بر تو

مملکت‌های شمالی را فرا خواهم خواند تا به اورشلیم آمده تخت فرمانروایی خود را کنار دروازه‌های شهر برپا دارند و همه حصارهای آن و سایر شهرهای یهودا را تسخیر کنند.<sup>16</sup> اینست مجازات قوم من بسبب شرارت‌هایشان! آنها مرا ترک گفته، خدایان دیگر را می‌پرستند و در برابر بت‌هایی که خود ساخته‌اند، سجده می‌کنند.

<sup>17</sup> «حال، برخیز و آماده شو و آنچه که من می‌گویم به ایشان بگو. از آنها مترس و گر نه کاری می‌کنم که در برابر آنها آشفته و هراسان شوی!<sup>18</sup> امروز تو را در برابر آنها همچون شهری حصاردار و ستونی آهنین و دیواری برنجین، مقاوم می‌سازم تا در برابر تمام افراد این سرزمین بایستی، در برابر پادشاهان یهودا، بزرگان، کاهنان و همه مردم.<sup>19</sup> آنها با تو به ستیز برخوانند خاست، اما کاری از پیش نخواهند برد، چون من، خداوند، با تو هستم و تو را رهایی خواهم داد.»

### بی‌توجهی اسرائیل نسبت به خدا

بار دیگر خداوند با من سخن گفت و فرمود **2** که بروم و به اهالی اورشلیم بگویم که خداوند می‌فرماید: «گذشته‌ها را به یاد می‌آورم، زمانی را که تازه عروس بودی! در آن روزها چقدر مشتاق بودی که مورد پسند من باشی! چقدر مرا دوست می‌داشتی! حتی در بیابانهای خشک و سوزان نیز همراه می‌آمدی.<sup>3</sup> ای اسرائیل، تو در آن روزها قوم مقدس من و نخستین فرزند من بودی. اگر کسی به تو آزار می‌رساند او را محکوم کرده، به بلایی سخت گرفتار می‌ساختم.

<sup>4</sup> «ای قوم اسرائیل، چرا پدران شما از من دل کنند؟ چه کوتاهی در حق ایشان کردم که از من رو برگردانند و دچار حماقت شده، به بت‌پرستی رو آوردند؟<sup>6</sup> گویا فراموش کردند که این من بودم که ایشان را از مصر نجات داده، در بیابانهای خشک و سوزان هدایت کردم، و از سرزمینهای خطرناک پر از گودال و از شور‌زارهای مرگبار عبور دادم از مکانهای غیرمسکونی که حتی کسی از آن عبور

آه و ناله می‌کنند تا نجاتشان دهم!<sup>28</sup> بگذارید بتهایی که خود ساخته‌اید، در زمان مصیبت، شما را نجات دهند! شما که به تعداد شهرهای یهودا بت دارید!<sup>29</sup> دیگر به من پناه نیایید، چون شما همه یاغی هستید.<sup>30</sup> فرزندان شما را تنبیه کرده‌ام، ولی چه فایده، چون خود را اصلاح نکردند! همچون شیری که شکار خود را می‌کشد، شما هم انبیای مرا کشته‌اید.

<sup>31</sup> «ای قوم من، به کلام من گوش فراد دهید: آیا من در حق بنی‌اسرائیل بی‌انصافی کرده‌ام؟ آیا برای ایشان مانند یک زمین تاریک و پربلا بوده‌ام؟ پس چرا قوم من می‌گویند: سرانجام از دست خدا رها شدیم، دیگر نمی‌خواهیم با چنین خدایی سروکار داشته باشیم!

<sup>32</sup> «آیا ممکن است دوشیزه‌ای زیور آلاتش را از یاد ببرد؟ آیا امکان دارد تازه عروسی، لباس عروسی‌اش را فراموش کند؟ با این حال، قوم من سالاهاست مرا که برایشان همچون گنجی گرانبها بوده‌ام، فراموش کرده‌اند!

<sup>33</sup> «چقدر ماهرانه فاسقان را بسوی خود جلب می‌کنید! حتی با سابقه‌ترین زنان بدکاره هم می‌توانند از شما چیزهایی بیاموزند!<sup>34</sup> لباسشان به خون فقیران بی‌گناه آغشته است که آنها را نه برای سرقت اموالتان، بلکه بی‌جهت کشته‌اید!<sup>35</sup> با اینحال می‌گویید: ما بی‌گناهییم و کاری نکرده‌ایم که خدا خشمگین شود! اما من شما را بشدت مجازات می‌کنم، چون می‌گویید: بی‌گناهییم!

<sup>36</sup> «مدام بنیال هپیماتان جدید می‌گردید، اما همانگونه که آشور شما را رها کرد، مصر نیز کمکی به شما نخواهد کرد.<sup>37</sup> از آنجا نیز ناامید و سرافکنده باز خواهید گشت، چون خداوند کسانی را که شما به ایشان تکیه می‌کنید طرد کرده است؛ باوجود تمام کمک‌های ایشان، باز هم کاری از پیش نخواهید برد.»

### اسرائیل خیانتکار

خداوند می‌فرماید: «اگر مردی زن خود را

3

طلاق بدهد و زن برود شوهر کند، آن مرد نباید دوباره او را به همسری بگیرد، چون دیگر

نازل شود، چون وقتی خداوند، خدایت می‌خواست تو را راهنمایی کند، از او سرپیچی کردی!

<sup>19,18</sup> خداوند، خدای قادر متعال می‌فرماید: «از اتحاد با مصر و آشور چه نفعی برده‌ای؟ شرارت و گناه خودت، تو را تنبیه و مجازات خواهد کرد. آنگاه خواهی دید که سرپیچی از خدا و بی‌احترامی به او چه سرانجام بدی دارد!<sup>20</sup> از منتهای پیش یوغ مرا از گردنت باز کردی، رشته‌های انس و الفت خود را با من بریدی و با کمال بی‌شرمی از من سرپیچی کردی؛ روی هر تپه و زیر هر درخت زانو زدی و به بت‌پرستی سرگرم شدی.

<sup>21</sup> «وقتی می‌خواستم تو را همچون نهالی بکارم، با دقت، بهترین بذر را انتخاب کردم. پس چه شد که نهالی فاسد و بی‌مصرف شدی؟<sup>22</sup> با هر چه که خود را بشویی، پاک نخواهی شد. به گناهی آلوده شده‌ای که پاک شدنش محال است؛ گناه تو همیشه در نظرم خواهد ماند.<sup>23</sup> چگونه می‌توانی بگویی که منحرف نشده‌ای و بت نپرسیده‌ای؟ ای ماده شتر بی‌قرار که بدنبال جفت می‌گردد، به همه دشمنای سرزمینت نگاه کن و خطاهای خویش را ملاحظه نما و به گناهان هولناکت اعتراف کن!<sup>24</sup> تو مثل گورخری هستی که شہوتش او را به بیابان می‌کشاند و کسی نمی‌تواند جلو او را بگیرد. هر گورخر نری که تو را بخواهد بی‌هیچ زحمتی تو را بدست می‌آورد، چون خودت را در اغوشش می‌اندازی!<sup>25</sup> چرا از اینهمه دوندگی خسته کننده در پی بتها دست برنمی‌داری؟ تو در جواب می‌گویی: نه، دیگر نمی‌توانم برگردم. من عاشق این بتهای بیگانه شده‌ام و دیگر قادر به دل کندن نیستم.

### مجازات در انتظار اسرائیل است

<sup>27,26</sup> «قوم من مانند دزدی که در حال دزدی گرفتار می‌شود، خجل و شرمگین خواهد شد؛ پادشاهان، بزرگان، کاهنان و انبیاء نیز به همین وضع دچار خواهند گردید. چوب تراشیده را پدر خود و بتی را که از سنگ ساخته شده، مادر خود می‌خوانند؛ ولی وقتی در زحمت و مصیبت گرفتار می‌شوند نزد من

زیر هر درختی، مرتکب زنا گشته‌ای؛ اعتراف کن که نخواستی مرا پیروی کنی.<sup>14</sup> ای فرزندان خطاکار، بسوی من باز گردید، چون من صاحب شما هستم و شما را در هر جا که باشید بار دیگر به سرزمین اسرائیل باز می‌گردانم.<sup>15</sup> و رهبرانی بر شما می‌گذارم که مورد پسند من باشند تا از روی فهم و حکمت، شما را رهبری کنند!»

<sup>16</sup> خداوند می‌فرماید: «وقتی بار دیگر سرزمین شما از جمعیت پر شود، دیگر حسرت دوران گذشته را نخواهید خورد، دورانی که صندوق عهد خداوند در اختیارتان بود؛ دیگر کسی از آن روزها یاد نخواهد کرد و صندوق عهد خداوند دوباره ساخته نخواهد شد.<sup>17</sup> در آن زمان شهر اورشلیم به «محل سلطنت خداوند» مشهور خواهد شد و تمام قومها در آنجا به حضور خداوند خواهند آمد و دیگر سرکشی نخواهند نمود و بنیال خواستهای ناپاکشان نخواهند رفت.<sup>18</sup> در آن هنگام اهالی یهودا و اسرائیل با هم از تبعید شمال بازگشته، به سرزمینی خواهند آمد که من به اجدادشان به ارث دادم.

<sup>19</sup> «مایل بودم در اینجا با فرزندانم ساکن شوم؛ در نظر داشتم این سرزمین حاصلخیز را که در دنیا بی‌همتاست، به شما بدهم؛ انتظار داشتم مرا «پدر» صدا کنید و هیچ فکر نمی‌کردم که بار دیگر از من روی بگردانید؛<sup>20</sup> اما شما به من خیانت کردید و از من دور شده، به بتهای بیگانه دل بستید. شما مانند زن بی‌وفایی هستید که شوهرش را ترک کرده باشد.»

<sup>21</sup> از کوه‌ها صدای گریه و زاری شنیده می‌شود؛ این صدای گریه بنی اسرائیل است که از خدای روی گردانده و سرگردان شده‌اند!<sup>22</sup> ای فرزندان ناخلف و سرکش نزد خدا بازگردید تا شما را از بی‌ایمانی شفا دهد.

ایشان می‌گویند: «البته که می‌آییم، چون تو خداوند، خدای ما هستی.<sup>23</sup> ما از بتپرستی بر بالای تپه‌ها و عیاشی بر روی کوه‌ها خسته شده‌ایم؛ این کارها بیهوده است؛ بنی اسرائیل تنها در پناه خداوند، خدای ما می‌تواند نجات یابد.<sup>24</sup> از کودکی با چشمان خود دیده‌ایم که چگونه پیروی شرم‌آور بتهای باعث شده گله‌ها و رهمها، پسران و دختران قوم ما تلف شوند!

فاسد و بی‌عفت شده است. ولی تو، هر چند مرا ترک کردی و به من خیانت ورزیدی، باوجود این از تو می‌خواهم که نزد من باز گردی.<sup>25</sup> آیا در سراسر این سرزمین جایی پیدا می‌شود که با زناى خود، یعنی پرستش بتهای، آن را آلوده نکرده باشی؟ مانند فاحشه بر سر راه به انتظار فاسق می‌نشینی، درست مثل عرب بادیه‌نشین که در کمین رهگذر می‌نشیند. تو با کارهای شرم‌آور خود زمین را آلوده کرده‌ای!<sup>3</sup> برای همین است که نه رگبار می‌بارد و نه باران بهاری، چون تو مانند یک روسپی شرم و حیا را از خود دور کرده‌ای.<sup>4</sup> آیا اینحال به من می‌گویی: ای پدر، از زمان کودکی تو مرا دوست داشته‌ای؛ پس تا ابد بر من خشمگین نخواهی ماند! این را می‌گویی و هر کار زشتی که از دست برآید، انجام می‌دهی.»

<sup>6</sup> در زمان سلطنت یوشیای پادشاه، خداوند به من فرمود:

«می‌بینی اسرائیل خیانتکار چه می‌کند؟ مثل یک زن هززه که در هر فرصتی خود را در اختیار مردان دیگر قرار می‌دهد، اسرائیل هم روی هر تپه و زیر هر درخت سبز، بت می‌پرستد.<sup>7</sup> من فکر می‌کردم روزی نزد من باز خواهد گشت و بار دیگر از آن من خواهد شد، اما چنین نشد. خواهر خیانت پیشه او، یهودا هم یابگیری‌های دایمی اسرائیل را دید.<sup>8</sup> با اینکه یهودا دید که من اسرائیل بی‌وفا را طلاق داده‌ام، نترسید و اینک او نیز مرا ترک کرده، تن به روسپی‌گری داده و بسوی بتپرستی رفته است.<sup>9</sup> او با بی‌پروایی بتهای سنگی و چوبی را پرستیده، زمین را آلوده می‌سازد؛ با اینحال این گناهان در نظر او بی‌اهمیت جلوه می‌کند.<sup>10</sup> یهودا، این خواهر خائن هنگامی نیز که نزد من بازگشت، توبه‌اش ظاهری بود نه از صمیم قلب.<sup>11</sup> در واقع گناه اسرائیل بی‌وفا سبکتر از گناه یهودای خائن است!»

<sup>12</sup> همچنین خداوند به من گفت که بروم و به اسرائیل بگویم: «ای قوم گناهکار من، نزد من برگرد، چون من با گذشت و دلسوزم و تا ابد از تو خشمگین نمی‌مانم.<sup>13</sup> بگناهانت اقرار کن! بذخیر که نسبت به خداوند، خدای خود یاغی شده‌ای و با پرستش بتهای در

دادی، حال آنکه اکنون شمشیر بر گلوی ایشان قرار گرفته است!)<sup>11</sup>

<sup>12</sup>در آن زمان خداوند از بیابان، بادی سوزان بر ایشان خواهد فرستاد نه بادی ملایم برای زدودن خاشاک خرمن، بلکه طوفانی شدید. به این ترتیب خداوند هلاکت قوم خود را اعلام می‌کند. <sup>13</sup>نگاه کن! دشمن مانند ابر بسوی ما می‌آید؛ عرایه‌های او همچون گردبادند و اسبهایش از عقاب تیزروتر. وای بر ما، چون غارت شده‌ایم!

<sup>14</sup>ای اهلای اورشلیم دل‌های خود را از شرارت پاک کنید تا نجات یابید! تا به کی می‌خواهید افکار ناپاک را در دلتان نگاه دارید؟ <sup>15</sup>قاصدان از شهر «دان» تا کوهستان «افرایم»، همه جا مصیبت شما را اعلام می‌کنند. <sup>16</sup>آنها می‌آیند تا به ملت‌ها هشدار دهند و به اورشلیم بگویند که دشمن از سرزمین دور می‌آید و علیه شهرهای یهودا غریو جنگ برمی‌آورد. <sup>17</sup>خداوند می‌فرماید: «همانگونه که کشاورزان، مزرعه‌ای را احاطه می‌کنند، دشمن هم شهر اورشلیم را محاصره خواهد کرد، زیرا قوم من برضد من شورش کرده‌اند. <sup>18</sup>ای یهودا، این بلایا نتیجه رفتار و کارهای خود تو است؛ مجازات تو بسیار تلخ است و همچون شمشیری در قلبت فرو رفته است.»

### اندوه ارمیا برای قومش

<sup>19</sup>دردی طاقت‌فرسا وجودم را فرا گرفته و دلم بیتاب شده است! دیگر نمی‌توانم ساکت و آرام بمانم، چون صدای شیپور دشمن و فریاد جنگ در گوشم طنین افکنده است. <sup>20</sup>خرابی از پی خرابی فرا می‌رسد تا سرزمین ما را بکلی ویران کند. ناگهان، در یک چشم بهم زدن، تمام خیمه‌ها غارت می‌شوند و خانه‌ها به ویرانه تبدیل می‌گردند. <sup>21</sup>این وضع تا به کی طول می‌کشد؟ تا به کی باید خروش جنگ و صدای شیپور جنگ را بشنوم؟

<sup>22</sup>خداوند در جواب می‌فرماید: «تا وقتی که قوم من در حماقتشان بمانند! چون ایشان نمی‌خواهند مرا بشناسند. آنها مثل بچه‌های نادان و احمقند؛ برای بدی

<sup>25</sup>هم ما و هم پدرانمان از کودکی نسبت به خداوند، خدایمان گناه کرده‌ایم و دستورات او را پیروی ننموده‌ایم؛ پس بگذار در شرمساری‌مان غرق شویم! بگذار رسوایی، ما را فرا گیرد!»

### دعوت به توبه

4 خداوند می‌فرماید: «ای اسرائیل، اگر نزد من بازگردی و دست از بت‌پرستی برداری و به من وفادار بمانی، <sup>2</sup>اگر تنها مرا خدای خود بدانی و با انصاف و راستی و درستی زندگی کنی، نگاه همه قومهای جهان با دیدن تو بسوی من خواهند آمد و از من برکت یافته، به من افتخار خواهند نمود.»

<sup>3</sup>خداوند به اهلای یهودا و اورشلیم چنین می‌فرماید: «زمین سخت دلتان را شخم بزنید، و تخم خوب را در میان خاها نکارید. <sup>4</sup>دل و وجود خود را از هر آلایش بزدايید، و گرنه آتش خشم من شما را بسبب تمام گناهانتان خواهد سوزاند و کسی نخواهد توانست آن را خاموش کند.

### حمله به یهودا

<sup>5</sup>«شیپورها را در تمام سرزمین یهودا به صدا درآورید! با صدای بلند فریاد برآورید و به اهلای یهودا و اورشلیم اعلان کرده، بگویید که به شهرهای امن و حصاردار پناه ببرند! <sup>6</sup>راه اورشلیم را با علامت مشخص کنید! فرار کنید و درنگ ننمایید! چون من بلا و ویرانی مهلکی ازسوی شمال بر شما نازل خواهم کرد. <sup>7</sup>نابودکننده قومها مانند شیری از مخفی‌گاه خود بیرون آمده، بسوی سرزمین شما در حرکت است! شهرهایتان خراب و خالی از سکنه خواهد شد. <sup>8</sup>پس لباس ماتم بپوشید و گریه و زاری کنید، زیرا شدت خشم خداوند هنوز کاهش نیافته است. <sup>9</sup>در آن روز، دل پادشاه و بزرگان از ترس فرو ریخته، کاهنان متحیر و انبیاء پریشان خواهند شد.»

<sup>10</sup>(خداوند، مردم از آنچه تو گفתי فریب خورده‌اند! چون تو به اهلای اورشلیم وعده آرامش و سلامتی

<sup>3</sup>ای خداوند، تو به یک چیز اهمیت می‌دهی و آن راستی و درستی است. تو سعی کردی ایشان را اصلاح کنی، اما آنها نخواستند؛ هر چند ایشان را زدی، ولی دردی احساس نکردند! روی خود را از سنگ هم سخت‌تر کرده‌اند و نمی‌خواهند توبه کنند.

<sup>4</sup>آنگاه گفت: «از اشخاص فقیر و نادان چه انتظاری می‌شود داشت؟ آنها از راه‌ها و فرمانهای خدا چیزی نمی‌فهمند! پس چطور می‌توانند دستورات او را اطاعت کنند؟<sup>5</sup> بنابراین نزد رهبران ایشان رفته و با آنها وارد گفتگو خواهم شد، زیرا آنها راه‌های خداوند و دستورات او را می‌دانند.» ولی دیدم که ایشان هم از پیروی خدا برگشته و علیه او سر به طغیان برداشته‌اند.

<sup>6</sup>به همین دلیل شیرهای درنده جنگل به جان ایشان خواهند افتاد، گرگهای بیابان به ایشان حمله خواهند کرد و پلنگها در اطراف شهرهایشان کمین خواهند کرد تا هر کس را که بیرون برود، پاره‌پاره کنند؛ زیرا گناهانشان از حد گذشته و بارها از خدا روی برگردانده‌اند.

<sup>7</sup>خداوند می‌گوید: «دیگر چگونه می‌توانم شما را ببخشم؟ چون حتی فرزندان‌تان مرا ترک گفته‌اند و آنچه را که خدا نیست می‌پرستند. من خوراک به آنها دادم تا سیر بشوند، ولی بجای تشکر، غرق زناکاری شدند و وقت خود را با فاحشه‌ها تلف کردند.<sup>8</sup> آنها مثل اسبان سیر و سرحالی هستند که برای جفت ماده همسایه خود شبیه می‌کشند.<sup>9</sup> آیا برای این کارهای شرم‌آور تنبیه‌شان نکنم؟ آیا نباید از چنین قومی انتقام بگیرم؟<sup>10</sup> پس ای دشمنان به تاکستان‌هایشان هجوم ببرید و خرابشان کنید! ولی بکلی نابود نکنید. شاخه‌هایشان را قطع کنید، چون از آن خداوند نیستند.»

### هشدار خداوند

<sup>11</sup>خداوند می‌فرماید: «مردم اسرائیل و مردم یهودا به من خیانت بزرگی کرده‌اند؛<sup>12</sup> ایشان مرا انکار کرده و گفته‌اند: خدا با ما کاری ندارد! هیچ بلایی بر سر ما نخواهد آمد! نه قحطی خواهد شد و نه جنگ!<sup>13</sup> انبیاء،

کردن بسیار استاندند، ولی در خوبی کردن هیچ استعدادی ندارند.»

<sup>23</sup>به زمین نظر انداختم؛ همه جا ویران بود! به آسمان نگاه کردم؛ آن هم تیره و تار بود!<sup>24</sup> به کوه‌ها نظر کردم؛ به خود می‌لرزیدند و تپه‌ها از جا کنده می‌شدند.<sup>25</sup> نگاه کردم و دیدم نه آدمی بود و نه پرنده‌ای؛ همه گریخته بودند.

<sup>26</sup>یوستان، بیابان گردیده و تمام شهرها از حضور خداوند و شدت خشم او خراب شده بود.<sup>27</sup> خداوند دستور ویرانی سرزمین یهودا را صادر کرده است.

با این همه، خداوند می‌فرماید: «این سرزمین بکلی ویران نخواهد شد و گروه کوچکی باقی خواهد ماند.<sup>28</sup> بسبب فرمانی که بر ضد قوم صادر کرده‌ام، تمام مردم دنیا عزا خواهند گرفت و آسمانها سیاه خواهند پوشید. ولی من اراده خود را اعلام کرده‌ام و آن را تغییر نخواهم داد؛ تصمیم خود را گرفته‌ام و از آن بر نخواهم گشت.»

<sup>29</sup>اهالی شهرها از صدای نزدیک شدن سواران و کمانداران فرار خواهند کرد. عده‌ای در بیشه‌ها پنهان خواهند شد و برخی به کوه‌ها خواهند گریخت. شهرها از سکنه خالی شده، مردم از ترس فرار خواهند کرد.<sup>30</sup> ای که غارت شده‌ای چرا دیگر لباس فاخر می‌پوشی و خود را با جواهرات می‌آرایی و به چشمانت سرمه می‌کشی؟ از این تلاش‌ها هیچ سودی نمی‌بری، چون پارت از تو برگشته و قصد جانت را دارند.

<sup>31</sup>فریادی به گوشم رسید مانند ناله زنی که برای اولین بار می‌زاید. این آه و ناله قوم من است که زیر پای دشمنان خود، از نفس افتاده و دست التماس دراز کرده است!

### گناه اورشلیم

خداوند می‌فرماید: «تمام کوچه‌های اورشلیم را بگردید. بر سر چهارراه‌ها بایستید. همه جا را خوب جستجو کنید! اگر بتوانید حتی یک شخص بانصاف و درستکار پیدا کنید، من این شهر را از بین نخواهم برد!<sup>2</sup> این قوم حتی به نام من قسم می‌خورند!»

آنان تعیین نمود.<sup>25</sup> پیرای همین است که این برکات نیکو را از ایشان گرفته‌ام؛ گناه، ایشان را از تمام این بخششها محروم کرده است.

<sup>26</sup> «در میان قوم من اشخاص بدکاری وجود دارند که همچون شکارچیانی که برای شکار کمین می‌گذارند، ایشان هم برای انسان دام می‌گذارند.<sup>27</sup> همانطور که شکارچی قفس خود را پر از پرند می‌کند، ایشان نیز خانه‌های خود را از نقشه‌های فریبکارانه و غارتگرانه پر کرده‌اند، به همین دلیل است که اکنون قدرتمند و ثروتمند هستند.<sup>28</sup> خوب می‌خورند و خوب می‌پوشند و رفتار بدشان حد و اندازه‌ای ندارد؛ نه به داد پیمان می‌رسند و نه حق فقیران را به آنها می‌دهند.<sup>29</sup> بنابراین من ایشان را مجازات خواهم کرد و از چنین قومی انتقام خواهم گرفتم!

<sup>30</sup> «اتفاق عجیب و هولناکی در این سرزمین روی داده است: <sup>31</sup> انبیاء پیامهای دروغین می‌دهند و کاهنان نیز بنابر گفتهٔ ایشان عمل می‌نمایند، قوم من هم از این وضع راضی‌اند. اما بدانید که چیزی به نابودی شما نمانده است؛ آنوقت چه خواهید کرد؟»

### محاصره اورشلیم

ای اهالی بنیامین فرار کنید! برای نجات جانتان از اورشلیم فرار کنید! در شهر توقع شیبور خطر را به صدا درآورید، در بیت هکاریم نشانه‌های خطر را برپا کنید، چون بلا و ویرانی عظیمی از سوی شمال به اینسو می‌آید! <sup>6</sup> <sup>2</sup>من اورشلیم را نابود خواهم کرد شهری که مانند دختری زیبا و ظریف است. <sup>3</sup>پادشاهان با سپاهیان‌شان گرداگرد آن خیمه خواهند زد و هر یک در هر کجا که خواهند مستقر خواهند شد. <sup>4</sup>ببین، برای جنگ آماده می‌شوند. هنگام ظهر جنگ درمی‌گیرد و تمام بعد از ظهر بشدت ادامه می‌یابد تا شامگاه که هوا تاریک می‌شود. <sup>5</sup>آنگاه می‌گویند: «بیباید در تاریکی شب حمله کنیم و تمام کاخهایش را از بین ببریم!»

<sup>6</sup>خدایوند قادر متعال چنین می‌فرماید: «درختانش را ببرید و با آن در مقابل اورشلیم سنگر بسازید. این شهر باید مجازات بشود، چون بکلی فاسد شده است.

همگی طبل‌های تو خالی هستند و کلام خدا در دهان هیچیک از ایشان نیست؛ بلایی که ما را از آن می‌ترسانند، بر سر خودشان خواهد آمد!»

<sup>14</sup> از این رو خدایوند قادر متعال به من چنین فرمود: «برای اینگونه سخنان است که من کلام خود را در دهان تو ای ارمیا، مانند آتش می‌سازم و این قوم را همانند هیزم می‌گردانم تا ایشان را بسوزاند.»

<sup>15</sup> خدایوند می‌فرماید: «ای بنی‌اسرائیل، من قومی را از دور دست برضد تو خواهم فرستاد، قومی نیرومند و قدیمی را که زبانشان را نمی‌فهمی. <sup>16</sup>کمانداران آنها همه جنگجویانی نیرومندی که بدون ترجم می‌کشند. <sup>17</sup>آنها خرمن تو را غارت کرده، نان فرزندان را خواهند برد؛ گله‌های گوسفند و رمه‌های گاو، انگور و انجیر تو را به یغما برده، شهرهای حصاردارت را که خیال می‌کنی در امن و امانند، تاراج خواهند کرد. <sup>18</sup>اما در آن زمان هم باز شما را بکلی از میان نخواهم برد.

<sup>19</sup> «پس اگر از تو ای ارمیا بپرسند: چرا خدایوند ما را دچار این بلایا می‌کند؟ در پاسخ بگو: همانطور که شما خدا را فراموش کردید و در سرزمین خود خدایان بیگانه را پرستیدید، به همان ترتیب بیگلتان را در سرزمینی که از آن شما نیست خدمت و بردگی خواهید کرد.»

<sup>20</sup> خدایوند می‌فرماید که به اهالی یهودا و به قوم اسرائیل چنین اعلام نماید:

<sup>21</sup> «ای قوم نادان و بی‌فهم که چشم دارید، ولی نمی‌بینید؛ گوش دارید، ولی نمی‌شنوید، این را بشنوید: <sup>22</sup>آیا نباید به من احترام بگذارید؟ آیا نباید در حضور من، ترس وجودتان را فرا گیرد؟ من که شن را بعنوان قانونی جاودانی، حد دریاها قرار دادم؛ اگر چه دریاها خروش برآورند و امواجشان به تلاطم آیند، از این حد نمی‌توانند بگذرند!»

<sup>23</sup> <sup>24</sup>خدایوند می‌فرماید: «قوم من دلی سرکش و طغیان‌گر دارند. ایشان یاعی شده و مرا ترک گفته‌اند، و هیچگاه حرمت مرا نگه نداشته‌اند، هر چند من باران را در بهار و پاییز به ایشان عطا کردم، و فصل کشت و برداشت محصول را برای



نیز همان راه را دنبال نمایید تا در وجودتان آرامش بیابید. ولی شما جواب می‌دهید: «نه، ما این راه را پیروی نخواهیم کرد!»<sup>17</sup> بر شما نگهبانانی گماشتیم تا به شما هشدار دهند که به صدای شیپور خطر گوش دهید، ولی شما گفتید: «گوش نخواهیم داد!»

<sup>18</sup>پس خداوند می‌گوید: «ای قومه! بشنوید! ای گواهان بنگرید که بر سر ایشان چه خواهد آمد! <sup>19</sup>ای زمین گوش بده! من بر سر این قوم بلایی خواهم آورد که ثمره خیالات گناه‌آلود خودشان است، چون به کلام من گوش نمی‌دهند و دستورات مرا زیر پا می‌گذارند. <sup>20</sup>پس دیگر چه فایده‌ای دارد که از سرزمین سبا برای من بخور می‌آورند و از سرزمینهای دور دست، عطرها را بیاورند. من هدایای ایشان را نمی‌توانم بپذیرم؛ دیگر برایم خوشایند نیستند. <sup>21</sup>بنابر این من بر سر راه این قوم سنگهای لغزنده قرار خواهم داد تا پدران، پسران و دوستان و همسایگان‌شان بلغزند و هلاک شوند.

### حمله از سوی شمال

<sup>22</sup>«از سرزمین شمال لشکری در حرکت است و قوم نیرومندی برای جنگ با شما برخاسته‌اند. <sup>23</sup>ایشان به کمان و نیزه مسلحند، سنگدل و بی‌رحم هستند و وقتی بر اسبهای خود سوار می‌شوند، صدایشان مانند خروش دریاست! آنها برای جنگ با اورشلیم مهیا شده‌اند.»

<sup>24</sup>مردم اورشلیم می‌گویند: «این خبرها را شنیده‌ایم، برای همین دستهایمان لرزان شده و مانند زنی که در حال زاییدن است، دچار هراس و دردم. <sup>25</sup>جرات نداریم به صحرا برویم و یا در جاده‌ها قدم بگذاریم، چون دشمن ما مسلح است! ترس از هر سو ما را فرا گرفته است!»

<sup>26</sup>خداوند می‌فرماید: «ای قوم من، لباس ماتم بر تن کن و به عزا بنشین؛ مانند کسی که در مرگ تنها پسرش به عزانسته، به تلخی سوگواری کن، چون سربازان غارتگر، ناگهان بر تو هجوم خواهند آورد.

<sup>27</sup>«ای ارمیا، من تو را سنگ محک قرار داده‌ام تا قوم مرا محک بزنی؛ پس کردار و رفتار ایشان را

<sup>7</sup>همانطور که از چشمه، آب فوران می‌کند، از این شهر هم شرارت بیرون می‌جهد! فریاد ظلم و ستم در کوچه‌هایش طنین انداخته است. بیماری و زخمهای متعفن آن همواره در برابر دیدگانم می‌باشد.

<sup>8</sup>«ای اهالی اورشلیم، از این سختی‌ها درس عبرت بگیرید، و گر نه از شما بیزار شده، سرزمینتان را ویران خواهم کرد تا کسی نتواند در آن ساکن شود. <sup>9</sup>مانند درخت مویی که همه خوشه‌هایش چیده شده، قوم اسرائیل نیز خوشه‌چینی خواهد شد آنگونه که خوشه‌ای باقی نماند.»

### یاعیگری اسرائیل

<sup>10</sup>من به خداوند گفتم: «چه کسی به سخنان و هشدارهای من گوش فرا خواهد داد؟ ایشان گوشهای خود را بسته‌اند و نمی‌خواهند بشنوند. کلام تو ایشان را ناراحت و خشمگین می‌سازد و نمی‌خواهند به گوششان برسد. <sup>11</sup>بسیب تمام این کارهای شرم‌آورشان من از خشم الهی لبریزم و دیگر نمی‌توانم تحمل کنم.»

آنگاه خداوند فرمود: «خشم و غضب خود را بر سر اهالی اورشلیم خواهم ریخت بر کودکانی که در کوچه‌ها بازی می‌کنند، بر مجلس جوانان، بر زن و شوهرها، و بر سالخوردگان. <sup>12</sup>زنان و خانه‌ها و مزرعه‌هایشان، همه به دست دشمن خواهد افتاد، چون من اهالی این سرزمین را تنبیه خواهم کرد. <sup>13</sup>همگی ایشان از کوچک تا بزرگ، دروغگو بوده، بدنبال سود نامشروع می‌باشند، حتی انبیاء و کاهنان نیز فریبکارند! <sup>14</sup>آنها زخمهای قوم مرا می‌پوشانند گویی چیز چندان مهمی نیست. می‌گویند: «آرامش برقرار است!» درحالیکه آرامشی وجود ندارد. <sup>15</sup>ایا قوم من از بت‌پرستی شرمنداند؟ نه، ایشان هرگز احساس شرم و حیا نمی‌کنند! از این رو، من ایشان را مجازات خواهم نمود و ایشان در میان کشتگان خواهند افتاد.»

<sup>16</sup>با وجود این، خداوند چنین می‌فرماید: «بر سر جاده‌ها بایستید و بپرسید راه درست، یعنی راهی که خداشناسان در ایام قدیم می‌پیمودند، کدام است؛ شما

<sup>12</sup> «به شیلوه بروید، به شهری که نخستین عبادتگاه من در آن قرار داشت، و ببینید بسبب گناهان قوم اسرائیل، با آن چه کردم!»<sup>13</sup> بسبب تمام گناهانی که مرتکب شده‌اید همان بلا را بر سر شما نیز خواهم آورد. با اینکه بارها در این مورد با شما سخن گفته، هشدار دادم و شما را فرا خواندم، ولی شما نه گوش کردید و نه جواب دادید. پس همانطور که اجازه دادم خانه مرا در شیلوه خراب کنند، اجازه خواهم داد تا این خانه را نیز خراب کنند. بلی، این خانه را که به نام من بوده و چشم امیدتان به آن است و این سرزمین را که به شما و به پدران شما داده‌ام، ویران خواهم کرد؛<sup>15</sup> همانطور که برادران افرایمی\* شما را تبعید نمودم، شما را نیز تبعید خواهم کرد.

### نافرمانی قوم

<sup>16</sup> «پس تو ای ارمیا، دیگر برای این قوم دعای خیر نکن و برای آنها گریه و زاری و شفاعت ننما، چون نخواهم پذیرفت.<sup>17</sup> مگر نمی‌بینی در تمام شهرهای یهودا و در کوچه‌های اورشلیم چه می‌کنند؟<sup>18</sup> ببین چطور بچه‌ها هیزم جمع می‌کنند، پدرها آتش می‌افروزند، زن‌ها خمیر درست می‌کنند تا برای بت «ملکه آسمان» گردهای نان بپزند و برای سایر خدایانشان هدایای نوشیدنی تقدیم کنند و به این ترتیب مرا به خشم آورند!<sup>19</sup> آیا این کارها، به من لطمه می‌زند؟ بیشتر از همه به خودشان ضرر می‌رسانند و خودشان را رسوا می‌کنند.<sup>20</sup> پس من آتش خشم و غضب خود را فرو خواهم ریخت. بلی، شعله‌های خشم و غضب من، این عبادتگاه را سوزانده، مردم، حیوانات، درختان و محصولات زمین را از میان خواهد برد و کسی نخواهد توانست آن را خاموش کند!»

<sup>21</sup> خداوند قادر متعال، خدای اسرائیل می‌فرماید: «گوشت قربانی‌هایی را که ذبح می‌کنید چه آنهایی را که مجاز به خوردنشان هستید، چه آنهایی که

مشاهده و ارزیابی نما.<sup>28</sup> آنها کاملاً یاعی شده و دلشان همچون فرغ و آهن سخت گردیده است؛ به هر جا که می‌روند، غیبت می‌کنند؛ تمام اعمالشان گناه‌آلود است.<sup>29</sup> هتگر با افزودن دمای کوره، سرب را تصفیه می‌کند، ولی قوم من تصفیه ناپذیرند، زیرا بدکاران از آنها جدا نمی‌شوند.<sup>30</sup> ایشان «نقره ناخالص بی‌مصرف» نامیده خواهند شد، چون من ترکشان کرده‌ام.»

### موعظه ارمیا در خانه خدا

7 آنگاه خداوند به ارمیا فرمود<sup>2</sup> که کنار دروازه خانه خداوند بایستد و این پیام را به گوش مردم برساند: ای مردم یهودا، ای تمام کسانی که در اینجا خداوند را عبادت می‌کنید، به کلام خداوند گوش فرا دهید!<sup>3</sup> خداوند قادر متعال، خدای قوم اسرائیل می‌فرماید: «اگر راه‌ها و اعمالتان را تغییر داده، اصلاح کنید، اجازه خواهم داد در سرزمین خود باقی بمانید.<sup>4</sup> قریب سخنان دروغ را نخورید، فکر نکنید که چون خانه من در اینجا است نخواهم گذاشت که اورشلیم ویران شود.<sup>5</sup> من فقط در صورتی اجازه خواهم داد در این سرزمین باقی بمانید در سرزمینی که جاودانه به پدران شما داده‌ام که از کردار و رفتار بد دست کشیده، با یکدیگر با درستی و انصاف رفتار کنید، از یتیمان، بیوزنان و غریبان بهره‌مکنی نکنید، از ریختن خون بی‌گناهان دست بردارید و از پیروی خدایان دیگر که باعث زیان و لطمه شماست روی‌گردان شوید.

<sup>8</sup> «اما شما به سخنان دروغ و بی‌پایه امید بسته‌اید؛<sup>9</sup> کزدی می‌کنید، مرتکب زنا و قتل می‌شوید، به دروغ قسم می‌خورید، برای بت بعل بخور می‌سوزانید و خدایان بیگانه را می‌پرستید،<sup>10</sup> و بعد به خانه‌ای که به نام من نامیده شده آمده، در حضور من می‌ایستید و می‌گویید: «ما در امن و امانیم!» و باز برمی‌گردید و غرق کارهای زشتتان می‌شوید.<sup>11</sup> مگر خانه‌ای که نام مرا بر خود دارد، آشیانه دزدان است؟ هر آنچه در آنجا می‌کنید، می‌بینم.

\* منظور حکومت شمالی است که شامل ده سبط قوم اسرائیل بود.

را «وادی کشتارگاه» خواهند نامید، چون اجساد بی‌شماری از کشته‌شدگان را در آنجا دفن خواهند کرد، طوری که جایی باقی نماند؛<sup>33</sup> و لاشه‌های قوم من خوراک پرندگان هوا و حیوانات بیابان خواهد شد و کسی باقی نخواهد ماند که آنها را براند.<sup>34</sup> من آوای سرود و شادمانی و هلهله عروس و داماد را از شهرهای یهودا و کوه‌های اورشلیم قطع خواهم نمود و این سرزمین را به ویرانه مبدل خواهم ساخت.»

8 خداوند می‌فرماید: «در آنوقت، دشمن قهرهای پادشاهان و بزرگان یهودا، قهرهای کاهنان، انبیاء و ساکنان اورشلیم را شکافته، استخوان‌هایشان را بیرون خواهد آورد،<sup>2</sup> و روی زمین در مقابل بت‌هایشان، آفتاب و ماه و ستارگان، پهن خواهد کرد بت‌هایی که مورد پرستش و علاقه آنان بود و از آنها پیروی می‌کردند. آن استخوانها دیگر جمع‌آوری و دفن نخواهند شد، بلکه مانند فضله حیوانات بر روی زمین خواهند ماند.<sup>3</sup> کسانی که از این قوم فاسد زنده بمانند، به هر جایی که ایشان را پراکنده کرده باشم مرگ را بر زندگی ترجیح خواهند داد.»

### گناه و مکافات

<sup>4</sup> خداوند فرمود تا به قومش چنین بگویم: «کسی که می‌افتد، آیا دوباره بلند نمی‌شود؟ کسی که راه را اشتباه می‌رود، آیا به راه راست باز نمی‌گردد؟ پس چرا قوم من، اهالی اورشلیم، دچار گمراهی همیشگی شده‌اند؟ چرا به بت‌های دروغین چسبیده‌اند و نمی‌خواهند نزد من بازگردند؟<sup>6</sup> به گفتگوی آنها گوش دادم، ولی یک حرف راست نشنیدم! هیچکس از گناهایش پشیمان نیست؟ هیچکس نمی‌گوید: «چه کار زشتی مرتکب شده‌ام؟» بلکه مثل اسبی که با سرعت به میدان جنگ می‌رود، همه با شتاب بسوی راه‌های گناه‌آلودشان می‌روند! آه‌کلک می‌داند چه وقت کوچ کند؛ همینطور فاخته، پرستو و مرغ ماهی‌خوار؛ هر سال در زمانی که خدا تعیین کرده است، همه آنها باز می‌گردند؛ ولی قوم من زمان

خوردنشان ممنوع است، همه را بخورید،<sup>22</sup> چون وقتی پدران شما را از مصر بیرون آوردم، و با ایشان سخن گفته، دستورات خود را به ایشان دادم از ایشان هدیه و قربانی نخواستم،<sup>23</sup> بلکه آنچه به ایشان فرموده بودم این بود: از من پیروی کنید تا من خدای شما باشم و شما قوم من! فقط به هر راهی که من می‌گویم، بروید تا همه چیز برایتان به خیر و خوبی باشد.<sup>24</sup> ولی ایشان گوش فرا ندادند و توجهی ننمودند، بلکه بدنبال هوس دل خود رفتند و بجای پیشرفت و بهتر شدن، وضعشان بدتر شد.<sup>25</sup> از روزی که پدران شما از مصر بیرون آمدند تا به امروز، خادمین یعنی انبیای خود را هر روز نزد شما فرستادم.<sup>26</sup> ولی نه به سخنانشان گوش دادید و نه به ایشان اعتنایی کردید، بلکه سختدل و یاعی شده بدتر از پدرانانتان رفتار نمودید.

<sup>27</sup> بنابراین ای ارمیا، هر آنچه می‌فرمایم به ایشان بگو، ولی انتظار نداشته باش گوش بدهند! به ایشان هشدار بده، ولی منتظر پاسخی نباش.<sup>28</sup> بگو که ایشان قومی هستند که نمی‌خواهند دستورات خداوند، خدای خود را اطاعت کنند و نمی‌خواهند درس عبرت بگیرند، چون راستی و درستی از بین رفته و سخنی نیز از آن به میان نمی‌آید.»

### گناه در وادی هنوم

<sup>29</sup> خداوند می‌فرماید: «ای اهالی اورشلیم، عزاداری کنید؛ موی خود را به نشانه شرم تراشیده، دور بریزید؛ بر بلندی‌ها برآید و نوحه‌سرای کنید، چون من از شما خشمگین هستم و شما را طرد کرده و ترک نموده‌ام.<sup>30</sup> اهالی یهودا در برابر چشمان من شرارت ورزیده‌اند و بت‌های خود را به خانه من آورده و آنجا را نجس ساخته‌اند.<sup>31</sup> تر وادی «ابن هنوم» نیز قربانگاهی به نام «توفت» بنا نموده‌اند و در آنجا پسران و دختران خود را برای بت‌ها زنده‌مزنه در آتش، قربانی می‌کنند کار زشت و هولناکی که نه امر فرموده بودم و نه حتی از خاطر من گذشته بود.<sup>32</sup> بنابراین روزی خواهد رسید که دیگر به آنجا «توفت» یا وادی «ابن هنوم» نخواهند گفت، بلکه آن

که نمی‌توانید افسونشان کنید؟ هر چه تلاش کنید، باز شما را گزیده، خواهند کشت.»

### اندوه ارمیا برای قومش

<sup>18</sup> درد من، درمان نمی‌پذیرد! دل من بی‌تاب است!  
<sup>19</sup> گوش کنید! ناله‌های قوم من از هر گوشه سرزمین شنیده می‌شود! آنها می‌پرسند: «پس خداوند کجاست؟ آیا پادشاه ما سرزمینمان را ترک گفته است؟»

خداوند جواب می‌دهد: «چرا با پرستیدن بت‌ها و خدایان غریب خود، خشم مرا شعلهور کردید؟»  
<sup>20</sup> قوم با اندوه می‌گویند: «فصل برداشت محصول گشت؛ تابستان آمد و رفت؛ ولی ما هنوز نجات نیافته‌ایم!»

<sup>21</sup> دل من بخاطر صدمات و جراحات قوم، خونین است؛ از شدت غم و غصه، ماتم زده و حیرانم.  
<sup>22</sup> آیا در جلعاد\* دارویی نیست؟ آیا در آنجا طبیبی پیدا نمی‌شود؟ پس چرا قوم من شفا نمی‌یابد؟

ای کاش سر من مخزن آب می‌بود و چشمانم  
چشمه اشک تا برای کشتگان قوم شب و روز گریه می‌کردم!  
<sup>2</sup> ای کاش منزلی در بیابان می‌داشتم و برای فراموش کردن قوم به آنجا پناه می‌بردم، چون همگی ایشان زنکار و خائن‌اند!

<sup>3</sup> خداوند می‌فرماید: «زبان خود را مثل کمان خم می‌کنند تا سخنان دروغ خود را مانند تیر رها سازند؛ بجای راستی، دروغ بر سرزمینشان حکومت می‌کند؛ در شرارت ورزیدن پیشرفت می‌کنند و مرا در نظر ندارند.»

<sup>4</sup> از دوستانانتان برحذر باشید! به برادران اعتماد نکنید! چون برادران همه فریبکارند و دوستان همه سخن‌چین! دوست، دوست را فریب می‌دهد؛ کسی نیست که سخن راست بگوید؛ ایشان زبان خود را عادت داده‌اند که دروغ بگوید؛ آنها با این گناهان، خود را خسته و فرسوده می‌کنند!  
<sup>6</sup> خداوند می‌فرماید:

بازگشت خود را نمی‌دانند و از قوانین من بی‌اطلاع هستند.

<sup>8</sup> «چگونه می‌گویید که دانا هستید و قوانین مرا می‌دانید، در حالیکه معلمان شما آنها را تغییر داده‌اند تا معنی دیگری بدهند؟  
<sup>9</sup> این معلمان بظاهر دانای شما برای همین گناه تبعید شده، شرم‌زده و رسوا خواهند شد. آنها کلام مرا رد کرده‌اند؛ آیا دانایی این است؟  
<sup>10</sup> بنابراین زنان و مزرعه‌های ایشان را به دیگران خواهم داد؛ چون همه آنها از کوچک تا بزرگ طمع‌کارند؛ حتی انبیاء و کاهنان نیز فقط در پی آنند که مال مردم را به فریب تصاحب کنند.  
<sup>11</sup> آنها زخمهای قوم مرا می‌پوشانند گویی چیز چندان مهمی نیست؛ می‌گویند: «آرامش برقرار است!» در حالیکه آرامشی وجود ندارد.  
<sup>12</sup> آیا قوم من از بت‌پرستی شرم‌زده‌اند؟ نه، ایشان هرگز احساس شرم و حیا نمی‌کنند! از این رو من ایشان را مجازات خواهم کرد و ایشان جان داده، در میان کشتگان خواهند افتاد.»

<sup>13</sup> خداوند می‌فرماید: «من تمام محصول زمین ایشان را نابود خواهم ساخت؛ دیگر خوشه‌ای بر درخت مو و انجیری بر درخت انجیر دیده نخواهد شد؛ برگ‌ها نیز پژمرده می‌شوند! هر آنچه به ایشان داده‌ام، از میان خواهد رفت.»

<sup>14</sup> آنگاه قوم خدا خواهند گفت: «چرا اینجا نشستیم؟ ببینید به شهرهای حصاردار برویم و آنجا بمیریم؛ زیرا خداوند، خدای ما، ما را محکوم به نابودی کرده و جام زهر داده تا بنوشیم، چون ما نسبت به او گناه ورزیده‌ایم.  
<sup>15</sup> برای صلح و آرامش انتظار کشیدیم، ولی خبری نشد. چشم براه شفا و سلامتی بودیم، ولی وحشت و اضطراب گریبانگیر ما شد.»

<sup>16</sup> صدای اسبان دشمن از دان، مرز شمالی، شنیده می‌شود؛ صدای شبیه اسبان نیرومندان، همه را به لرزه انداخته است؛ چون دشمن می‌آید تا این سرزمین و شهرها و اهالی آن را نابود سازد.

<sup>17</sup> خداوند می‌فرماید: «من نیروهای دشمن را مانند مارهای سمی به جان شما خواهم انداخت مارهایی

\* جلعاد منطقه‌ای بود واقع در شرق رود اردن که برای گیاهان دارویی‌اش شهرت داشت.

بدنبال ماهرترین آنها!<sup>18</sup> از ایشان بخواهید تا با شتاب بیایند و آنچنان نوحه‌سرایي کنند که چشمانتان از اشک پر شود و از مژه‌هایتان آب جاری گردد!<sup>19</sup> به ناله‌های اهالی اورشلیم گوش دهید که می‌گویند: «وای بر ما، چگونه غارت شدیم! وای بر ما، چگونه رسوا گشتیم! باید که سرزمینمان را ترک کنیم، چون خانه‌هایمان همه ویران شده‌اند.»

<sup>20</sup> ای زنان به کلام خداوند گوش دهید و به سخنان او توجه کنید! به دخترانتان نوحه‌گری و به همسایگانتان عزاداری بیاموزید. <sup>21</sup> زیرا شبح مرگ از پنجره‌ها به داخل خانه‌ها و کاخ‌هایتان خزیده است. دیگر بچه‌ها در کوچه‌ها بازی نمی‌کنند و جوانان بر سر گذر جمع نمی‌شوند، چون همه از بین رفته‌اند.

<sup>22</sup> خداوند می‌فرماید به ایشان بگو: «اجساد مردم مثل فضله در صحرا و مانند بافه در پشت سر دروگر، خواهد افتاد و کسی نخواهد بود که آنها را دفن کند. <sup>23</sup> «مرد دانا به حکمت خود افتخار نکند و شخص نیرومند به قوت خود نبالد و ثروتمند به ثروت خود فخر نکند؛ <sup>24</sup> بلکه هر که می‌خواهد افتخار کند، به این افتخار کند که مرا می‌شناسد و می‌داند که خداوند هستم و رحمت و انصاف و عدالت را بر زمین بجا می‌آورم چیزهایی که موجب خشنودی و سرور من می‌باشند.

<sup>25</sup> «زمانی می‌رسد که تمام کسانی را که فقط جسماً خنثه شده‌اند تنبیه خواهم کرد، <sup>26</sup> یعنی مصری‌ها، ادومی‌ها، عمونی‌ها، موبایی‌ها، ساکنین صحرا که بت‌پرست هستند، و حتی شما مردم یهودا را! چون خنثه شما هم مثل خنثه آنها، فقط یک رسم و عادت است و بس، و دل و وجود گناه آلودتان خنثه نگردیده است.»

### بت‌پرستی و خداپرستی

ای بنی اسرائیل، به پیامی که خداوند به شما می‌دهد، گوش فرا دهید:

10

<sup>2</sup> «از راه و رسم سایر قوما پیروی نکنید و مانند آنها از حرکات ستارگان و افلاک ننرسید و فکر نکنید سرنوشت شما را آنها تعیین می‌کنند. <sup>3</sup> رسما و

«تو در میان دروغ‌گویان و فریبکارانی زندگی می‌کنی که نمی‌خواهند بسوی من بیایند.»

<sup>7</sup> بنابراین خداوند قادر متعال چنین می‌فرماید: «آنها را مثل فلز در کوره آتش می‌گذارم تا تصفیه شوند؛ جز این، چه می‌توانم بکنم؟ <sup>8</sup> زبان دروغ‌گوی آنها، مثل تیری زهرآلود است؛ در حضور همسایه‌های خود، سخنان دوستانه بر زبان می‌رانند، ولی پشت سر، علیه ایشان توطئه می‌چینند. <sup>9</sup> آیا بخاطر این کارها نباید ایشان را تنبیه کنم؟ آیا نباید از چنین قومی انتقام بگیرم؟»

<sup>10</sup> برای کوه‌های سرسبز این سرزمین و چراگاه‌های خرم آن می‌گیرم و ماتم می‌کنم، چون همه سوخته و ویران شده‌اند، هیچ موجود زنده‌ای از آن نمی‌گذرد؛ نه رمه‌ای هست، نه پرنده‌ای و نه جانوری؛ همه گریخته‌اند.

<sup>11</sup> خداوند می‌فرماید: «اورشلیم را به خرابه تبدیل کرده، آن را لانه شغال‌ها خواهم کرد؛ شهرهای یهودا را خالی از سکنه و ویران خواهم ساخت.»

<sup>12</sup> پرسیدم: «خداوند، چرا این سرزمین باید به بیابان خشک و سوزان تبدیل شود، بطوری که کسی جرأت نکند از آن عبور نماید؟ کدام انسان حکیمی می‌تواند این موضوع را درک کند؟ به چه کسی این را آشکار کرده‌ای تا به مردم توضیح دهد؟»

<sup>13</sup> خداوند در جواب فرمود: «قوم من از دستورهایی که به ایشان داده بوم، سرپیچی کرده و به آنچه گفته بوم، عمل ننمودند، <sup>14</sup> بلکه بجای آن، در پی خواسته‌های دل سرکش خود رفتند و طبق تعلیم اجدادشان، بت‌های بعل را پرستیدند. <sup>15</sup> به این سبب به ایشان خوراک تلخ خواهم داد و آب زهرآلود خواهم نوشاند؛ <sup>16</sup> ایشان را در میان قوم‌هایی که نه خودشان و نه اجدادشان می‌شناختند، پرکنده خواهم ساخت؛ حتی در آنجا نیز شمشیر هلاکت را به تعقیب‌شان خواهم فرستاد تا بکلی نابود شوند.»

### فریاد استمداد اهالی اورشلیم

<sup>17</sup> خداوند قادر متعال می‌فرماید: «به آنچه روی خواهد داد ببیندیشید! آنگاه بدنبال زنان نوحه‌خوان بفرستید،

خواهند رفت.<sup>16</sup> اما خدای یعقوب مثل این بتها نیست، او خالق همه موجودات است و بنی اسرائیل قوم خاص او می‌باشد؛ نام او خداوند قادر متعال است.

### ویرانی قریب الوقوع

<sup>17</sup>ای شما که در محاصره بسر می‌برید، اموال خود را جمع کنید و آماده حرکت شوید!<sup>18</sup> زیرا خداوند می‌فرماید: «این بار شما را از این سرزمین بیرون خواهم انداخت و چنان بلایی بر سر شما نازل خواهم نمود که حتی یک نفرتان نیز جان سالم بدر نبرید!»

<sup>19</sup>در آن روزها مردم یهودا فریاد کرده، خواهند گفت: «زخم‌هایمان چقدر عمیق است! امیدی به شفا نیست! ولی باید تحمل کنیم چون این مجازات ماست!»<sup>20</sup> خانه و کاشانه‌مان خراب شده؛ بچه‌هایمان را از آغوشمان برده‌اند و دیگر هرگز آنها را نخواهیم دید؛ کسی هم باقی نمانده که به کمک او دوباره خانه‌مان را بسازیم».

<sup>21</sup>شبانان و رهبران قوم اسرائیل احمق و نادان شده‌اند و دیگر از خداوند هدایت نمی‌طلبند؛ از این رو شکست خواهند خورد و قومشان مانند گله بی‌سرپرست پراکنده خواهند شد.<sup>22</sup> اینک هیاوه‌یی به گوش می‌رسد! هیاوه‌ی لشکر بزرگی که از سوی شمال می‌آید تا شهرهای یهودا را ویران کند و آنها را لایه شغاله سازد!

### دعای ارمیا

<sup>23</sup>ای خداوند، می‌دانم که انسان حاکم بر سرنوشت خود نیست و این توانایی را ندارد که مسیر زندگی خود را تعیین کند.<sup>24</sup> خداوند، ما را تأدیب و اصلاح کن، ولی با ملامت، نه با خشم و غضب، وگرنه نابود می‌شویم.<sup>25</sup> آتش خشم و غضب خود را بر قومهایی بریز که تو را نمی‌شناسند و از تو پیروی نمی‌کنند، چون بنی اسرائیل را آنها از بین برده‌اند و این سرزمین را بکلی ویران کرده‌اند.

### شکستن عهد خدا

راه‌های آنها چقدر پوچ و احمقانه است؛ درختی از جنگل می‌برند و نجار با ابزارش از آن بتی می‌سازد،<sup>4</sup> سپس با طلا و نقره زینتش می‌دهند و با میخ و چکش آنرا در محل استقرارش محکم می‌کنند تا نیفتد.<sup>5</sup> درست مانند مترسکی در جالیز است که نه حرف می‌زند و نه راه می‌رود، بلکه کسی باید آن را بردارد و جابجا نماید، پس شما از چنین بتی نترسید! چون نه می‌تواند صدمه‌ای بزند و نه کمکی بکند».

<sup>6</sup>ای خداوند، خدائی مثل تو وجود ندارد، چون تو بزرگی و نامت پر قدرت است!<sup>7</sup> ای پادشاه تمام قومها، کیست که از تو نترسد؟ فقط تو شایسته احترامی! در تمام سرزمینها و در بین تمام حکیمان، همتای تو یافت نمی‌شود!<sup>8</sup> آتانی که بت می‌پرستند، همگی احمق و نادانند! از بت‌های چوبی چه می‌توانند بیاموزند؟<sup>9</sup> از سرزمین ترشیش ورقهای کوبیده شده نقره، و از «اوافاز» طلا می‌آورند و هنرمندان و زرگران ماهر، آنها را به روی بت‌ها می‌کشند؛ سپس دوزنگان هنرمند از پارچه‌های آبی و ارغوانی، لباسهای زیبا می‌دوزند و بر آنها می‌پوشانند.

<sup>10</sup>ولی خداوند، تو تنها خدای حقیقی می‌باشی، تو خدای زنده و پادشاه ابدی هستی! از خشم تو تمام زمین می‌لرزد، و قومها به هنگام غضب تو می‌گریزند و خود را پنهان می‌سازند!

<sup>11</sup>به کسانی که بت می‌پرستند بگوئید: «خدایانی که در خلقت آسمان و زمین نقشی نداشته‌اند از روی زمین محو و نابود خواهند شد».

<sup>12</sup>اما خدای ما با قدرت خود زمین را ساخت، و با حکمتش جهان را بنیاد نهاد و با دانایی خود آسمانها را بوجود آورد.<sup>13</sup> به فرمان اوست که ابرها در آسمان می‌غرنند؛ اوست که ابرها را از نقاط دور دست زمین برمی‌آورد، برق ایجاد می‌کند، باران می‌فرستد، و باد را از خزانه‌های خود بیرون می‌آورد!

<sup>14</sup>آتانی که در مقابل بت‌هایشان سجده می‌کنند چقدر نادانند! سازندگان آنها شرمسار و رسوا خواهند شد، زیرا آنچه می‌سازند، دروغین است و جان در آنها نیست.<sup>15</sup> همه این بت‌ها بی‌ارزش و مسخره‌اند! وقتی سازندگانشان از بین بروند، بت‌هایشان هم از میان

آنها قربانی تقدیم می‌کردند، پناه خواهند برد، ولی بتها هرگز نخواهند توانست ایشان را از این بلایا رهایی دهند.<sup>13</sup> ای مردم یهودا، شما به تعداد شهر هایتان بت دارید و به تعداد کوچه‌های اورشلیم، قربانگاه، قربانگاههای شرم‌آوری که روی آنها برای بت بعل بخور می‌سوزانید!

<sup>14</sup> «ای ارمیا، دیگر برای این قوم دعا مکن و نزد من برای ایشان شفاعت منما، چون من در زمان مصیبت به داد آنها نخواهم رسید و به دعایشان گوش نخواهم داد.»<sup>15</sup> قوم محبوب من دیگر حق ندارند به خانه من وارد شوند! آنها خائن و بت‌پرست شده‌اند؛ پس آیا قول وفاداری و تقدیم قربانی در آنجا، می‌تواند گناهشان را پاک کند و بار دیگر به ایشان خرمی و شادی ببخشد؟<sup>16</sup> قوم من مانند درخت زیتون سرسبز، پر از میوه‌های خوب و زیبا بود؛ اما اکنون شکسته و خرد شده است، چون من شعله‌های سوزان خشم دشمنان را بر ایشان فروآوردم.<sup>17</sup> من، خداوند قادر متعال که اسرائیل و یهودا را مانند نهالی کاشته بودم، اینک بر ایشان بلا نازل می‌کنم؛ چرا که ایشان با بدکاری‌هایشان و سوزاندن بخور برای بعل مرا خشمگین ساخته‌اند.»

### دسیسه علیه ارمیا

<sup>18</sup> آنگاه خداوند، مرا از دسیسه‌هایی که دشمنانم علیه من می‌چیدند، آگاه ساخت!<sup>19</sup> من مانند بره‌ای بی‌آزاری که برای ذبح می‌برند، به هیچ‌کس بنگمان نبوم و هرگز فکر نمی‌کردم که می‌خواهند مرا بکشند! در حالی که آنها به یکدیگر می‌گفتند: «بیباید این مرد را بکشیم تا هم خودش و هم پیامهایش از بین بروند. بیباید او را بکشیم تا نام او از صفحه روزگار محو شود!»

<sup>20</sup> ای خداوند قادر متعال، ای داور عادل، به افکار و انگیزه‌های ایشان بنگر و داد مرا از ایشان بستان، می‌خواهم به چشمان خود ببینم که از ایشان انتقام می‌گیری.

<sup>21,22</sup> خداوند در جواب فرمود: «اهالی عناتوت که نقشه قتل تو را کشیده‌اند، همگی مجازات خواهند شد. آنها به تو می‌گویند: «به نام خداوند نبوت نکن و

11 خداوند به من فرمود که به مفاد عهد او گوش فرا دهم و به مردم یهودا و اهالی اورشلیم این پیام را برسانم: «لعنت بر آن کسی که نکات این عهد را اطاعت نکند،<sup>4</sup> همان عهدی که به هنگام رهایی اجدادتان از سرزمین مصر با ایشان بستم، از سرزمینی که برای آنها همچون کوره آتش بود. به ایشان گفته بودم که اگر از من اطاعت کنند و هر چه می‌گویم انجام دهند، ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان! پس حال، شما این عهد را اطاعت کنید و من نیز به وعده‌ای که به پدران شما داده‌ام وفا خواهم نمود و سرزمینی را به شما خواهم داد که شیر و عسل در آن جاری باشد، یعنی همین سرزمینی که اکنون در آن هستید.»

در پاسخ خداوند گفتم: «خداوند، پیامت را خواهم رساند.»

<sup>6</sup> سپس خداوند فرمود: «در شهرهای یهودا و در کوچه‌های اورشلیم پیام مرا اعلام کن! به مردم بگو که به مفاد عهد من توجه کنند و آن را انجام دهند. <sup>7</sup> زیرا از وقتی اجدادشان را از مصر بیرون آوردم تا به امروز، بارها به تأکید از ایشان خواسته‌ام که مرا اطاعت کنند!<sup>8</sup> ولی ایشان اطاعت نکردند و توجهی به دستورات من ننمودند، بلکه بدنبال امیال و خواسته‌های سرکش و ناپاک خود رفتند. ایشان با این کار عهد مرا زیر پا گذاشتند، بنابراین تمام تنبیهاتی را که در آن عهد ذکر شده بود، در حقشان اجرا کردم.»

<sup>9</sup> خداوند به من فرمود: «اهالی یهودا و اورشلیم علیه من طغیان کرده‌اند.<sup>10</sup> آنها به گناهان پدرانشان بازگشته‌اند و از اطاعت من سر باز می‌زنند؛ ایشان بسوی بت‌پرستی رفته‌اند. هم اهالی یهودا و هم اسرائیل\* عهدی را که با پدرانشان بسته بودم، شکسته‌اند.<sup>11</sup> پس چنان بلایی بر ایشان خواهم فرستاد که نتوانند جان سالم بدر ببرند و هر چه التماس و تقاضای ترحم کنند، به دعایشان گوش نخواهم داد.<sup>12</sup> آنگاه اهالی یهودا و ساکنین اورشلیم به بتهایی که به

\* منظور حکومت‌های جنوبی و شمالی بنی‌اسرائیل است.

<sup>9</sup> «قوم من همانند پرندۀ رنگارنگی است که از هر طرف مورد حملهٔ مرغان وحشی قرار گرفته است؛ پس حیوانات درنده را نیز فرا خوانید تا به این ضیافت بپیوندند!

<sup>10</sup> «بسیاری از حکام بیگانه، تاکستانم را غارت کرده‌اند و سرزمین محبوب مرا پایمال نموده‌اند. آنها سرزمین حاصلخیز مرا به بیابان خشک تبدیل کرده‌اند. <sup>11</sup> بلی، آن را ویران ساخته‌اند؛ اینک ناله‌های ماتم از آن به گوشم می‌رسد؛ همه جا ویران شده و کسی بدان توجه ندارد. <sup>12</sup> مهاجمین همهٔ گوشه و کنار سرزمین را غارت می‌کنند، زیرا من شمشیر و جنگ را فرستادم تا فرد فرد قوم را هلاک سازد، و هیچکس در امان نخواهد بود. <sup>13</sup> گندم کاشته‌اند، ولی خار درو کرده‌اند؛ زحمت بسیار کشیده‌اند، ولی چیزی عایدشان نشده است؛ از شدت خشم من، محصولشان از بین رفته است و به این علت همه شرمسارند.»

### و عدهٔ خدا به همسایگان اسرائیل

<sup>14</sup> خداوند دربارهٔ همسایگان شرور قوم اسرائیل که سرزمین او را مورد تهاجم قرار داده‌اند سرزمینی که خدا به او داده است چنین می‌فرماید: «ایشان را مانند یهودا از سرزمینشان بیرون خواهم راند، <sup>15</sup> ولی بعد از آن، بار دیگر بر آنها ترحم خواهم نمود و هر یک را به زمین و مملکت خود باز خواهم گرداند. <sup>16</sup> اگر این قومهای بت‌پرست، راه و رسم قوم مرا خوب بیاموزند (همانگونه که قبلاً به قوم من راه و روش بعل را آموخته بودند)، و بجای بعل مرا خدای خود بدانند، آنگاه جزو قوم من شده کامیاب خواهند شد. <sup>17</sup> اما هر قومی که نخواهد مرا اطاعت نماید، او را بکلی ریشه کن کرده، از بین خواهم برد.» این کلام خداوند است.

### کمر بند کتانی

خداوند به من فرمود: «برو و یک کمر بند کتانی بخر و به کمرت ببند، ولی آن را نشوی.» <sup>13</sup> پس کمربندی خریدم و به کمرم بستم. سپس خداوند به من گفت: <sup>4</sup> «به کنار رود فرات برو

گر نه تو را می‌کشیم!» بنابراین من ایشان را مجازات خواهم کرد! جوانانشان در جنگ کشته خواهند شد و پسران و دخترانشان از گرسنگی جان خواهند داد. <sup>23</sup> برای اهالی عناتوت زمان مکافات تعیین شده و چون آن زمان فرا رسد، یک نفر هم جان سالم بدر نخواهد برد!»

### گفتگوی ارمیا با خداوند

**12** ای خداوند، تو عادلتر از آن هستی که من با تو بحث و جدل کنم؛ اما می‌خواهم بدانم که چرا بندگان موفقت؟ چرا اشخاص نادرست در رفاه و آسایشند؟ تو ایشان را مانند درختی که ریشه می‌دواند و میوه می‌آورد، کامیاب می‌سازی. به زبان تو را شکر می‌کنند، اما دل‌هایشان از تو دور است! <sup>3</sup> حال آنکه تو از دل من آگاهی و مرا خوب می‌شناسی. خداوند، ایشان را مثل گوسفند به کشتارگاه بکشان و به سزای اعمالشان برسان!

<sup>4</sup> تا به کی باید این سرزمین بسبب اعمال و رفتار آنها ماتم گیرد؟ حتی گیاهان صحرا هم بعلت گناهان آنها خشک شده و حیوانات و پرندگان از بین رفته‌اند؛ با اینحال ایشان می‌گویند: «خدا ما را مجازات نخواهد کرد!»

<sup>5</sup> خداوند فرمود: «اگر پیام مرا به مردم عادی رساندی و اینهمه خسته شدی، پس چگونه آن را به پادشاه و بزرگان خواهی رساند؟ اگر در زمین صاف نمی‌توانی بایستی و می‌لغزی، در جنگلهای انبوه اردن چه خواهی کرد؟ <sup>6</sup> حتی برادران و خانوادهٔ خودت، علیه تو هستند و برایت توطئه چیده‌اند! پس اگر چه با تو دوستانه صحبت کنند، به آنها اعتماد نکن و سخنانشان را باور منما.»

### اندوه خداوند بخاطر قومش

<sup>7</sup> آنگاه خداوند فرمود: «من بنی اسرائیل را ترک گفته و قوم برگزیدهٔ خود را طرد کردم! عزیزان خود را تسلیم دشمن کردم. <sup>8</sup> قوم من مانند شیر جنگل بر من غریبه‌اند، پس من نیز از ایشان بیزار شده‌ام.



خود را بر روی کوهها بیاپید؛ پیش از آنکه نوری را که انتظار می‌کشیدید به تاریکی مرگبار و سهمگین تبدیل نماید.<sup>17</sup> اگر گوش نکنید، بسبب غرور شما در خفا خواهم گریست و اشک خواهم ریخت، چون قوم خداوند به اسارت برده می‌شود.

<sup>18</sup> خداوند فرمود: «به پادشاه و مادرش بگو\* که از تخت سلطنت پایین بیایند و به خاک بنشینند، چون تاجهای پرشکوهشان از سر آنها برداشته شده است.<sup>19</sup> دروازه‌های شهرهای جنوب یهو دا همه بسته است و کسی نیست که آنها را بگشاید؛ اهالی یهودا همه به اسارت رفته‌اند.

<sup>20</sup> «ای اورشلیم نگاه کن! دشمن از سوی شمال بسوی تو می‌آید! کجاست آن گلهٔ زیبایی که به دست تو سپردم تا از آن نگهداری کنی؟<sup>21</sup> هنگامی که یارانت تو را شکست داده، بر تو حکومت کنند، چه حالی به تو دست خواهد داد؟ همچون زنی که می‌زاید، از درد بخودخواهی پیچید.<sup>22</sup> اگر از خودت بررسی که چرا این بلاها بر سرت می‌آید، بدان که بسبب گناهان زیادت به این روز افتاده‌ای؛ برای همین است که دشمن به تو تجاوز نموده و غارت و پایمالت کرده است.

<sup>23</sup> «آیا یک حبشی می‌تواند رنگ سیاه پوستش را عوض کند؟ یا پلنگ می‌تواند خالهایش را پاک کند؟ تو هم که تا این حد به کارهای بد عادت کرده‌ای، آیا می‌توانی کار خوب بکنی؟<sup>24</sup> پس چون مرا فراموش کرده و خدایان دروغین را پیروی نموده‌ای، من هم تو را پراکنده می‌کنم، همانطور که باد صحرا کاه را پراکنده می‌سازد؛ این است آن سرنوشتی که برایت تعیین کرده‌ام.<sup>26</sup> تو را برهنه ساخته رسوا خواهم کرد.<sup>27</sup> کارهای زشت تو را دیده‌ام، ناپاکی، هوسرانی، زناکاری و بت‌پرستی‌هایت را بر تپه‌ها و کشتزارها! وای بر تو ای اورشلیم، تا به کی می‌خواهی ناپاک بمانی؟»

### خشکسالی و هلاکت

و آن کمربند را در شکاف صخره‌ای پنهان کن.<sup>5</sup> رفتم و همانطور که خداوند فرموده بود، پنهانش کردم.

<sup>6</sup> پس از گذشت زمانی طولانی، خداوند فرمود که بروم و کمربند را از کنار رود فرات بیآورم.<sup>7</sup> من هم رفتم و آن را از جایی که پنهان کرده بودم، بیرون آوردم؛ ولی دیدم که پوسیده است و دیگر به هیچ دردی نمی‌خورد!

<sup>8</sup> نگاه خداوند فرمود: «به همین گونه من غرور مملکت یهودا و شهر اورشلیم را می‌پوسانم و از بین می‌برم.<sup>10</sup> این قوم بدکار که خواهان اطاعت از من نیست و بدنبال خواهش‌های ناپاک خود می‌رود و بت می‌پرستد، همچون این کمربند، پوسیده شده، به هیچ دردی نخواهد خورد.<sup>11</sup> همانگونه که کمربند را محکم به دور کمر می‌بندند، من نیز اسرائیل و یهودا را محکم به خود بستم تا قوم من باشند و مایهٔ سربلندی و عزت نام من گردند؛ ولی آنها از من اطاعت نکردند.»

### مشک شراب

<sup>12</sup> سپس خداوند فرمود: «به ایشان بگو: «همهٔ مشکهای شما از شراب پر خواهد شد.» ولی ایشان در جواب به تو خواهند گفت: «خود می‌دانیم که مشکهایمان همه از شراب لبریز خواهد شد.»<sup>13</sup> پس تو به ایشان بگو که خداوند می‌فرماید: «مردم این سرزمین را مانند کسانی که مست شده‌اند، گیج خواهم ساخت، از پادشاهی که از خاندان داود است تا کاهنان و انبیاء و همهٔ ساکنان اورشلیم را؛<sup>14</sup> و ایشان را به جان هم خواهم انداخت، حتی پدران و پسران را، تا یکدیگر را نابود کنند؛ و هیچ چیز مرا از هلاک کردن آنها باز نخواهد داشت نه دلسوزی، نه ترجم و نه شفقت.»

### هشدار در مورد اسارت

<sup>15</sup> خداوند امر فرموده است، پس فروتن شوید و گوش کنید!<sup>16</sup> خداوند، خدای خود را تکریم ننماید، پیش از آنکه دیر شود، قبل از آنکه ظلمتی را پدید آورد که نتوانید راه

\* منظور یهو یا کین پادشاه و مادرش نحوشتا می‌باشد.

## 14

خداوند دربارهٔ خشکسالی یهودا به ارمیا چنین فرمود:

<sup>2</sup> «سرزمین یهودا عزادار است؛ زندگی و جنب و جوش از شهرها رخت بر بسته؛ مردم همه ماتم زده‌اند و صدای آه و ناله‌شان از اورشلیم به گوش می‌رسد. <sup>3</sup> ثروتمندان خدمتکاران خود را برای آوردن آب به سرچاه‌ها می‌فرستند، اما چاه‌ها همه خشک است؛ پس ناامید و سرافکنده، دست خالی باز می‌گردند. <sup>4</sup> کشاورزان مایوس و غمگینند، چون باران نیاریده و زمین، خشک شده و ترک خورده است؛ <sup>5</sup> در بیابان، آهو بچه‌اش را به حال خود رها می‌کند، چون علوفه نمی‌یابد. <sup>6</sup> گورخراها نیز روی تپه‌های خشک می‌ایستند و مثل شغاله‌های تشنه، نفس‌نفس می‌زنند و در جستجوی علف، چشمانشان را خسته می‌کنند، ولی چیزی برای خوردن نمی‌یابند.»

<sup>7</sup> ای خداوند، اگر چه گناهان ما، ما را محکوم می‌سازند، ولی بخاطر عزت نام خود ما را یاری‌نما! ما بسیار از تو دور شده‌ایم و در حق تو گناه کرده‌ایم. <sup>8</sup> ای امید اسرائیل، ای کسی که در تنگنا و گرفتاری نجات دهنده‌ای، چرا مثل غریبی که از سرزمین ما رد می‌شود و مسافری که شبی نزد ما می‌ماند، نسبت به ما بیگانه گردیده‌ای؟ <sup>9</sup> آیا تو هم درمانده شده‌ای؟ آیا مانند جنگجوی ناتوانی گردیده‌ای که کاری از او ساخته نیست؟ خداوند، تو در میان مایی و ما نام تو را برخود داریم و قوم تو هستیم؛ پس ای خداوند، ما را به حال خود رها مکن!

<sup>10</sup> ولی خداوند به این قوم چنین جواب می‌دهد: «شما خود دوست داشتید از من دور شوید و سرگردان گردید، و هیچ کوشش نکردید احکام مرا بجا آورید. پس من نیز، دیگر شما را نمی‌پذیرم. تمام کارهای بدتان را به یاد آورده، بسبب گناهانتان شما را مجازات خواهم نمود.»

<sup>11</sup> خداوند به من گفت: «از این پس از من نخواه که این قوم را یاری‌نمایم و برکت دهم. <sup>12</sup> حتی اگر روزه بگیرند، به دانشان نخواهم رسید؛ اگر هم هدیه و قربانی بیاورند، نخواهم پذیرفت؛ بلکه ایشان را با جنگ و قحطی و وبا هلاک خواهم کرد!»

<sup>13</sup> آنگاه گفتم: «خداوند، انبیایان می‌گویند که نه جنگ می‌شود، نه قحطی! آنها به مردم می‌گویند که تو حتماً به ایشان صلح و آرامش پایدار می‌بخشی.»

<sup>14</sup> خداوند فرمود: «این انبیاء به نام من به دروغ نبوت می‌کنند؛ من نه آنها را فرستادم و نه پیمای به ایشان داده‌ام؛ رؤیاهای آنان از جانب من نیست، بلکه آنان از سحر و جادو و تخیل دل‌های فریبکار خود با شما سخن می‌گویند. <sup>15</sup> من این انبیای فریبکار را که به نام من پیام می‌آورند مجازات خواهم کرد، زیرا من به ایشان سخنی نگفته‌ام. آنها می‌گویند که نه جنگ می‌شود نه قحطی، پس ایشان را در جنگ و قحطی هلاک خواهم ساخت!» <sup>16</sup> و این قوم که به این پیشگویی‌ها گوش می‌دهند، به همانگونه کشته خواهند شد و نعش‌هایشان در کوچه‌های اورشلیم خواهد افتاد و کسی باقی نخواهد ماند تا جنازه‌ها را دفن کند؛ زن و شوهر، دختر و پسر، همه از بین خواهند رفت، زیرا من آنها را بسبب گناهانشان مجازات خواهم نمود.

<sup>17</sup> «پس با ایشان دربارهٔ اندوه خود سخن بران و بگو: «شب و روز از چشمانم اشک غم جاری است و آرام و قرار ندارم، چون هموطنانم به دم تیغ افتاده‌اند و روی زمین در خون خود می‌غلطند. <sup>18</sup> اگر به صحرا بروم، نعش کسانی را می‌بینم که به ضرب شمشیر کشته شده‌اند؛ و اگر به شهر بروم با کسانی روبرو می‌شوم که در اثر گرسنگی و بیماری در حال مرگند؛ هم انبیاء و هم کاهنان به سرزمینی بیگانه برده شده‌اند.»

<sup>19</sup> قوم اسرائیل می‌گویند: «ای خداوند، آیا یهودا را کاملاً ترک کرده‌ای؟ آیا از اهالی اورشلیم بیزار شده‌ای؟ چرا ما را آنچنان زده‌ای که هیچ درمانی برایمان نباشد؟ ما منتظر بودیم که شفایمان بدهی، ولی چنین نشد؛ در انتظار صلح و آرامش بودیم، اما اضطراب و ترس ما را فراگرفت!» <sup>20</sup> ای خداوند، ما به شرارت خود و گناه اجدادمان اعتراف می‌کنیم. بلی، ما در حق تو گناه کرده‌ایم. <sup>21</sup> خداوند، بخاطر نام خودت ما را طرد نکن و اورشلیم، جایگاه استقرار تخت پر شکوهت را ذلیل و خوار مساز.

<sup>9</sup>مادری که صاحب هفت فرزند می‌باشد از غصه به حال مرگ خواهد افتاد، چون تمام پسرانش کشته خواهند شد؛ خورشید زندگی او بزودی غروب می‌کند؛ او بی‌اولاد و رسوا خواهد شد؛ هر که رازنده باقی مانده باشد به دم شمشیر خواهم سپرد!»

### شکایت ارمیا نزد خداوند

<sup>10</sup>گفتم: «وای که چه مرد بدبختی هستم! ای کاش مادرم مرا بدنيا نیاورده بود؛ به هر جا که می‌روم، باید با همه مباحثه و مجادله کنم؛ نه به کسی پول به نزل داده‌ام، نه از کسی پول به نزل گرفته‌ام، با این وجود همه نفرینم می‌کنند!»

<sup>11</sup>خداوند فرمود: «یقین بدان آینده‌ات نیکو خواهد بود؛ مطمئن باش که دشمن را وادار خواهم ساخت که به هنگام گرفتاری و بدبختی از تو درخواست کمک نماید.

<sup>12</sup>و<sup>13</sup>«کسی نمی‌تواند میله‌های آهنی را بشکند، بخصوص آهن سرزمینهای شمال\* را که با مفرغ مخلوط شده باشد؛ همینطور سرسختی این قوم را نیز کسی نمی‌تواند درهم بشکند؛ پس بسبب همه گناهانشان در تمام این سرزمین، ثروت و گنجهایشان را بعنوان غنیمت بدست دشمن خواهم سپرد. <sup>14</sup>اجازه خواهم داد تا دشمنانشان ایشان را مانند برده به سرزمینی ببرند که قبلاً هرگز در آنجا نبوده‌اند؛ زیرا آتش خشم من شعلهور شده، ایشان را خواهد سوزاند!»

<sup>15</sup>آنگاه عرض کردم: «خداوند، تو می‌دانی بخاطر توست که اینهمه توهین و ناسزا می‌شنوم! پس مرا به یادآور و از من مراقبت نما! انتقام مرا از آزار دهندگان بگیر؛ نسبت به آنها اقتدر صبور نباش تا موفق شوند مرا بشکند. <sup>16</sup>آنچه به من تاب و تحمل می‌دهد، کلام توست که خوراک روح گرسنه من است؛ کلام تو دل اندوهگین مرا شاد و خرم می‌سازد. ای خداوند قادرمتعال، چه افتخار بزرگی است که نام تو را بر خود دارم! <sup>17</sup>در ضیافتهای مردم خوشگزران شرکت نکرده‌ام بلکه به دستور تو

عهدی را که با ما بستی به یادآور و آن را مشکن! <sup>22</sup>آیا بت می‌تواند باران عطا کند؟ و یا آسمان می‌تواند بخودی خود باران بباراند؟ ای خداوند، خدای ما، چه کسی جز تو می‌تواند چنین کارهایی را به انجام رساند؟ از این رو ما، تنها به تو امید بسته‌ایم!»

### هلاکت مردم یهودا

15 آنگاه خداوند به من فرمود: «حتی اگر موسی و سمونیل در حضور من می‌ایستادند و برای این قوم شفاعت می‌نمودند، بر ایشان ترحم نمی‌کردم. این قوم را از نظرم دور کن تا بروند. <sup>2</sup>اگر از تو بپرسند که به کجا بروند، از جانب من بگو که آنکه محکوم به مرگ است، بسوی مرگ؛ آنکه محکوم است با شمشیر کشته شود، بسوی شمشیر؛ آنکه محکوم است با قحطی هلاک گردد، بسوی قحطی و آنکه محکوم به اسیری است بسوی اسارت و بردگی! <sup>3</sup>من چهار هلاک کننده بر آنان خواهم فرستاد: شمشیر، تا آنان را بکشد؛ سگان، تا آنان را بدرند؛ لاشخورها، تا آنان را بخورند؛ حیوانات وحشی، تا آنان را آنکه پاره کنند.

<sup>4</sup>«بسبب کارهای بدی که منسی، پسر حزقیاء، پادشاه یهودا در اورشلیم کرد، ایشان را به چنان مجازات سختی خواهم رساند که مردم دنیا از سرنوشتشان وحشت نمایند!

<sup>5</sup>«ای اهالی اورشلیم، چه کسی دیگر دلش به حال شما می‌سوزد؟ چه کسی برای شما گریه و زاری می‌کند؟ چه کسی حتی حاضر می‌شود به خود زحمت بدهد تا احوالتان را جویا شود؟ <sup>6</sup>شما مرا ترک کرده و از من روگردانده‌اید، پس من نیز دست خود را دراز می‌کنم تا شما را نابود کنم، چون دیگر از رحم کردن به شما خسته شده‌ام! <sup>7</sup>کنار دروازه‌های شهرهایتان، شما را غریب خواهم کرد. فرزندانان را از شما گرفته، نابودتان خواهم ساخت، چون نمی‌خواهید از گناه دست بردارید. <sup>8</sup>شمار بیوه زنانان مانند ریگهای ساحل زیاد خواهد شد؛ به هنگام ظهر، مردان جوان را کشته و مادرانشان را داغدار خواهم ساخت؛ کاری خواهم کرد که وحشت ناگهانی همه آنها را فرا گیرد.

\* منظور سرزمینهای مجاور دریای سیاه می‌باشد که آهن آن از کیفیت مرغوبی برخوردار بود.

خواهد نشست؛ حتی در مرگ والدینشان نیز هیچکس با ایشان همدردی نخواهد کرد!

<sup>8</sup> «پس تو از هم اکنون دیگر در مهمانیها و جشنهای آنها شرکت نکن، و حتی با ایشان غذا هم نخور!» چون من، خداوند قادر متعال، خدای بنی اسرائیل در طول زندگی‌تان و در برابر چشمانتان، به تمام خنده‌ها و خوشی‌ها، به همه نغمه‌های شاد، و همه جشنهای عروسی پایان خواهم داد.

<sup>10</sup> «وقتی تمام این چیزها را به مردم بازگو کنی، خواهند پرسید: «چرا خداوند چنین مجازات سختی برای ما در نظر گرفته است؟ مگر تقصیرمان چیست؟ به خداوند، خدایمان چه گناهی کرده‌ایم؟»<sup>11</sup> آنگاه به ایشان بگو که خداوند چنین پاسخ می‌دهد: «علت اینست که پدران شما مرا ترک کرده، از بن‌ها پیروی نمودند و قوانین مرا اطاعت نکردند.<sup>12</sup> ولی شما از پدران‌تان هم بدکارتر هستید. شما در پی هوسهای گناه‌آلود خود می‌روید و نمی‌خواهید مرا پیروی کنید؛<sup>13</sup> از این رو شما را از این سرزمین بیرون انداخته، به سرزمینی خواهم راند که هرگز نه خود شما آجا بوده‌اید و نه اجدادتان؛ در آجا می‌توانید شبانه روز به بتپرستی بپردازید و من هم دیگر بر شما رحم نخواهم نمود.»

### و عده بازگشت از تبعید

<sup>14</sup> «با اینحال خداوند می‌فرماید: «زمانی می‌آید که مردم هرگاه بخواهند درمورد کارهای شگفت‌انگیز من گفتگو کنند، دیگر اعمال عجیب مرا به هنگام بیرون آوردن بنی اسرائیل از مصر، ذکر نخواهند نمود، بلکه در این باره سخن خواهند گفت که من چگونه بنی اسرائیل را از سرزمین شمال و همه سرزمینهایی که ایشان را به آنها رانده بودم، باز آوردم. بلی، من ایشان را به سرزمینی که به پدران‌شان داده‌ام باز خواهم گرداند!»

### مجازات قریب‌الوقوع

<sup>16</sup> خداوند می‌فرماید: «اکنون بدنبال ماهیگیران بسیار می‌فرستم تا ببینند و شما را از اعماق دریا که در آنجا از ترس خشم من خود را پنهان کرده‌اید، صید

به تنهایی نشسته از به یاد آوردن گناهان ایشان از خشم لبریز می‌شوم.<sup>18</sup> چرا درد من دایمی است؟ چرا زخمهای من التیام نمی‌یابند؟ آیا می‌خواهی مرا ناامید کنی و برای جان تشنه من، سراب باشی؟»<sup>19</sup> خداوند جواب داد: «سخنان بیهوده مگو؛ سخنان سنجیده بر زبان بران! فقط زمانی خواهم گذارد پیام‌آور من باشی که نزد من بازگردد و تماماً به من توکل نمایی؛ در آنصورت بجای آنکه آنها بر تو تأثیر بگذارند، تو بر آنها تأثیر خواهی گذاشت.<sup>20</sup> همانگونه که تسخیر شهری با دیوارهای محکم میسر نیست، من نیز تو را در برابر آنها مانند دیواری از مفرغ خواهم ساخت؛ آنها با تو خواهند جنگید، اما پیروز نخواهند شد، چون من با تو هستم تا از تو دفاع کنم و رهایی‌ات دهم.<sup>21</sup> بلی، من تو را از جنگ این اشخاص بدکار بیرون می‌کشم و از شر این مردم سنگدل نجات می‌دهم.»

### روزگار مصیبت

بار دیگر خداوند با من سخن گفت و فرمود:  
**16** «تو نباید در چنین مکانی ازدواج کنی و صاحب فرزند شوی،<sup>2</sup> چون کودکانی که در اینجا بدنیا بیایند همراه پدران و مادرانشان<sup>4</sup> در اثر بیماریهای کشنده خواهند مرد؛ کسی برای آنها ماتم نخواهد گرفت؛ جنازه‌هایشان دفن نخواهد شد بلکه همچون فضله بر روی زمین باقی خواهد ماند. آنها در اثر جنگ و قحطی کشته خواهند شد و لاشه‌هایشان را لاشخورها و جانوران خواهند خورد. من برکت خود را از ایشان گرفته‌ام و از احسان و رحمت خود محروم‌شان کرده‌ام؛ پس تو برای آنها نه ماتم بگیر و نه گریه کن!<sup>6</sup> در این سرزمین چه ثروتمند و چه فقیر، همه خواهند مرد، ولی جنازه‌هایشان دفن نخواهد شد؛ نه کسی برای آنها ماتم خواهد گرفت، نه خود را برای ایشان مجروح خواهد کرد و نه موهای سرش را خواهد تراشید،\*<sup>7</sup> و نه کسی برای تسلی‌شان با آنها بر سر سفره

\* تراشیدن موی سر، یکی از رسوم عزاداری بتپرستان بود.

مثل بوته‌ای است که در بیابان خشک و سوزان و در شومرزارها می‌روید، جایی که هیچ گیاه دیگری وجود ندارد؛ او هرگز خیر و برکت نخواهد دید!

<sup>7</sup> «خوشبحال کسی که بر خداوند توکل دارد و تمام امید و اعتمادش بر اوست!»<sup>8</sup> او مانند درختی خواهد بود که در کنار رودخانه است و ریشه‌هایش از هر طرف به آب می‌رسد درختی که نه از گرما می‌ترسد و نه از خشکسالی! برگش شاداب می‌ماند و از میوه آوردن باز نمی‌ایستد!

<sup>9</sup> «هیچ چیز مانند دل انسان فریبکار و شرور نیست؛ کیست که از آنچه در آن می‌گذرد آگاه باشد؟<sup>10</sup> تنها من که خداوند هستم می‌دانم در دل انسان چه می‌گذرد! تنها من از درون دل انسان آگاهم و انگیزه‌های او را می‌دانم و هر کس را مطابق اعمالش جزا می‌دهم.

<sup>11</sup> «شخصی که ثروتش را از راه نادرست به دست می‌آورد، همانند پرنده‌ای است که لانه خود را از جوجه‌های دیگران پر می‌سازد. همانگونه که این جوجه‌ها خیلی زود او را واگذارده می‌روند، او نیز بزودی ثروتش را از دست خواهد داد و سرانجام چوب حماقتش را خواهد خورد.»

### دعای ارمیا

<sup>12</sup> ای خداوند، تخت بلند و باشکوه و ابدی تو پناهگاه ماست. ای امید اسرائیل، تمام کسانی که از تو برگردند، رسوا و شرمسار می‌شوند؛ آنها مانند نوشته‌های روی خاک محو خواهند شد، چون خداوند را که چشمه آب حیات است، ترک کرده‌اند.<sup>14</sup> خداوند، تنها تو می‌توانی مرا شفا بخشی، تنها تو می‌توانی مرا نجات دهی و من تنها تو را ستایش می‌کنم!

<sup>15</sup> مردم با تمسخر به من می‌گویند: «پس هشدارهای خداوند که مدام درباره آن سخن می‌گفتی چه شد؟ اگر آنها واقعاً از سوی خدا هستند، پس چرا انجام نمی‌شوند؟»

<sup>16</sup> خداوند، من هیچگاه از تو نخواستهم که بر آنها بلا نازل کنی و هرگز خواستار هلاکت ایشان

کنند! همچنین بدنبال شکارچیان بسیار خواهم فرستاد تا شما را شکار کنند، همانگونه که گوزن را در کوه‌ها و تپه‌ها، و بزکوهی را در میان صخره‌ها شکار می‌کنند.<sup>17</sup> من با دقت مراقب رفتار شما هستم و هیچ عمل شما از نظر من مخفی نیست؛ هرگز نمی‌توانید گناهانتان را از من پنهان کنید؛<sup>18</sup> من بسبب همه آنها شما را دو برابر مجازات می‌کنم، چون با بتهای نفرت‌انگیز خود، زمین مرا آلوده کرده‌اید و آن را با اعمال بدتان پر ساخته‌اید.»

### دعای ارمیا

<sup>19</sup> ای خداوند، ای قوت من، ای پشتیبان من، که به هنگام سختی پناهگاه هستی، قوماها از سراسر جهان نزد تو آمده، خواهند گفت: «پدران ما چقدر نادان بودند که خدایان پوچ و دروغین را پیروی می‌کردند!<sup>20</sup> آیا انسان می‌تواند برای خود خدا بسازد؟ بتی که بستم انسان ساخته شود خدا نیست!»

<sup>21</sup> خداوند می‌گوید: «قدرت و توانایی خود را به آنها نشان خواهم داد و سرانجام به ایشان خواهم فهماند که تنها من خداوند هستم.»

### گناه و مجازات یهودا

«ای قوم یهودا، گناهان شما با قلم آهنین و **17** با نوکی از الماس بر دل‌های سنگی‌تان نوشته شده و برگوشه‌های قربانگاه‌هایتان کندمکاری شده است.<sup>32</sup> جوانانتان یک دم از گناه غافل نمی‌مانند، زیر هر درخت سبز و روی هر کوه بلند بت می‌پرستند؛ پس بسبب گناهانتان، تمام گنجها و بتخانه‌هایتان را به تاراج خواهم داد،<sup>4</sup> و مجبور خواهید شد این سرزمین را که به میراث به شما داده بودم ترک کنید و دشمنانتان را در سرزمینهای دور دست بندگی نمایید، چون آتش خشم مرا شعلهور ساخته‌اید، آتشی که هرگز خاموش نخواهد شد!

### گفتار گوناگون

<sup>5</sup> «لعنت بر کسی که به انسان تکیه می‌کند و چشم امیدش به اوست و بر خداوند توکل نمی‌نماید.<sup>6</sup> او

آنها را از بین ببرد و هیچکس نتواند شعله‌های آن را خاموش کند.»

### ارمیا نزد کوزمگر

خداوند به من فرمود:

## 18

«برخیز و به کارگاه کوزمگری برو، و من در آنجا با تو سخن خواهم گفت.»<sup>3</sup> برخاستم و به کارگاه کوزمگری رفتم. دیدم که کوزمگر بر سر چرخش سرگرم کار است؛<sup>4</sup> ولی کوزه‌ای که مشغول ساختنش بود، به شکل دلخواهش در نیامد؛ پس آن را دوباره خمیر کرد و بر چرخ گذاشت تا کوزه‌ای دیگر مطابق میلش بسازد.

<sup>5</sup>آنگاه خداوند فرمود: «ای بنی‌اسرائیل، آیا من نمی‌توانم به شما همانگونه رفتار کنم که این کوزمگر با گلش کرد؟ شما هم در دستهای من، همچون گل در دست کوزمگر هستید.<sup>7</sup> هرگاه اعلام نمایم که قصد دارم قومی یا مملکتی را منهدم و ویران سازم،<sup>8</sup> اگر آن قوم از شرارت دست کشد و توبه کند، از قصد خود منصرف می‌شوم و نابودش نخواهم کرد.<sup>9</sup> و اگر اعلام کنم که می‌خواهم قومی یا مملکتی را قدرتمند و بزرگ سازم،<sup>10</sup> اما آن قوم راه و روش خود را تغییر داده، بدنبال شرارت برود و احکام مرا اطاعت نکند، آنگاه من نیز نیکویی و برکتی را که در نظر داشتم، به آن قوم نخواهم داد.

<sup>11</sup>«حال برو و به تمام ساکنان یهودا و اورشلیم هشدار بده و بگو که من علیه ایشان بلایی تدارک می‌بینم؛ پس بهتر است از راه زشتشان بازگردند و کردار خود را اصلاح کنند.

<sup>12</sup>«اما ایشان جواب خواهند داد: «پیورده خود را زحمت مده! ما هر طور که دلمان می‌خواهد زندگی خواهیم کرد و امیال سرکش خود را دنبال خواهیم نمود!»

### قوم، احکام خداوند را رد می‌کنند

<sup>13</sup>خداوند می‌فرماید: «حتی در میان بت‌پرستان تاکنون چنین چیزی رخ نداده است! قوم من عمل زشتی مرتکب شده که تصورش را هم نمی‌توان

نبوده‌ام؛ تو خوب می‌دانی که من تنها هشدارهای تو را به ایشان اعلام کرده‌ام.<sup>17</sup> پس اینک خداوند، مرا ترک مکن، چون امید من تنها تویی!<sup>18</sup> تمام کسانی را که مرا آزار می‌دهند، به رسوایی و هراس گرفتار بساز، ولی مرا از هر بلایی محفوظ بدار. آری، بر ایشان دو چندان بلا بفرست و نابودشان کن!

### نگاه داشتن سبت

<sup>19</sup>آنگاه خداوند فرمود که بروم و در کنار دروازه «پسران قوم» (که پادشاهان از آن عبور می‌کنند) و در کنار سایر دروازه‌های اورشلیم بایستم،<sup>20</sup> و در آنجا خطاب به همه مردم بگویم که خداوند چنین می‌فرماید: «ای پادشاهان و مردم یهودا، ای ساکنان اورشلیم و همه کسانی که از این دروازه‌ها عبور می‌کنید،<sup>21</sup> به این هشدار توجه کنید تا زنده بمانید: نباید در روز سبت کار کنید بلکه این روز را به عبادت و استراحت اختصاص دهید. به اجدادتان هم همین دستور را دادم،<sup>23</sup> ولی آنها گوش ندادند و اطاعت نکردند بلکه با سرسختی به دستور من بی‌توجهی نمودند و اصلاح نشدند.

<sup>24</sup>«حال، اگر شما از من اطاعت نمایید و روز سبت را مقدس بدارید و در این روز کار نکنید،<sup>25</sup> آنگاه قوم شما همیشه پایدار خواهد ماند، و از دودمان سلطنتی داود همیشه یک نفر در اورشلیم سلطنت خواهد کرد. این شهر برای همیشه آباد خواهد ماند و همواره پادشاهان و حکمرانان سوار بر عربابه‌ها و اسبان، با شکوه و جلال در میان مردم رفت و آمد خواهند نمود.<sup>26</sup> از اطراف اورشلیم و از شهرهای یهودا و سرزمین بنیامین و از دشتها و کوهستانها و جنوب یهودا مردم همه خواهند آمد و قربانی‌های گوناگون به خانه خداوند تقدیم خواهند نمود.

<sup>27</sup>«اما اگر از من اطاعت نکنید و روز سبت را به عبادت و استراحت اختصاص ندهید، و اگر در این روز همچون روزهای دیگر، از این دروازه‌ها کالا به شهر وارد کنید، آنگاه این دروازه‌ها را به آتش خواهم کشید، آتشی که به کاخ‌هایتان سرایت کند و

ظنرت دور مدار؛ ایشان را به هنگام خشم و غضب خود، دآوری فرما و در حضور خود هلاک نما!»

### کوزه شکسته

روزی خداوند فرمود که کوزه‌های بخرم و به همراه چند نفر از ریش سفیدان قوم و کاهنان سالخورده به وادی «ابن هنوم» در نزدیکی دروازه کوزمگران بروم و در آنجا پیام او را اعلام کرده، <sup>3</sup>بگویم که خداوند قادر متعال، خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: «ای پادشاهان یهودا و اهالی اورشلیم، به پیام من گوش فرا دهید! چنان بالای هولناکی بر سر این شهر خواهم آورد که هرکس بشنود مات و مبهوت شود. <sup>4</sup>زیرا بنی اسرائیل مرا ترک کرده و این مکان را از کردار شرم‌آور و شرورانه خویش پر ساخته‌اند؛ مردم برای بتها بخور می‌سوزانند بتهایی که نه این نسل می‌شناخت، نه پدرانشان و نه پادشاهان یهودا. آنها این محل را با خون کودکان بیگانه رنگین کرده‌اند. <sup>5</sup>برای بت بلع، قربانگاه‌های بلند ساخته، پسران خود را بر آنها می‌سوزانند کاری که من هرگز امر نفرموده بودم و حتی از فکرم نیز نگذشته بود!» <sup>6</sup>بنابر این روزی خواهد رسید که دیگر این وادی را «توت» یا «ابن هنوم» نخواهند نامید، بلکه وادی «کشتارگاه» <sup>7</sup>زیرا من نقشه‌های جنگی یهودا و اورشلیم را برهم زده و به دشمن اجازه خواهم داد تا شما را در این مکان به خاک و خون بکشند و جنازه‌هایتان خوراک لاشخورها و حیوانات وحشی گردد. <sup>8</sup>شهر اورشلیم را نیز چنان ویران خواهم ساخت که هرکس از کنارش عبور نماید، مات و مبهوت شود. <sup>9</sup>اجازه خواهم داد که دشمن شهر را محاصره کند و کسانی که در آن مانده باشند از گرسنگی مجبور به خوردن گوشت فرزندان و دوستانشان شوند.»

<sup>10</sup>آنگاه خداوند مرا فرمود که آن کوزه را در برابر چشمان همراهانم بشکنم <sup>11</sup>و به ایشان بگویم که پیام خداوند قادر متعال این است: «همانگونه که این کوزه خرد شده و دیگر قابل تعمیر نیست، بدینگونه اورشلیم و اهالی آن هم از بین خواهند رفت. تعداد کشتشدگان

کرد! <sup>14</sup>قله‌های بلند کوه‌های لبنان هرگز بدون برف نمی‌مانند؛ جویبارهای خنک نیز که از دور دستها جاری است، هرگز خشک نمی‌شود. <sup>15</sup>به پایداری اینها می‌توان اعتماد کرد، اما به قوم من اعتمادی نیست! زیرا آنها مرا ترک نموده و به بتها روی آورده‌اند؛ از راه‌های هموار قدیم بازگشته‌اند و در بی‌راهه‌های گناه قدم می‌زنند. <sup>16</sup>از این رو سرزمینشان چنان ویران خواهد شد که هرکس از آن عبور کند، حیرت نماید و از تعجب سر خود را تکان دهد. <sup>17</sup>همانطور که باد شرقی خاک را پراکنده می‌کند، من هم قوم خود را به هنگام رویاری با دشمنانشان پراکنده خواهم ساخت؛ و به هنگام مصیبت رویم را برگردانده به ایشان اعتیابی نخواهم نمود!»

### توطئه علیه ارمیا

<sup>18</sup>آنگاه قوم گفتند: «بیایید خود را از شر ارمیا خلاص کنیم! ما خود کاهنانی داریم که شریعت را به ما تعلیم می‌دهند و حکیمانی داریم که ما را راهنمایی می‌نمایند و انبیایی داریم که پیام خدا را به ما اعلام می‌کنند؛ دیگر چه احتیاجی به موعظه ارمیا داریم؟ پس بیایید به سخنانش گوش فرادهیم و تهمتی بر او وارد سازیم تا دیگر بزد ما سخن نگوید!»

<sup>19</sup>بنابر این ارمیا دعا کرده، گفت: «خداوند، به سخنانم توجه نما! ببین درباره من چه می‌گویند. <sup>20</sup>ایا باید خوبی‌های مرا با بدی تلافی کنند؟ برای کشتن من دام گذاشته‌اند حال آنکه من بارها نزد تو از ایشان طرفداری کرده و کوشیده‌ام خشم تو را از ایشان برگردانم. <sup>21</sup>اما حال خداوند، بگذار فرزندان ایشان از گرسنگی بمیرند و شمشیر خون آنها را بریزد؛ زنانشان بیوه بشوند و مادرانشان داغیده! مردها از بیماری بمیرند و جوانان در جنگ کشته شوند! <sup>22</sup>بگذار وقتی سربازان به ناگه بر آنها هجوم می‌آورند، فریاد و شیون از خانه‌هایشان برخیزد! زیرا بر سر راهم دام گسترده‌اند و برایم چاه کنده‌اند. <sup>23</sup>خداوند، تو از تمام توطئه‌های ایشان برای کشتن من آگاهی؛ پس آنها را نبخش و گناهشان را از

### گلهٔ ارمیا از خداوند

<sup>7</sup>آنگاه گفتم: «خداوند، تو به من وعده دادی که کمکم کنی، ولی مرا فریفته‌ای؛ اما من مجبورم کلام تو را به ایشان اعلام نمایم، چون از من نیرومندتری! من مسخرهٔ مردم شده‌ام و صبح تا شب همه به من می‌خندند. <sup>8</sup>هیچ گاه نتوانسته‌ام سخنی تشویق‌آمیز از جانب تو به ایشان بگویم، بلکه همیشه از بدبختی و ظلم و غارت صحبت کرده‌ام. برای همین است که اینقدر مرا سرزنش و اهانت می‌کنند. <sup>9</sup>از طرف دیگر اگر نخواهم کلام تو را اعلام کنم و از جانب تو سخن بگویم، آنگاه کلام تو در دلم مثل آتش، شعلهور می‌شود که تا مغز استخوانهایم را می‌سوزاند و نمی‌توانم آرام بگیرم. <sup>10</sup>از هر طرف صدای تهدید آنها را می‌شنوم و بدنم می‌لرزد. حتی دوستانم می‌گویند که از دست من شکایت خواهند کرد. آنها منتظرند که ببینم، و به یکدیگر می‌گویند: «شاید او خودش را به دام بیندازد؛ آن وقت می‌توانیم از او انتقام بگیریم.»

<sup>11</sup>ولی خداوند همچون یک مرد جنگی، نیرومند و توانا، درکنارم ایستاده است؛ پس دشمنانم به زمین خواهند افتاد و بر من چیره خواهند شد. ایشان شکست خواهند خورد و این رسوایی همیشه بر آنها خواهد ماند.

<sup>12</sup>ای خداوند قادر متعال که مردم را از روی عدل و انصاف می‌آزمایی و از دلها و افکار ایشان آگاهی، بگذار تا انتقام تو را از ایشان ببینم، چون داد خود را نزد تو آورده‌ام.

<sup>13</sup>برای خداوند سرود شکرگزاری خواهم خواند و او را تمجید خواهم کرد، زیرا او مظلومان را از دست ظالمان رهایی می‌دهد.

### یأس ارمیا

<sup>14</sup>تغریب بر آن روزی که بدنیا آمدم! لعنت بر آن روزی که مادرم مرا زایید! <sup>15</sup>لعنت بر آن کسی که به پدرم مرده داد که او صاحب پسری شده و با این مرده او را شاد ساخت؛ <sup>16</sup>ای کاش مثل شهرهای قدیم که خداوند بدون ترحم زیر و رویشان کرد، او هم نابود شود و صبح تا شب از صدای جنگ در

بقدری زیاد خواهد بود که جنازه‌ها را در توفت دفن خواهند کرد، چنان که دیگر جایی باقی نماند. <sup>12</sup>اورشليم را هم مانند توفت پر از جنازه خواهم ساخت. <sup>13</sup>خانه‌های اورشليم و کاخهای سلطنتی يهودا را هر جایی که بر بام آن برای خورشید و ماه و ستارگان بخور سوزانیده و هدایای نوشیدنی تقدیم کرده باشند همه را مانند «توفت» با اجساد مردگان نجس خواهم ساخت.»

<sup>14</sup>ارمیا پس از اعلام پیام خداوند، هنگامی که از «توفت» بازگشت، در حیاط خانهٔ خداوند ایستاد و به تمام مردم گفت که <sup>15</sup>«خداوند قادر متعال، خدای اسرائيل چنین می‌فرماید: «تمام بالاهایی را که گفته‌ام، بر سر اورشليم و شهرهای اطراف آن خواهم آورد، چون شما با سرسختی از کلام من سرپیچی کرده‌اید.»

### منازعه با فشحور

فشحور کاهن، پسر امیر، که رئیس ناظران خانهٔ خداوند بود، وقتی سخنان مرا شنید، <sup>20</sup>کستور داد مرا بزند و در کنار دروازهٔ بالایی بنیامین که نزدیک خانهٔ خداوند بود، در کنده قرار دهند. <sup>3</sup>آنها تمام شب مرا در آنجا نگه داشتند.

روز بعد، وقتی فشحور مرا آزاد می‌کرد، به او گفتم: «فشحور، خداوند نام تو را عوض کرده است؛ او نام تو را «ساکن در وحشت» نهاده است. <sup>4</sup>خداوند تو و دوستانت را دچار هراس و وحشت خواهد ساخت. آنها را خواهی دید که با شمشیر دشمن کشته می‌شوند. خداوند اهالی يهودا را به پادشاه بابل تسلیم خواهد کرد و او این قوم را به بابل به اسارت خواهد برد و با خواهد کشت. <sup>5</sup>خداوند اجازه خواهد داد که دشمنان، اورشليم را غارت کنند و تمام ثروت و اشیاء قیمتی شهر و جواهرات سلطنتی يهودا را به بابل ببرند. <sup>6</sup>و تو ای فشحور، با تمام اعضای خانواده‌ات اسیر شده، به بابل خواهی رفت و در همتا خواهی مرد و دفن خواهی شد هم تو و هم تمام دوستانت که برای آنها به دروغ پیشگویی می‌کردی که اوضاع خوب و آرام است!»



تغییر نخواهم داد. پادشاه بابل این شهر را تسخیر کرده، با آتش آن را از بین خواهد برد.»

### مکافات خاندان سلطنتی

12:11 خداوند به خاندان پادشاه یهودا که از نسل داود هستند، چنین می‌فرماید: «به هنگام داوری، همواره با عدل و انصاف قضاوت کنید؛ از مظلوم در مقابل ظالم حمایت کنید؛ در غیر اینصورت خشم من بسبب شرارتان افروخته خواهد شد و کسی نخواهد توانست آن را خاموش کند. 13 ای مردم اورشلیم، من بر ضد شما هستم و با شما خواهم جنگید. شما با تکبر می‌گویید: «کیست که بتواند به ما حمله کند و شهر ما را به تصرف درآورد؟» 14 بنابراین من شما را به سزای گناهانتان خواهم رسانید و در جنگلهایتان چنان آتشی برپا خواهم نمود که هر چه در اطرافش باشد، بسوزاند.»

### پیام خدا به خاندان سلطنتی

22 خداوند فرمود که به قصر پادشاه یهودا بروم و به او که بر تخت پادشاهی داود نشسته و به تمام درباریان و به اهالی اورشلیم، بگویم که خداوند چنین می‌فرماید: «عدل و انصاف را بجا آورید و داد مظلومان را از ظالمان بستانید؛ به غریبان، یتیمان و بیوه زنان ظلم نکنید و خون بی‌گناهان را نریزید. 4 اگر آنچه می‌گویم انجام دهید، اجازه خواهم داد که همواره پادشاهانی از نسل داود بر تخت سلطنت تکیه بزنند و با درباریان و همه قوم در سعادت و آسایش روزگار بگذرانند.

5 «ولی اگر این حکم را اطاعت نکنید، به ذات خود قسم که این قصر به ویرانه تبدیل خواهد شد. 6 اگر چه این قصر در نظرم مثل سرزمین حاصلخیز جلعاد و مانند کوه‌های سر سبز لبنان زیبا می‌باشد، اما آن را ویران و متروک خواهم ساخت تا کسی در آن زندگی نکند؛ 7 افرادی ویرانگر را همراه با تبرهانشان خواهم فرستاد تا تمام ستونها و تیرهای چوبی آن را که از بهترین سروهای آزاد تهیه شده،

وحشت باشد، 17 زیرا به هنگام تولدم مرا نکشت! ای کاش در شکم مادرم می‌مردم و رحم مادرم گور من می‌شد! 18 اصلاً چرا بدنیا آمدم؟ آیا تنها برای اینکه در تمام زندگی شاهد سختی و اندوه باشم و عمر خود را در شرمساری و رسوایی بسر برم؟

### پاسخ خدا به درخواست صدقیای

21 روزی صدقیای پادشاه، دو نفر از درباریان یعنی قشحور (پسر ملکیا) و صفیای کاهن (پسر معسیا) را نزد من فرستاد تا به من بگویند: «نبوکدنصر، پادشاه بابل به ما اعلان جنگ داده است! تو از خداوند درخواست کن تا ما را یاری کند؛ شاید بر ما لطف فرماید و مانند گذشته معجزه‌ای کرده، نبوکدنصر را وادار به عقب‌نشینی نماید.»

23 آنگاه من فرستادگان پادشاه را نزد او بازگرداندم تا به وی بگویند که خداوند، خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: «من سلاحهای شما را که در جنگ علیه پادشاه بابل و سپاهش بکار می‌بردید بی‌اثر خواهم ساخت و ایشان را که شهر را محاصره کرده‌اند به قلب شهر خواهم آورد. 5 من خود با تمام قدرت و با نهایت خشم و غضب خود علیه شما خواهم جنگید، 6 و تمام ساکنان شهر را، از انسان و حیوان، به وبای وحشتناکی مبتلا کرده، خواهم کشت. 7 سرانجام خود صدقیای پادشاه یهودا و شما درباریان و همه آنان را که از وبا و شمشیر و قحطی جان سالم بدر برده باشند به دست نبوکدنصر، پادشاه بابل و لشکریانش خواهم سپرد، به دست کسانی که تشنه خونتان هستند تا بدون ترحم و دلسوزی همه را بکشند.»

8 سپس خداوند به من فرمود که به مردم چنین بگویم: «اینک دو راه پیش روی شما می‌گذارم، یکی راه زنده ماندن و دیگری راه مرگ! 9 یا در اورشلیم بمانید تا در اثر جنگ و قحطی و بیماری هلاک شوید، و یا شهر را ترک کرده، خود را به محاصره کنندگانتان، بابلی‌ها تسلیم کنید تا زنده بمانید. 10 زیرا من تصمیم دارم این شهر را نابود کنم و به هیچ‌وجه تصمیم را

<sup>19</sup>جنازه تو را از اورشلیم کشان کشان بیرون برده، مانند لاشه لاغ به گوشه‌ای خواهند افکند!

### پیام درباره سرنوشت یهودا

<sup>20</sup>ای مردم اورشلیم به لبنان بروید و در آنجا گریه کنید؛ در باستان فریاد برآورید؛ بر کوه‌های مواب ناله سر دهید، چون همه دوستان و همسایگان از بین رفته‌اند!<sup>21</sup> زمانی که در سعادت و خوشبختی بسر می‌بردید، خدا با شما سخن گفت، ولی گوش فرا ندادید؛ شما هرگز نخواستید او را اطاعت نمایید؛ عادت شما همیشه همین بوده است!<sup>22</sup> حال وزش باد خشم خدا تمام رهبران را نابود خواهد ساخت؛ همسایگان نیز به اسارت خواهند رفت؛ و سرانجام بسبب شرارت‌هایشان، شرمسار و سرفکنده خواهید گشت.

<sup>23</sup>ای کسانی که در کاخهای مزین به چوب سرو لبنان زندگی می‌کنید، بزودی دردی جانکاه همچون درد زایمان، شما را فرو خواهد گرفت؛ آنگاه همه برای شما دلسوزی خواهند کرد.

### داوری یهوایکین

<sup>24,25</sup>خداوند به یهوایکین، پسر یهوایقیم، پادشاه یهودا چنین می‌فرماید: «تو حتی اگر انگشت خاتم بر دست راستم بودی، تو را از انگشتم بیرون می‌آوردم و به دست کسانی می‌دادم که به خونت تشنه‌اند و تو از ایشان وحشت داری، یعنی به دست نبوکدنصر، پادشاه بابل و سپاهیان او!<sup>26</sup> تو و مادرت را به سرزمینی بیگانه خواهم افکند تا در همانجا بمیرید.<sup>27</sup> شما هرگز به این سرزمین که آرزوی دیدنش را خواهید داشت، باز نخواهید گشت.»

<sup>28</sup>خداوند، آیا این مرد یعنی یهوایکین، مانند ظرف شکسته‌ای شده که کسی به آن نیازی ندارد؟ آیا به همین دلیل است که خود و فرزندانش به سرزمینی بیگانه به اسارت می‌روند؟

<sup>29</sup>ای زمین، ای زمین، ای زمین! کلام خداوند را بشنو.<sup>30</sup> خداوند می‌فرماید: «نام این مرد (یعنی یهوایکین) را جزو افراد بی‌اولاد بنویس، جزو کسانی که هرگز کامیاب نخواهند شد؛ چون هیچیک

قطع کنند و در آتش بسوزانند.<sup>8</sup> آنگاه مردم سرزمین‌های دیگر وقتی از کنار خرابه‌های این شهر عبور کنند، از یکدیگر خواهند پرسید: «چرا خداوند با این شهر بزرگ چنین کرد؟»<sup>9</sup> در پاسخ خواهند شنید: «چون اهالی اینجا خداوند، خدای خود را فراموش کردند و عهد و پیمانی را که او با ایشان بسته بود، شکستند و بت‌پرست شدند.»

### کلام خدا درباره یهوآحز

<sup>10,11,12</sup>خداوند می‌فرماید: «برای یوشیای پادشاه که در جنگ کشته شده، گریه نکنید، بلکه برای پسرش یهوآحز ماتم بگیرید که به اسیری برده خواهد شد؛ چون او در سرزمینی بیگانه خواهد مرد و دیگر وطنش را نخواهد دید.»

### کلام خداوند درباره یهوایقیم

<sup>13</sup>خداوند می‌فرماید: «وای بر تو ای یهوایقیم پادشاه، که قصر با شکوهت را با بهرمکنی از مردم می‌سازی؛ از در و دیوار قصر ظلم و بی‌عدالتی می‌بارد، چون مزد کارگران را نمی‌پردازی.<sup>14</sup> می‌گویی: «قصر باشکوهی می‌سازم که اتاقهای بزرگ و پنجره‌های زیادی داشته باشد؛ سقف آن را با چوب سرو آزاد می‌پوشانم و بر آن رنگ قرمز می‌زنم.»<sup>15</sup> آیا فکر می‌کنی با ساختن کاخهای پر شکوه، سلطنتت پایدار می‌ماند؟ چرا سلطنت پدرت یوشیا آنقدر دوام یافت؟ چون او عادل و با انصاف بود. به همین علت هم در همه کارهایش کامیاب می‌شد.<sup>16</sup> او از فقیران و نیازمندان دستگیری می‌کرد، بنابراین همیشه موفق بود. این است معنی خداشناسی!<sup>17</sup> ولی تو فقط بدنبال ارضای حرص و آز خود هستی؛ خون بی‌گناهان را می‌ریزی و بر قوم خود با ظلم و ستم حکومت می‌کنی.

<sup>18</sup>«بنابرین ای یهوایقیم پادشاه، پسر یوشیا، پس از مرگت هیچکس حتی خانواده‌ات برایت ماتم نخواهند کرد؛ قومت نیز به مرگ تو اهمیتی نخواهند داد؛

از فرزندان او بر تخت سلطنت داود تکیه نخواهد زد و بر یهودا فرمانروایی نخواهد کرد!»

### امید برای آینده قوم

23 خداوند می‌فرماید: «وای بر شما ای شبانان گله من و ای رهبران قوم من که اینطور گوسفندان مرا پراکنده کرده و از بین برده‌اید. شما بجای اینکه گله مرا بچرانید و از آن مراقبت نمایید، آن را بحال خود رها کرده و از خود رانده و پراکنده‌شان ساخته‌اید. حال، برای بدیهایی که به گوسفندان من کرده‌اید، شما را مجازات می‌کنم؛ تو من خود بقیه گله‌ام را از همه سرزمین‌هایی که ایشان را به آنجا رانده‌ام جمع خواهم کرد و به سرزمین خودشان باز خواهم آورد، و آنها صاحب فرزندان بسیار شده، تعدادشان زیاد خواهد گردید. آنگاه شبانانی برای آنها تعیین خواهم نمود که از ایشان بخوبی مراقبت کنند؛ آنوقت دیگر از چیزی ترسان و هراسان نخواهند گشت و هیچیک گم نخواهند شد!

65 «اینک روزی فرا خواهد رسید که من شخص عادل را از نسل داود به پادشاهی منصوب خواهم نمود؛ او پادشاهی خواهد بود که با حکمت و عدالت حکومت کرده، در سراسر دنیا عدالت را اجرا خواهد نمود، و نام او «خداوند، عدالت ما» خواهد بود. در آن زمان، یهودا نجات خواهد یافت و اسرائیل در صلح و آرامش زندگی خواهد کرد.

7 «در آن ایام، مردم هنگام سوگند یاد کردن، دیگر نخواهند گفت: «قسم به خدای زنده که بنی اسرائیل را از مصر رهایی داد» بلکه خواهند گفت: «قسم به خدای زنده که قوم اسرائیل را از سرزمین‌هایی که ایشان را به آنجا تبعید کرده بود، به سرزمین خودشان بازگرداند.»

### انبیای دروغین

9 بسبب انبیای دروغین و حیل‌گر دلم شکسته و تنم لرزان است! مانند کسی که مست شراب می‌باشد، گیج و حیرانم، چون سرنوشت هولناکی در انتظار این انبیاء است. خداوند با کلام مقدس خود، حکم محکومیتشان را

صادر کرده است. 10 این سرزمین پر از اشخاص زناکر می‌باشد؛ انبیاپیش شوروند و نیرویشان را در راه نادرست بکار می‌برند؛ بنابراین، زمین در اثر لعنت خدا خشک شده و چراگاه‌ها نیز از بین رفته‌اند. 11 خداوند می‌فرماید: «کاهان هم مانند انبیاء از من دور هستند؛ حتی در خانه من نیز شرارت می‌ورزند. 12 از این رو، راهی که می‌روند تاریک و لغزنده خواهد بود و در آن لغزیده، خواهند افتاد؛ پس در زمان معین بر آنها بلا نازل خواهم کرد و مجازاتشان خواهم نمود.

13 «انبیای سامره بسیار شرور بودند؛ آنها از سوی بت بعل پیام می‌آوردند و با این کار، قوم من، اسرائیل را به گناه می‌کشاندند؛ و من همه آنها را می‌دیدم. 14 ولی اینک انبیای اورشلیم از آنها نیز شرورترند و کارهای هولناکی مرتکب می‌شوند، زنا می‌کنند و نادرستی را دوست می‌دارند، بجای آنکه بدکاران را از راه‌های گناه‌آلودشان برگردانند، ایشان را به انجام آنها تشویق و ترغیب می‌کنند. این افراد از مردم شهرهای سدوم و عموره نیز فاسدترند.

15 «از این رو، من به انبیای اورشلیم خوراک تلخ خواهم خورانید و زهر خواهم نوشانید، چون ایشان باعث شده‌اند که خدانشناسی و گناه، در سراسر این سرزمین رواج یابد. 16 بنابراین، به سخنان این انبیای دروغگو که به شما امیدهای بیهوده می‌دهند، گوش ندهید، چون سخنان ایشان از طرف من نیست بلکه ساخته و پرداخته خودشان است! 17 پیوسته به آنانی که به من بی‌احترامی می‌کنند، می‌گویند: جای نگرانی نیست؛ همه چیز بخوبی پیش می‌رود؛ و به آنانی که در پی هوسهای خود هستند بدروغ می‌گویند: «خداوند گفته است که هیچ بلایی بر شما نازل نخواهد شد.»

18 ولی کدامیک از این انبیاء تقدر به خداوند نزدیک است تا افکار او را بداند و کلام او را بشنود؟ کدامیک از ایشان به سخنان او توجه کرده تا آن را درک نماید؟ 19 اینک خداوند گردباد شدید غضب خود را می‌فرستد تا زمین را از وجود این اشخاص بدکار پاک سازد؛ 20 آتش خشم و غضب خداوند خاموش نخواهد شد تا زمانی که

نمود!»<sup>34</sup> و اگر کسی از قوم یا از انبیا یا از کاهنان دربارهٔ پیغام خداوند یا تمسخر صحبت کند، او و خانواده‌اش را مجازات خواهم نمود.<sup>35</sup> می‌توانید از یکدیگر این سؤال را بکنید: «خداوند چه جوابی داده است؟» و یا «خداوند چه گفته است؟»<sup>36</sup> ولی دیگر عبارت پیغام خداوند را به زبان نیاورید، چون هر یک از شما سخنان خود را بعنوان پیغام بیان می‌کنید و با این کار، کلام خداوند قادر متعال را تغییر می‌دهید.<sup>37</sup> می‌توانید از نبی بپرسید: «خداوند چه جوابی داده است؟» و یا «خداوند چه گفته است؟»<sup>38</sup> ولی اگر صحبت از پیغام خداوند بکنید، در حالیکه من گفتم آن را با بی‌احترامی بر زبان نیاورید،<sup>39</sup> آنگاه شما را مانند بار \* از دوش خود افکنده، شما را با شهری که به شما و به پدرانان داده بودم، از حضور خود دور خواهم انداخت،<sup>40</sup> و شما را به عار و رسوایی جاودانی دچار خواهم نمود که هیچگاه فراموش نشود.»

### دو سبب انجیر

پس از آنکه نبوکدنصر، پادشاه بابل،  
**24** یهوایکین (یسر یهوایقیم) پادشاه یهودا را همراه با بزرگان یهودا و صنعتگران و آهنگران به بابل به اسارت برد، خداوند در رؤیا، دو سبب انجیر به من نشان داد که در مقابل خانهٔ خداوند در اورشليم قرار داشت.<sup>2</sup> یک سبب انجیرهای رسیده و تازه بود و در سبب دیگر انجیرهای بد و گندیده‌ای که نمی‌شد خورد.<sup>3</sup> خداوند به من فرمود: «ارمیا، چه می‌بینی؟» جواب دادم: «انجیر! انجیرهای خوب خیلی خوبند؛ ولی انجیرهای بد آنقدر بدند که نمی‌شود خورد.»<sup>4</sup> آنگاه خداوند فرمود: «انجیرهای خوب نمونهٔ اسیرانی است که از راه لطف به بابل فرستاده‌ام.<sup>6</sup> من بر آنان نظر لطف انداخته، مراقب خواهم بود که در آنجا با ایشان خوشرفتاری شود و ایشان را به این سرزمین بازخواهم گرداند؛ من نخواهم گذاشت ایشان ریشه‌شکن و نابود شوند بلکه ایشان را حمایت

ایشان را به مجازاتشان برساند. در آینده این را بخوبی درک خواهید کرد!

<sup>21</sup> خداوند می‌فرماید: «من این انبیاء را نفرستادم، ولی ادعا می‌کنند که از جانب من سخن می‌گویند؛ هیچ پیغامی به ایشان ندادم، ولی می‌گویند که سخنان مرا بیان می‌دارند.<sup>22</sup> اگر آنها از جانب من بودند می‌توانستند پیغام مرا به مردم اعلام نمایند و ایشان را از راه‌های گناه‌آلودشان باز گردانند.<sup>23</sup> من خدایی نیستم که فقط در یکجا باشم، بلکه در همه جا حاضر هستم؛<sup>24</sup> پس آیا کسی می‌تواند خود را از نظر من پنهان سازد؟ مگر نمی‌دانید که حضور من آسمان و زمین را فرا گرفته است؟

<sup>25</sup> «من از سخنان این انبیاء مطلع هستم؛ می‌دانم که به دروغ ادعا می‌کنند که من کلام خود را در خواب بر ایشان نازل کرده‌ام!<sup>26</sup> تا به کی این پیام‌آوران دروغین با حرفهای ساختگی‌شان قوم مرا فریب خواهند داد؟<sup>27</sup> آنها با بیان این خوابهای دروغین می‌کوشند قوم را وادارند تا مرا فراموش کنند، درست همانطور که پدرانشان مرا فراموش کردند و دنبال بت بل رفتند.<sup>28</sup> بگذارید این انبیای دروغگو خواب و خیالهای خودشان را بیان کنند و سخنگویان واقعی من نیز کلام مرا با امانت به گوش مردم برسانند، چون کاه و گندم بسادگی از یکدیگر قابل تشخیص هستند!<sup>29</sup> کلام من مثل آتش می‌سوزاند و مثل چکش خرد می‌کند.

<sup>30</sup> و<sup>31</sup> «بنابر این، من بر ضد این انبیایی هستم که سخنان یکدیگر را از هم می‌زدند و آن را بعنوان کلام من اعلام می‌دارند!<sup>32</sup> من بضد این پیام‌آوران دروغین هستم که با خوابهای ساختگی و دروغهای خود، قوم مرا به گمراهی می‌کشاند؛ من هرگز چنین افرادی را نفرستاده و مأمور نکرده‌ام؛ برای همین هیچ نفعی از آنها به این قوم نخواهد رسید.»

### پیغام خداوند

<sup>33</sup> «وقتی یکی از افراد قوم، یا یکی از انبیاء یا کاهنان از تو بپرسند: «پیغام خداوند چیست؟» جواب بده: «پیغام؟ پیغام اینست که خداوند شما را ترک خواهد

<sup>9,8</sup> «حال، خداوند قادر متعال می‌فرماید: «چون از من اطاعت ننمودید، من نیز تمام اقوام شمال را به رهبری نبوکدنصر، پادشاه بابل، که او را برای این کار برگزیده‌ام، گرد خواهم آورد تا بر این سرزمین و بر ساکنانش و نیز بر اقوام مجاور شما هجوم بیاورند و شما را بکلی نابود کنند، طوری که برای همیشه انگشت‌نما و رسوا شوید! <sup>10</sup> خوشی و شادی و جشن‌های عروسی را از شما دور خواهم ساخت؛ نه گندمی در آسیابها باقی خواهد ماند و نه روغنی برای روشن کردن چراغ خانه! <sup>11</sup> سراسر این سرزمین، به ویرانه‌ای متروک تبدیل خواهد شد؛ و شما و اقوام مجاور شما، برای مدت هفتاد سال، پادشاه بابل را بندگی و خدمت خواهید کرد.

<sup>12</sup> «پس از پایان این هفتاد سال، پادشاه بابل و قوم او را بخاطر گناهانشان مجازات خواهم نمود و سرزمین ایشان را به ویرانه‌ای ابدی تبدیل خواهم کرد،\* <sup>13</sup> و تمام بلایهایی را که توسط ارمیا بر ضد اقوام گفته بودم بر سر بابلی‌ها خواهم آورد؛ بلی، تمام بلایهایی که در این کتاب نوشته شده است. <sup>14</sup> همانطور که ایشان قوم مرا اسیر کردند، اقوام مختلف و پادشاهان بزرگ نیز آنها را به اسارت خواهند برد، و من مطابق کارها و رفتارشان، مجازاتشان خواهم کرد.»

### مکافات اقوام و ملل

<sup>15</sup> آنگاه خداوند، خدای اسرائیل به من فرمود: «این جام شراب را که از خشم و غضب من لبریز شده است، بگیر و به تمام قومهایی که تو را نزد آنها می‌فرستم بنوشان <sup>16</sup> تا همه از آن نوشیده، گیج شوند. ایشان در اثر جنگی که من علیه آنها برپا می‌کنم دیوانه خواهند گردید.»

<sup>17</sup> پس جام خشم و غضب را از خداوند گرفتم و به تمام اقوامی که خداوند مرا نزد آنها فرستاد، نوشانیدم. <sup>18</sup> به

کرده، استوار خواهم ساخت. <sup>7</sup> به ایشان دلی خواهم داد که مشتاق شناخت من باشند؛ آنها قوم من خواهند شد و من خدای ایشان، چون با تمام دل نزد من باز خواهند گشت.

<sup>8</sup> «ولی انجیرهای بد، نمونه صدقی، پادشاه یهودا، اطرافیان او و بقیه مردم اورشلیم است که در این سرزمین باقی مانده‌اند و یا در مصر ساکنند. من با ایشان همان کاری را خواهم کرد که با انجیرهای گندیده بی مصرف می‌کنند. <sup>9</sup> ایشان را مورد نفرت تمام مردم دنیا قرار خواهم داد و در هر جایی که ایشان را آواره کنم، مورد تمسخر، سرزنش و نفرین واقع خواهند شد. <sup>10</sup> همه را گرفتار جنگ و قحطی و بیماری خواهم نمود تا از سرزمین اسرائیل که آن را به ایشان و به پدرانشان دادم، محو و نابود شوند.»

### هفتاد سال اسارت

در سال چهارم سلطنت یهوایقم (پسر یوشیا)، **25** پادشاه یهودا، پیغامی برای تمام مردم یهودا، از جانب خدا بر من نازل شد. در این سال بود که نبوکدنصر، پادشاه بابل، به سلطنت رسید.

<sup>32</sup> به تمام مردم یهودا و اهالی اورشلیم چنین گفتم: «از سال سیزدهم سلطنت یوشیا (پسر امون)، پادشاه یهودا، تابحال که بیست و سه سال می‌گذرد، کلام خداوند بر من نازل شده است؛ من نیز با کمال وفاداری آنها را به شما اعلام کرده‌ام، ولی شما گوش نداده‌اید. <sup>4</sup> خداوند همواره انبیای خود را نزد شما فرستاده است، ولی شما توجهی نکرده‌اید و نخواستید گوش بدهید. <sup>5</sup> آنها به شما می‌گفتند که از راه‌های بد و از کارهای شرم‌آورتان دست بکشید تا خداوند اجازه دهد در این سرزمینی که برای همیشه به شما و به اجدادتان داده است، زندگی کنید. <sup>6</sup> آنها از شما می‌خواستند که بدنبال بت‌پرستی نروید و با این کارها، خشم خداوند را شعله‌ور نسازید، مبادا شما را مجازات کند؛ <sup>7</sup> ولی شما گوش ندادید و به کارهای شرم‌آورتان ادامه دادید و به آتش خشم خداوند دامن زدید تا بر شما بلا نازل نماید.

\* این پیشگویی به دست کورش هخامنشی تحقق یافت. او در سال 539 ق.م. بابل را فتح کرد و بلشصر آخرین پادشاه بابل، در همین واقعه کشته شد.

خواهد کوبید و به همه کرانه‌های زمین خواهد رسید.<sup>33</sup> در آن روز جنازه کسانی که خداوند کشته است، سراسر زمین را پر خواهد ساخت؛ کسی برای آنها عزاداری نخواهد کرد؛ جنازه‌هایشان را نیز جمع‌آوری و دفن نخواهند نمود بلکه مانند فضله بر روی زمین باقی خواهد ماند.»

<sup>34</sup> ای رهبران و ای شبانان قومه‌ها، گریه کنید و فریاد برآورید و در خاک بخلطید، چون زمان آوارگی و هلاکتتان فرا رسیده است؛ مثل ظروف مرغوب، خواهید افتاد و خرد خواهید شد؛<sup>35</sup> راه فرار و پناهگاهی نیز برایتان وجود نخواهد داشت.<sup>36</sup> <sup>37</sup> مأیوس و وحشتزده فریاد برخواهید آورد، چون خداوند چراگاه‌های شما را خراب کرده و مملکت شما را که در آرامش بود، ویران نموده است.<sup>38</sup> خداوند شما را ترک کرده، همانند شیری که لانه خود را ترک می‌گوید؛ در اثر خشم شدید او، سرزمینتان در جنگها، ویران و با خاک یکسان شده است.

### محاکمه ارمیا

در اوایل سلطنت یهوایقم (پسر یوشیا) **26** پادشاه یهودا، این پیغام از طرف خداوند بر

من نازل شد:

<sup>2</sup> «در حیاط خانه خداوند بایست و سخنان مرا بدون کم و کاست به تمام کسانی که از نقاط مختلف سرزمین یهودا برای عبادت آمده‌اند، اعلان نما. شاید گوش بدهند و از راه‌های بد خود بازگردند و من نیز از تمام مجازات‌هایی که بسبب اعمال بدشان برای ایشان در نظر گرفته‌ام، چشم‌پوشی نمایم.

<sup>4</sup> «اینست سخنانی که باید به ایشان اعلام نمایم:

«من خدمتگزارانم انبیا را همواره نزد شما فرستاده‌ام، ولی شما به سخنان آنها گوش ندادید. حال اگر به ناطاعتی خود ادامه دهید و دستوراتی را که به شما داده‌ام، اجرا نکنید و به سخنان انبیاء توجه ننمایید، آنگاه همانطور که خیمه عبادت را در شهر شیله از بین ببرم، این خانه عبادت را نیز از بین خواهم برد و اورشليم مورد نفرین تمام قومهای جهان واقع خواهد شد.»

اورشليم و شهرهای یهودا رفته و پادشاهان و بزرگانشان از آن جام نوشیدند؛ برای همین، از آن روز تا بحال این شهرها ویران، مورد تمسخر، منفور و ملعون هستند.<sup>19</sup> <sup>20</sup> به مصر رفته. پادشاه مصر و درباریان او، بزرگان و قوم او و بیگانگان مقیم مصر از آن جام نوشیدند. پادشاهان سرزمین عوص و پادشاهان شهرهای فلسطین هم از آن نوشیدند، یعنی شهرهای اشقلون، غزه، عقرون و باقی مانده شهر شدند.<sup>21</sup> به سراغ قومهای انوم، مواب و عمون هم رفته.<sup>22</sup> تمام پادشاهان صور و صیدون، و پادشاهان سرزمین‌های دریای مدیترانه،<sup>23</sup> دندان، تیما، بوز و کسانی که گوشه‌های موی خود را می‌تراشند،<sup>24</sup> تمام پادشاهان عرب، قبایل چادرنشین بیابانها،<sup>25</sup> پادشاهان زمري، عیلام و ماد، تمام پادشاهان سرزمین‌های دور و نزدیک شمال و همه ممالک جهان یکی پس از دیگری از آن جام نوشیدند و سرانجام خود پادشاه بابل هم از آن جام غضب الهی نوشید.

<sup>27</sup> سپس خداوند فرمود: «به ایشان بگو: "از این جام غضب من نوشید تا مست شوید و قی کنید، به زمین بیفتید و دیگر برنخیزید، زیرا شما را به مصیبت و جنگ گرفتار خواهم نمود."<sup>28</sup> و اگر نخواهند جام را بگیرند و بنوشند، به ایشان بگو: "شما را مجبور به این کار خواهم کرد!<sup>29</sup> من مجازات را از قوم خود شروع کرده‌ام؛ پس آیا فکر می‌کنید شما بی‌مجازات خواهید ماند؟ یقین بدانید که مجازات خواهید شد. من بر تمام مردم روی زمین، بلای شمشیر و جنگ خواهم فرستاد.»

<sup>30</sup> «پس علیه آنها پیشگویی کن و به ایشان بگو که خداوند از جایگاه مقدس خود در آسمان بر قومش و تمام ساکنان جهان بانگ برمی‌آورد؛ بانگ او مانند فریاد انگورچینانی است که انگور را زیر پا له می‌کنند.<sup>31</sup> فریاد دآوری خداوند به دورترین نقاط دنیا می‌رسد، چون او علیه تمام قومهای جهان اقامه دعوی می‌کند. او هر انسانی را محاکمه خواهد کرد و تمام بدکاران را به مرگ تسلیم خواهد نمود.»

<sup>32</sup> خداوند قادر متعال می‌فرماید: «بلا و مکافات مانند گردبادی عظیم، قومه را یکی پس از دیگری درهم

<sup>18</sup> «این تصمیم خوبی است! در گذشته نیز میکای مورشتی در زمان حزقیاء، پادشاه یهودا، پیشگویی کرد که اورشلیم مانند مزرعه‌ای که شخم زده می‌شود، زیر و رو و با خاک یکسان خواهد گردید و در محلی که خانه خدا برپاست، جنگلی به وجود خواهد آمد!<sup>19</sup> ای حزقیاء پادشاه و قوم او، نبی خدا را برای این سخنان کشتند؟ نه بلکه به کلام خداوند احترام گذاشتند و از آن اطاعت نمودند و به خداوند التماس کردند که به ایشان رحم کند؛ خداوند هم از مجازاتی که برای ایشان در نظر گرفته بود، چشمپوشی کرد. حال اگر ما ارمیا را بخاطر اعلام پیغام خدا بکشیم، قطعاً خدا بالای عظیمی بر ما نازل خواهد کرد!»

<sup>20</sup> (نبی دیگری که در آن زمان مانند ارمیا، کلام خداوند را علیه اورشلیم و سرزمین یهودا اعلام می‌کرد، اوریا (پسر شمعی) اهل قریه یعاریم بود.<sup>21</sup> وقتی سخنان او به گوش یهوایم پادشاه، و سرداران و بزرگان رسید، پادشاه فرستاد تا او را بکشند؛ ولی اوریا خبردار شد و به مصر گریخت.<sup>22</sup> یهوایم پادشاه نیز الناتان (پسر عکبور) را با چند نفر دیگر به مصر فرستاد تا اوریا را دستگیر کنند.<sup>23</sup> آنها او را گرفته پیش یهوایم پادشاه باز گردانند. یهوایم دستور داد او را با شمشیر بکشند و جنازش را در قبرستان عمومی ببندازند.)

<sup>24</sup> ولی اخیقام (پسر شافان)\* از من پشتیبانی کرد و نگذاشت بزرگان قوم مرا به دست مردم بسپارند تا کشته شوم.

### یهودا باید تسلیم بابلی‌ها شود

27 در آغاز سلطنت صدقیاء\*\* (پسر یوشیا) پادشاه یهودا، به دستور خداوند یوغی ساختم و آن را با بندهای چرمی به گردنم بستم، مانند یوغی که هنگام شخم به گردن گاو می‌بندند.

<sup>8,7</sup> هنگامی که من پیغام خود را به گوش مردم رساندم و هر آنچه را که خداوند به من فرموده بود بازگو کردم، کاهنان و انبیای دروغین و مردم بر سر من ریختند و فریاد برآوردند: «تو باید کشته شوی!»<sup>9</sup> به چه حقی می‌گویی که خداوند این عبادتگاه را مانند خیمه عبادت شیله خراب خواهد کرد و اورشلیم را ویران و متروک خواهد ساخت؟» در این هنگام مردم از هر طرف دور من جمع شده بودند.

<sup>10</sup> وقتی بزرگان یهودا از جریان باخبر شدند، خود را به شتاب از کاخ سلطنتی به خانه خداوند رساندند و بر جایگاه مخصوص خود، در محوطه دروازه جدید نشستند تا به این امر رسیدگی کنند.<sup>11</sup> آنگاه کاهنان و انبیای دروغین، ادعای خود را در حضور بزرگان و مردم عنوان کرده، گفتند: «شما با گوش‌های خود شنیده‌اید که این شخص، درباره این شهر چه پیشگویی‌هایی کرده و پی برده‌اید که چه آمد خالتی است! بنابراین او باید اعدام شود.»

<sup>12</sup> من در دفاع از خود گفتم: «خداوند مرا فرستاده تا علیه این عبادتگاه و این شهر پیشگویی کنم؛ من هر چه گفته‌ام، همه از جانب خداوند بوده است.<sup>13</sup> ولی اگر شما روش زندگی و اعمال خود را اصلاح کنید و خداوند، خدای خود را اطاعت نمایید، او نیز مجازاتی را که برای شما در نظر گرفته است، اجرا نخواهد کرد.<sup>14</sup> و اما من، در اختیار شما هستم؛ هرطور که صلاح می‌دانید، با من رفتار کنید.<sup>15</sup> ولی اگر مرا بکشید، یقین بدانید که شخص بی‌گناهی را به قتل رسانده‌اید و خون من به گردن شما و این شهر و تمام اهالی آن خواهد بود، زیرا به درستی خداوند مرا نزد شما فرستاده تا این پیغام را به شما اعلام نمایم.»

<sup>16</sup> پس مردم و بزرگان قوم به کاهنان و انبیای دروغین گفتند: «این مرد را نمی‌توان محکوم به مرگ کرد، چون به نام خداوند، خدای ما، با ما سخن گفته است.»

<sup>17</sup> آنگاه چند نفر از ریش سفیدان قوم برخاستند و به مردم گفتند:

\* این شخص، منشی دربار بود (2 پادشاهان 22: 12).  
\*\* در برخی نسخه‌ها، بجای صدقیاء در این آیه نام یهوایم آورده شده است.

گوش ندهید؛ آنها می‌گویند که پادشاه بابل نمی‌تواند شما را شکست بدهد، ولی دروغ می‌گویند،<sup>15</sup> چون من ایشان را نفرستاده‌ام و آنها به اسم من پیامهای دروغین می‌آورند؛ پس اگر سخنان ایشان را پیروی نمایی، شما را از این سرزمین بیرون خواهم کرد و از بین خواهم برد، هم تو و هم انبیای دروغینت را.»

<sup>16</sup> آنگاه کاهنان و مردم را خطاب کرده، گفتیم که خداوند چنین می‌فرماید: «به سخنان انبیای دروغین توجه نکنید؛ آنها می‌گویند که ظروف طلا که از خانه خداوند به بابل برده شده، بزودی باز آورده خواهد شد؛ این دروغ است.<sup>17</sup> به آنها گوش ندهید. تسلیم پادشاه بابل شوید و زنده بمانید، وگر نه این شهر با خاک یکسان خواهد شد.<sup>18</sup> اگر آنها واقعاً انبیای من هستند و پیامهای خود را از من دریافت می‌کنند، از من تقاضا کنند تا ظروف طلایی که هنوز در خانه خداوند و در کاخ پادشاه یهودا و دیگر کاخهای اورشلم باقی مانده، به بابل برده نشوند!<sup>19</sup> چون زمانی که نبوکدنصر، پادشاه بابل، بزرگان اورشلم و یهودا را به همراه یهوایکین (پسر یهوایقیم)، پادشاه یهودا، به بابل به اسارت برد، بعضی چیزهای بارزش را باقی گذاشت مانند ستونهای مفرغی جلو خانه خدا، حوضهای مفرغی بزرگ حیاط خانه خدا، پایه‌های فلزی و تمام اسباب و اثاثیه گرانبها مربوط به جشن‌ها و عیدهای مذهبی. ولی یقین بدانید که<sup>22</sup> تمام اینها هم به بابل برده خواهند شد و در آنجا خواهند ماند تا روزی که من بر قوم نظر لطف بیندارم. در آن زمان اینها را از بابل باز خواهم آورد.»

### ارمیا و حننیا نبی

در همان سال، در ابتدای سلطنت صدقیا،  
**28** پادشاه یهودا، در ماه پنجم از سال چهارم، یک نبی دروغین به نام حننیا (پسر عزور)، اهل جبعون، در خانه خداوند ایستاد و در مقابل کاهنان و مردم، رو به من کرد و گفت:

<sup>2</sup> «خداوند قادر متعال، خدای اسرائیل می‌فرماید: «من یوغ بندگی پادشاه بابل را از گردن شما بر می‌دارم.

<sup>4,3</sup> سپس خداوند فرمود که پیغام او را به سفیران اودم، موآب، عمون، صور و صیدون که به اورشلم به حضور صدقیا پادشاه آمده بودند، اعلان نمایم تا آن را به پادشاهان ممالک خود برسانند. پس به ایشان گفتم که خداوند قادر متعال، خدای اسرائیل چنین می‌فرماید:

<sup>5</sup> «من با قدرت عظیم خود، دنیا و تمام انسانها و همه حیوانات را آفریده‌ام، و آنها را در اختیار هرکس که مایل باشم قرار می‌دهم.<sup>6</sup> بنابراین من تمام سرزمینهای شما را به بنده خود نبوکدنصر، پادشاه بابل، خواهم بخشید و حتی حیوانات وحشی را نیز مطیع او خواهم ساخت.<sup>7</sup> تمام قومها، خدمتگزار او و پسرش و نوه‌اش خواهند بود تا زمانی که نوبت شکست مملکت او هم برسد؛ آنگاه قومهای مختلف و پادشاهان بزرگ، سرزمین بابل را تصرف کرده، مردم آن را بنده خود خواهند ساخت.<sup>8</sup> هر قومی را که نخواهد تسلیم نبوکدنصر شود و زیر یوغ بندگی او برود، با جنگ، قحطی و وبا مجازات خواهم کرد تا مغلوب او شود.

<sup>9</sup> «به سخنان انبیای دروغین و کسانی که آینده را با فالگیری و خواب و رؤیا و احضار ارواح و جادوگری پیشگویی می‌کنند گوش ندهید؛ آنها می‌گویند که تسلیم پادشاه بابل نشوید؛<sup>10</sup> ولی همه دروغ می‌گویند. اگر شما به سخنانشان گوش بدهید و تسلیم پادشاه بابل نشوید، من خود، شما را از سرزمینتان بیرون خواهم کرد و در سرزمینهای دور دست پراکنده خواهم ساخت تا نابود شوید.<sup>11</sup> اما به هر قومی که تسلیم و مطیع پادشاه بابل شود، اجازه خواهم داد در سرزمین خود بماند و به کشت و زرع بپردازد.»

<sup>12</sup> تمام این پیشگویی‌ها را برای صدقیا، پادشاه یهودا نیز تکرار کردم و گفتم: «اگر می‌خواهی خودت و قومت زنده بمانی، تسلیم پادشاه بابل و قوم او شو. <sup>13</sup> چرا اصرار داری کاری بکنی که همگی از بین بروند؟ چرا باید با جنگ و قحطی و وبا کشته شوی، با بلاهایی که خداوند بر هر قومی که تسلیم پادشاه بابل نشود، خواهد فرستاد؟<sup>4</sup> به انبیای دروغین



امسال عمرت به پایان خواهد رسید، چون مردم را علیه خداوند شورانده‌ای!»<sup>17</sup> دو ماه بعد، حننیا مرد.

### نامهٔ ارمیا به یهودیان تبعیدی

29 پس از آنکه یهوایکین پادشاه و مادرش به همراه درباریان، بزرگان یهودا و اورشلیم و صنعتگران و پیشه‌وران بخت نبوکدنصر به بابل به اسارت برده شدند، نامه‌ای از اورشلیم برای سران یهود و کاهنان، انبیاء و تمام قوم تبعیدی نوشتم،<sup>3</sup> و آن را بوسیله العاسه (پسر شافان) و جمریا (پسر حلقیا) به بابل فرستادم. این دو نفر سفیران صدقیای پادشاه بودند که قرار بود به حضور نبوکدنصر به بابل بروند. متن نامه چنین بود:

<sup>4</sup>خداوند قادر متعال، خدای اسرائیل، به همهٔ شما که به خواست او از اورشلیم به بابل تبعید شده‌اید، می‌فرماید: <sup>5</sup>«خانه‌ها بسازید و در آنها زندگی کنید؛ درختان بکارید و از میوه‌اش بخورید، چون سالهای زیادی در آنجا خواهید بود. <sup>6</sup>از دواج کنید و صاحب فرزند شوید؛ بگذارید فرزندان‌تان هم ازدواج کنند و بچهار شوند، تا در آنجا تعدادتان افزوده شود! <sup>7</sup>خواهان آسایش و پیشرفت بابل باشید و برای آن نزد من دعا کنید، چون آرامش آنجا، آسایش شماست! <sup>8</sup>من که خداوند، خدای اسرائیل هستم می‌گویم که نگذارید انبیای دروغین و فالگیرانی که در میان شما هستند شما را فریب دهند؛ به خوابها و رؤیاهای و پیشگویی‌های آنها گوش ندهید. <sup>9</sup>آنها به نام من به دروغ پیشگویی می‌کنند، درحالی که من آنها را نفرستاده‌ام. <sup>10</sup>اما وقتی هفتاد سال اسارت در بابل تمام شود، همانطور که قول داده‌ام، بر شما نظر لطف خواهم انداخت و شما را به وطن‌تان باز خواهم گرداند. <sup>11</sup>خواست و ارادهٔ من، سعادت‌مندی شماست و نه بدبختی‌تان، و کسی بجز من از آن آگاه نیست. من می‌خواهم به شما امید و آیندهٔ خوبی ببخشم. <sup>12</sup>در آن زمان، مرا خواهید خواند و نزد من دعا خواهید کرد و من به دعای شما پاسخ خواهم داد؛ <sup>13</sup>و اگر با تمام وجود مرا بطلبید مرا خواهید یافت. <sup>14</sup>بلی، یقیناً

<sup>3</sup>بعد از دو سال، تمام ظروف و اشیاء گرانبهای خانه خداوند را که نبوکدنصر به بابل برده، پس خواهم آورد. <sup>4</sup>یهویاکین (پسر یهوایکیم) پادشاه یهودا را نیز با تمام کسانی که به بابل به اسارت رفته‌اند، به اینجا باز خواهم گرداند. بلی، من یوغی را که پادشاه بابل برگردن شما گذارده، بر خواهم داشت.»

<sup>5</sup>آنگاه من در حضور کاهنان و مردمی که درخانهٔ خدا جمع شده بودند، به حننیا گفتم: <sup>6</sup>«آمین! خدا کند پیشگویی‌های تو همه عملی شوند! امیدوارم هر چه گفתי، خداوند همان را بکند و گنجینه‌های این عبادتگاه را با تمام عزیزان ما که در بابل اسیرند، باز آورد. <sup>7</sup>ولی حال در حضور تمام این مردم به سخنان من گوش بده! <sup>8</sup>انبیای گذشته که پیش از من و تو بوده‌اند، اکثراً برضد قومهای دیگر پیشگویی می‌کردند و همیشه از جنگ و قحطی، بلا و مرض خبر می‌دادند. <sup>9</sup>اما آن نبی‌ای که دربارهٔ صلح و آرامش پیشگویی می‌کند، زمانی ثابت می‌شود که از جانب خداوند سخن گفته است که پیشگویی‌اش به انجام برسد.»

<sup>10</sup>آنگاه حننیا، نبی دروغین، یوغی را که برگردن من بود، برداشت و آن را شکست. <sup>11</sup>سپس به جمعیتی که در آنجا بودند، گفتم: «خداوند قول داده است که دو سال دیگر یوغ نبوکدنصر، پادشاه بابل را به همین شکل از گردن قوما بردارد و آن را بشکند و ایشان را آزاد سازد.» با شنیدن سخنان او، من از آنجا بیرون رفتم.

<sup>12</sup>پس از مدتی خداوند به من فرمود: <sup>13</sup>«برو به حننیا بگو که خداوند چنین می‌فرماید: «تو یوغ چوبین را شکستی، ولی یوغ آهنین جای آن را خواهد گرفت. <sup>14</sup>من بر گردن تمام این قوما، یوغ آهنین گذاشته‌ام تا نبوکدنصر، پادشاه بابل را بزدگی نمایند. حتی تمام حیوانات وحشی را مطیع او ساخته‌ام!»

<sup>15</sup>آنگاه به حننیا گفتم: «حننیا، گوش کن! خداوند تو را نفرستاده و با تو سخن نگفته است. تو می‌خواهی مردم را واداری که به وعده‌های دروغین تو امید ببندند. <sup>16</sup>از اینجهت خداوند فرموده که تو خواهی مرد؛ همین

گفته بود: <sup>26</sup>«خداوند تو را بجای یهویداع تعیین کرده تا در خانه خدا در اورشلیم کاهن باشی و وظیفه تو این است که هر دیوانه‌ای را که ادعا کند نبی خداست، بگیرى و در کنده و زنجیر نگه داری. <sup>27</sup>پس چرا با ارمیای عناتوتی چنین عمل نکرده‌ای که ادعا می‌کند از طرف خدا سخن می‌گوید؟ <sup>28</sup>چون برای ما که در بابلیم نامه نوشته و گفته است که سالها در اینجا اسیر خواهیم ماند، و ما را تشویق کرده است که خانه‌ها بسازیم تا بتوانیم مدتها در آنجا زندگی کنیم و درختان میوه بکاریم تا بتوانیم در آینده از میوه‌اش بخوریم!»

<sup>29</sup>صفنیا نامه را پیش من آورد و برایم خواند. <sup>30</sup>آنگاه خداوند به من فرمود که <sup>31</sup>نامه‌ای برای تمام تبعیدی‌های بابل بفرستم و در آن چنین بنویسم: خداوند درباره شمععی نخلامی چنین می‌فرماید: «او برای شما به دروغ پیشگویی می‌کند و شما را فریب می‌دهد و می‌خواهد که دروغ‌هایش را باور کنید، درحالی‌که من او را نفرستاده‌ام. <sup>32</sup>پس من نیز او و فرزندان او را مجازات خواهم کرد و هیچکس از خانواده او در میان شما باقی نخواهد ماند. او آن لطف و احسانی را که در حق قوم خواهم نمود، نخواهد دید، چون شما را برضد من برانگیخته است.»

مرا خواهید یافت و من به اسارت شما پایان خواهم بخشید و شما را از سرزمین‌هایی که شما را به آنجا تبعید کرده‌ام جمع کرده، به سرزمین خودتان بازخواهم آورد.

<sup>15</sup>«ولی حال چون انبیای دروغین را در میان خود راه داده‌اید و می‌گویید که خداوند آنها را فرستاده است، <sup>16و17</sup>من نیز بر پادشاهی که از خاندان داود است و بر کسانی که در اورشلیم باقی مانده‌اند، یعنی بر بستگان شما که به بابل تبعید نشده‌اند، جنگ و قحطی و وبا خواهم فرستاد. ایشان را مانند انجیرهای گندیده‌ای خواهم ساخت که قابل خوردن نیستند و باید دور ریخته شوند! آنها را در سراسر جهان سرگردان خواهم کرد؛ در هر سرزمینی که پراکنده‌شان سازم، مورد نفرین و مسخره و ملامت واقع خواهند شد و مایه وحشت خواهند بود، <sup>19</sup>چون نخواستند به سخنان من گوش فرا دهند، با اینکه بارها بوسیله انبیای خود با ایشان صحبت کردم.»

<sup>20</sup>همگی شما که در بابل اسیرید، به کلام خداوند گوش دهید. <sup>21</sup>خداوند قادر متعال، خدای اسرائیل درباره اخاب (پسر قولایا) و صدقیّا (پسر معسیّا) که به نام او، پیشگویی‌های دروغ می‌کنند، فرموده است که آنها را بدست نبوکدنصر خواهد سپرد تا در مقابل چشمان همه کشته شوند. <sup>22</sup>سرنوشت شوم آنها برای همه ضرب‌المثل خواهد شد، بطوری که هر که بخواهد کسی را نفرین کند، خواهد گفت: «خداوند تو را به سرنوشت صدقیّا و اخاب دچار کند که پادشاه بابل آنها را زندنه سوزاند!» <sup>23</sup>چون این افراد در میان قوم خدا گناهان قبیحی مرتکب شده‌اند؛ با زنان همسایگان خود زنا کرده‌اند و از طرف خداوند به دروغ برای مردم پیام آورده‌اند. خداوند بر همه کارهای آنها ناظر و آگاه است.

### نامه شمعیا

<sup>24و25</sup>خداوند قادر متعال، خدای اسرائیل، درباره شمععی نخلامی پیامی به من داد. این شخص نامه‌ای خطاب به مردم اورشلیم، کاهنان و صفنیای کاهن (پسر معسیّا) نوشته بود که در آن به صفنیا چنین

### وعدۀ خدا به قوم خود

30

خداوند، خدای اسرائیل به من فرمود:

«هر آنچه به تو گفته‌ام در طوماری بنویس،<sup>2</sup> چون زمانی فرا خواهد رسید که بر قوم خود اسرائیل و یهودا نظر لطف خواهم انداخت و ایشان را به این سرزمین که به پدرانشان داده‌ام باز خواهم آورد تا دوباره مالک آن شوند و در آن زندگی کنند.»<sup>3</sup>

<sup>4</sup>پس خداوند دربارهٔ اسرائیل و یهودا چنین فرمود:

«فریاد وحشت به گوش می‌رسد؛ ترس بر همه جا حکمفرماست و آرامشی نیست! <sup>6</sup>ایا مرد، آبستن می‌شود؟ پس چرا مردان مانند زنانی که می‌زایند، دستهای خود را بر کمر گذارده‌اند و رنگشان پریده است؟ <sup>7</sup>روز هولناکی در پیش است! نظیر آن تابحال دیده نشده است؛ آن روز، زمان سختی قوم من است، ولی از آن نجات خواهند یافت. <sup>8</sup>در آن روز، یوغ بندگی را از گردنشان برداشته، خواهم شکست، زنجیرها را از دست و پایشان باز خواهم کرد و دیگر بیگانگان را بندگی نخواهند نمود،<sup>9</sup> بلکه به من که خداوند، خدایشان هستم و به پادشاهی که از نسل داود بر آنها خواهم گماشت، خدمت خواهند کرد.

<sup>10</sup>«پس ای فرزندان بندهٔ من یعقوب، نترسید! ای بنی‌اسرائیل، هراس به خود راه ندهید! من شما و فرزندانان را از نقاط دور دست و از سرزمین تبعید به وطنتان باز خواهم گرداند و در آنجا، در امنیت و آسایش زندگی خواهید کرد و دیگر کسی باعث ترس شما نخواهد شد. <sup>11</sup>من با شما هستم و نجاتان خواهم داد؛ حتی اگر قومهایی را که شما را در میانشان پراکنده کردم، بکلی تارومار کنم، شما را از بین نخواهم برد؛ البته شما را بی‌نتیجه نخواهم گذارد. بلی، یقین مجازاتان خواهم نمود، ولی منصفانه و عادلانه!»

<sup>12</sup>«ای قوم من، گناه تو مانند زخمی است علاج ناپذیر! <sup>13</sup>کسی نیست که تو را یاری دهد یا زخمهایت را ببندد؛ دارو و درمان هم دیگر فایده ندارد. <sup>14</sup>تمام دلباختگانت تو را ترک کرده‌اند و حتی حالت را نیز نمی‌پرسند. تو را بی‌رحمانه زخمی کرده‌ام گویی دشمنان بوده‌ام؛ تو را سخت تنبیه کرده‌ام، چون گناهانت بسیار و شرارتت بزرگ است!»

<sup>15</sup>«چرا به مجازات اعتراض داری؟ درد تو، درمانی ندارد! تو را اینگونه سخت مجازات کرده‌ام، چون گناهانت بسیار و شرارتت بزرگ است!»

<sup>16</sup>«ولی در آن روز، تمام کسانی که تو را می‌دردند، دریده خواهند شد. تمام دشمنانت به اسارت خواهند رفت. کسانی که تو را غارت می‌کنند، غارت خواهند شد، و کسانی که به تو ظلم می‌کنند، مورد ظلم قرار خواهند گرفت. <sup>17</sup>سلامتی و تندرستی را به تو باز خواهم گرداند و زخمهایت را شفا خواهم داد، هر چند که اکنون تو را «فراموش شده» و اورشلیم را «شهر متروک» می‌نامند.

<sup>18</sup>«من، خداوند، قوم خود را به سرزمینشان باز خواهم گرداند و خانواده‌های ایشان را مورد لطف خود قرار خواهم داد. شهر اورشلیم بر روی خرابه‌هایش باز بنا خواهد شد، قصر پادشاهی آن بازسازی شده، مانند گذشته خواهد گشت <sup>19</sup>و شهرها غرق خوشی و شکرگزاری خواهند شد. من ایشان را برکت خواهم داد تا افزوده شوند و قومی سربلند و محترم باشند. <sup>20</sup>کامیابی دوران گذشته را به ایشان باز خواهم گرداند و آنها را استوار و پایدار خواهم ساخت؛ و هر که را به ایشان ستم کند، مجازات خواهم نمود. <sup>21</sup>حاکم ایشان دیگر از بیگانگان نخواهد بود بلکه از میان قوم خودشان برخواهد خاست. من او را خواهم خواند تا کاهن عبادتگاه من باشد و به نزد من آید، زیرا چه کسی جرات دارد بدون آنکه او را خوانده باشم، نزد من آید؟ <sup>22</sup>آنگاه ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان!»

<sup>23</sup>گردباد ویران کنندهٔ غضب خداوند ناگهان می‌خروشد و بر سر بدکاران نازل می‌شود. <sup>24</sup>غضب شدید خداوند فرو نخواهد نشست تا مقصود او را بطور کامل به انجام رساند! در روزهای آینده این را خواهید فهمید.

### بازگشت اسرائیل به سرزمین خود

31

خداوند می‌فرماید: «روزی فرا خواهد رسید که تمام قبیله‌های بنی‌اسرائیل با تمام وجود مرا خدای خود خواهند دانست و من نیز آنها

<sup>12</sup> آنها به سرزمین خود باز خواهند گشت و بر روی تپه‌های صهیون، آواز شادمانی سر خواهند داد؛ از برکات الهی، یعنی فراوانی گندم و شراب و روغن، و گله و رمه، غرق شادی خواهند شد؛ همچون باغی سیراب خواهند بود و دیگر هرگز غمگین نخواهند شد.<sup>13</sup> دختران جوان از فرط خوشی خواهند رقصید و مردان از پیر و جوان، همه شادی خواهند نمود؛ زیرا خداوند همه ایشان را تسلی خواهد داد و غم و غصه آنها را به شادی تبدیل خواهد کرد، چون دوران اسارتشان بسر خواهد آمد.<sup>14</sup> آگاهان را با قربانی‌های فراوانی که مردم تقدیم خواهند کرد، شاد خواهد نمود و قومش را با برکات خود مسرور خواهد ساخت!»

### رحمت خدا بر اسرائیل

<sup>15</sup> خداوند می‌فرماید: «در شهر رامه صدایی شنیده می‌شود، صدای آه و ناله‌ای تلخ؛ راحیل برای فرزندان از دست رفته‌اش گریه می‌کند و تسلی نمی‌یابد.<sup>16</sup> ولی ای مادر قوم من، دیگر گریه نکن، چون آنچه برای ایشان کرده‌ای، بی‌پاداش نخواهد ماند؛ فرزندان از سرزمین دشمن نزد تو باز خواهند گشت.<sup>17</sup> ابلی، امیدی برای آینده‌ات وجود دارد، چون فرزندان بار دیگر به وطنشان باز خواهند گشت.

<sup>18</sup> «آه و ناله قوم خود اسرائیل را شنیده‌ام که می‌گویند: «مراسخت تنبیه کردی و من اصلاح شدم، چون مانند گوساله‌ای بودم که شخم زدن نمی‌دانند. ولی حال مرا نزد خودت باز گردان؛ من آماده‌ام تا بسوی تو ای خداوند، خدای من، بازگردم.<sup>19</sup> از تو رو برگرداندم، ولی بعد پشیمان شدم. برای نادانی‌ام، بر سر خود زدم و برای تمام کارهای شرم‌آوری که در جوانی کرده بودم، بی‌اندازه شرم‌منده شدم.»

<sup>20</sup> «ولی ای قوم من اسرائیل، تو هنوز پسر من و فرزند دلبدن من هستی! لازم بود که تو را تنبیه کنم، ولی بدان که بر تو رحم خواهم نمود؛ زیرا هنوز دوست دارم و دل من برای تو می‌تپد.<sup>21</sup> بنابراین هنگامی که به تبعید می‌روی بر سر راه خود علایمی نصب کن تا از همان مسیر به شهرهای سرزمین

را بعنوان قوم خود خواهم پذیرفت!<sup>22</sup> من از ایشان مراقبت خواهم نمود، همانطور که از آنانی که از مصر رهایی یافتند، توجه و مراقبت نمودم؛ در آن روزها که بنی‌اسرائیل در بیابانها به استراحت و آرامش نیاز داشتند، من لطف و رحمت خود را به ایشان نشان دادم.<sup>3</sup> از همان گذشته‌های دور، به ایشان گفتم: «ای قوم من، شما را همیشه دوست داشته‌ام؛ با مهر و محبت عمیقی شما را بسوی خود کشیده‌ام.<sup>4</sup> من شما را احیاء و بنا خواهم نمود؛ بار دیگر دف به دست خواهید گرفت و با نوای موسیقی از شادی خواهید رقصید. گِ باز بر کوههای سامره تاگستانها ایجاد خواهید کرد و از محصول آنها خواهید خورد.»

<sup>6</sup> «روزی خواهد رسید که دیدهبانها بر روی تپه‌های افرایم صدا خواهند زد: «برخیزید تا با هم به صهیون نزد خداوند، خدای خود برویم.»<sup>7</sup> پس حال بسبب تمام کارهایی که برای اسرائیل، سرآمد همه قومها انجام خواهم داد، با شادی سرود بخوانید؛ با حمد و سرور اعلان کنید: «خداوند قوم خود را نجات داده و بازماندگان اسرائیل را رهایی بخشیده است؛»<sup>8</sup> چون من از شمال و از دورترین نقاط جهان، ایشان را باز خواهم آورد؛ حتی کورها و لنگها را فراموش نخواهم کرد؛ مادران جوان را نیز با کودکانشان و زنانی را که وقت وضع حملشان رسیده، همگی را به اینجا باز خواهم گردانند. جماعت بزرگی به اینجا باز خواهد گشت.<sup>9</sup> ایشان اشکریزان و دعاکنان خواهند آمد. من با مراقبت زیاد، ایشان را از کنار نهرهای آب و از راههای هموار هدایت خواهم نمود تا نلغزند، زیرا من پدر اسرائیل هستم و او پسر ارشد من است!»

<sup>10</sup> ای مردم جهان، کلام خداوند را بشنوید و آن را به همه نقاط دور دست برسانید و به همه بگویید: «همان خدایی که قوم خود را پرآکنده ساخت، بار دیگر ایشان را دور هم جمع خواهد کرد و از ایشان محافظت خواهد نمود، همانطور که چوپان از گله خود مراقبت می‌کند.<sup>11</sup> او اسرائیل را از چنگ کسانی که از ایشان قوی‌ترند، نجات خواهد داد!

دیگری تعلیم دهد تا مرا بشناسد، چون همه از کوچک تا بزرگ، مرا خواهند شناخت. من نیز خطایای ایشان را خواهم بخشید و گناهانشان را دیگر به یاد نخواهم آورد!»

<sup>35</sup>آن خداوندی که در روز، روشنایی آفتاب و در شب، نور ماه و ستارگان را ارزانی می‌دارد و امواج دریا را به خروش می‌آورد، و نام او خداوند قادر متعال است، چنین می‌فرماید:

<sup>36</sup>«تا زمانی که این قوانین طبیعی برقرار است، اسرائیل هم بعنوان یک قوم باقی خواهد ماند. <sup>37</sup>اگر روزی بتوان آسمانها را اندازه گرفت و بنیاد زمین را پیدا نمود، آنگاه من نیز بنی اسرائیل را بسبب گناهانش ترک خواهم نمود!

<sup>38,39</sup>«زمانی می‌آید که سراسر اورشلیم برای من بازسازی خواهد شد، از برج حزن‌نیل در ضلع شمال شرقی تا دروازه زاویه در شمال غربی و از تپه جارب در جنوب غربی تا جوعت در جنوب شرقی. <sup>40</sup>تمام شهر با گورستان و دره خاکستر و تمام زمینها تا نهر قدرون و از آنجا تا دروازه اسب در ضلع شرقی شهر، برای من مقدس خواهد بود و دیگر هرگز به دست دشمن نخواهد افتاد و ویران نخواهد گردید.»

### ارمیا مزرعه‌ای می‌خرد

در سال دهم سلطنت صدقیا، پادشاه یهودا، **32** که مصادف با هجدهمین سال سلطنت نبوکدنصر بود، پیغامی از طرف خداوند بر من نازل شد. <sup>2</sup>در این زمان که اورشلیم در محاصره سپاه نبوکدنصر، پادشاه بابل بود، من در حیاط زندان واقع در کاخ سلطنتی، محبوس بودم. <sup>3</sup>صدقیا پادشاه به این علت مرا زندانی کرده بود که پیوسته از جانب خدا اعلام می‌کردم که اورشلیم به دست پادشاه بابل سقوط خواهد کرد، <sup>4</sup>و او نیز دستگیر خواهد شد و برای محاکمه و اعدام به حضور پادشاه بابل برده خواهد شد.

<sup>5</sup>من بارها از طرف خدا به پادشاه گفته بودم: «نبوکدنصر تو را به بابل خواهد برد و در آنجا

خود، بازگردی! <sup>22</sup>ای اسرائیل، ای قوم بی‌وفا، تا به کی می‌خواهی در سرگردانی بمانی؟ اینک معجزه‌ای در شما انجام می‌دهم؛ کاری می‌کنم که شما طالب من باشید!»

### تفقد خدا از قومش

<sup>23</sup>خداوند قادر متعال، خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: «تبعید شدگان قوم من وقتی از اسارت بازگردند، در یهودا و شهرهای آن خواهند گفت: «ای مرکز عدالت، ای کوه مقدس، خداوند تو را برکت دهد!» <sup>24</sup>آنگاه شهرنشینان با روستاییان و چوپانان، همگی در سرزمین یهودا در صلح و صفا زندگی خواهند کرد؛ <sup>25</sup>من به خستگان، آسودگی خواهم بخشید و به افسردگان، شادی عطا خواهم کرد! <sup>26</sup>مردم راحت خواهند خوابید و خوابهای شیرین خواهند دید.»

<sup>27</sup>خداوند می‌فرماید: «زمانی می‌آید که من سرزمین اسرائیل و یهودا را از جمعیت مملو ساخته، حیوانات آنجا را نیز زیاد خواهم کرد. <sup>28</sup>همانگونه که در گذشته اراده خود را برای نابودی اسرائیل بوقت عملی ساختم، اکنون نیز خواست خود را برای احیای ایشان دقیقاً به انجام خواهم رساند. <sup>29</sup>تر آن زمان، دیگر این ضرب‌المثل را بکار نخواهند برد که فرزندان جور گناهان پدرانشان را می‌کشند. <sup>30</sup>چون هرکس فقط مکافات گناهان خود را خواهد دید و بسبب گناهان خود خواهد مرد. هرکس غوره بخورد، دندان خودش کند می‌شود!»

<sup>31</sup>خداوند می‌فرماید: «روزی می‌آید که با اهالی اسرائیل و یهودا عهدی تازه خواهم بست. <sup>32</sup>این عهد مانند عهدپیشین نخواهد بود عهدی که با پدران آنها به هنگام بیرون آوردنشان از سرزمین مصر بستم. چون ایشان آن عهد را اجرا نکردند و آن را شکستند با اینکه من همچون شوهری دلسوز از آنها مراقبت و محافظت می‌نمودم. <sup>33</sup>اما اینست آن عهد تازه‌ای که با قوم اسرائیل خواهم بست: دستورات خود را بر قلبشان خواهم نوشت تا با تمام وجود مرا پیروی کنند؛ آنگاه ایشان برآستی قوم من خواهند بود و من خدای ایشان. <sup>34</sup>تر آن زمان دیگر نیازی نخواهد بود کسی به

سزای گناهان پدرانشان می‌رسانی، با اینحال هزاران نفر از احسان تو برخوردار می‌شوند. تو خدای بزرگ و توانا هستی و نامت، خداوند قادر متعال است!<sup>19</sup> حکمت تو عظیم است و کارهای تو بزرگ! تمام راه‌های انسان را زیر نظر داری و هرکس را مطابق کارهایش پاداش می‌دهی.<sup>20</sup> سرزمین مصر معجزات بزرگی انجام دادی، و تا به امروز نیز در اسرائیل و در میان قومها، کارهای عجیب انجام می‌دهی، و از این راه خود را به همه می‌شناسانی.

<sup>21</sup> «تو اسرائیل را با معجزات بزرگ و قدرت زیاد که باعث ترس دشمنان گردید، از مصر بیرون آوردی،<sup>22</sup> و این سرزمین حاصلخیز را که شیر و عسل در آن جاری است به ایشان بخشیدی که در گذشته، وعده آن را به اجدادشان داده بودی.<sup>23</sup> ولی وقتی پدرانمان آمدند و آن را فتح کردند و در آنجا سروسامان گرفتند، از اطاعت تو سر باز زدند و از شریعت تو پیروی نکردند و هیچیک از اوامر تو را انجام ندادند؛ بدین سبب است که به این بلاها، گرفتارشان کرده‌ای!<sup>24</sup> بنگر که چگونه بابلی‌ها دور شهر سنگر ساخته‌اند! شهر زیر فشار جنگ و قحطی و بیماری بدست آنها خواهد افتاد. همه چیز مطابق گفته تو روی داده است، همانگونه که خواست تو بود.<sup>25</sup> در چنین شرایطی که شهر به دست دشمن می‌افتد، تو دستور دادی که این مزرعه را بخرم؛ من هم در حضور این گواهان برای آن قیمت خوبی پرداختم، و دستور تو را اطاعت نمودم.»

<sup>26</sup> آنگاه خداوند به من چنین فرمود:

<sup>27</sup> «من خداوند، خدای تمام انسانها هستم! هیچ کاری برای من دشوار نیست.<sup>28</sup> بلی، من این شهر را به بابلی‌ها و به نبوکدنصر، پادشاه بابل تسلیم خواهم نمود. ایشان شهر را فتح خواهند کرد،<sup>29</sup> و داخل شده، آن را به آتش خواهند کشید و همه این خانه‌ها را خواهند سوزاند، خانه‌هایی که بر بام آنها برای بت بعل بخور می‌سوزانند و به بت‌های دیگر هدیه نوشیدنی تقدیم می‌کردند و آتش خشم و غضب مرا

سالها در زندان خواهی ماند تا مرگت فرا رسد. پس چرا در برابر ایشان مقاومت می‌کنی؟ این کار بی‌فایده است، بهتر است زودتر تسلیم شوی!»

<sup>30</sup> در چنین شرایطی بود که این پیغام از طرف خداوند به من رسید: «پسر عمویت حننیل (پسر شلوم)، بزودی نزد تو خواهد آمد و از تو خواهد خواست تا مزرعه‌اش را در عناتوت از او بخری، چون طبق شریعت، پیش از اینکه آن را به دیگری بفروشد، حق توست که بخری.»<sup>31</sup> پس همانطور که خداوند گفته بود، حننیل در حیاط زندان بدیدم آمد و گفت: «مزرعه مرا در عناتوت، در سرزمین بنیامین بحر، چون طبق قوانین الهی، تو بعنوان نزدیکترین فرد خانواده حق داری آن را بازخرید کنی.» آنگاه مطمئن شدم که پیغامی که شنیده بودم، از طرف خداوند بوده است.

<sup>32</sup> پس مزرعه را به قیمت هفده مثقال نقره از حننیل خریدم،<sup>33</sup> و در حضور چند شاهد، قباله را نوشته مهر کردم؛ و همان موقع نقره را هم وزن نموده به او پرداختم.<sup>34</sup> سپس قباله مهر و موم شده را که تمام شرایط در آن قید شده بود و رونوشت باز آن را برداشتم و<sup>35</sup> در حضور پسر عمویم حننیل و نگهبانان زندان و شاهدانی که قباله را امضا کرده بودند، به باروک پسر نیریا، نوه محسبا دادم،<sup>36</sup> و در حضور همه به او گفتم که<sup>37</sup> خداوند قادر متعال، خدای اسرائیل چنین می‌فرماید:

«این قباله مهر و موم شده و رونوشت آن را بگیر و در یک کوزه بگذار تا سالها محفوظ بماند.<sup>38</sup> این اسناد در آینده ارزش خواهند داشت، زیرا روزی خواهد رسید که هرکس بار دیگر صاحب املاک خود خواهد گردید و خانه‌ها و تاکستانها و مزرعه‌ها خرید و فروش خواهند شد.»

### دعای ارمیا

<sup>39</sup> بعد از آنکه قباله‌ها را به باروک دادم، به حضور خداوند دعا کرده، گفتم: «ای خداوند، تو آسمانها و زمین را با قدرت بی‌پایانست آفریده‌ای و هیچ کاری برای تو مشکل نیست!<sup>40</sup> هر چند فرزندان را به

بلایا را بر ایشان نازل کردم، در آینده تمام وعده‌های نیکویی را که به آنها داده‌ام به انجام خواهم رساند.<sup>43</sup> «در همین سرزمینی که اکنون مورد تاخت و تاز بابلی‌ها قرار گرفته و خالی از سکنه و حیوانات شده است، بار دیگر مزرعه‌ها و املاک خرید و فروش خواهد شد.<sup>44</sup> بلی، در خاک بنیامین و در اورشلیم، در شهرهای یهودا و کوهستانها، در دشت فلسطین و حتی در صحرای نگب، باز مزرعه خرید و فروش خواهد شد و قبیله‌ها در حضور شاهدان، تنظیم و مهر و موم خواهد گردید، زیرا من این قوم را به سرزمین خودشان باز خواهم آورد.»

### و عدهٔ نفقذ

و وقتی هنوز در زندان بودم، کلام خداوند **33** بار دیگر بر من نازل شد.<sup>2</sup> خداوند، که آسمان و زمین را آفریده و نام او یهوه است، به من چنین فرمود:

<sup>3</sup> «از من درخواست کن و من اسراری را درباره آنچه در آینده واقع خواهد شد، به تو آشکار خواهم ساخت!<sup>4</sup> بدان که حتی اگر خانه‌های اورشلیم و قصر پادشاه را هم خراب کنند تا مصالح آنها را برای استحکام دیوار شهر در برابر حملهٔ دشمن بکار ببرند،<sup>5</sup> سربازان بابلی داخل خواهند شد و اهالی این شهر جان سالم بدر نخواهند برد؛ زیرا در شدت خشم و غضب خود اراده نمودم که ایشان را نابود کنم. بسبب تمام شرارتهایشان، روی خود را از ایشان برگردانده‌ام.

<sup>6</sup> «با وجود این، زمانی خواهد رسید که خرابی‌های اورشلیم را ترمیم خواهم کرد و به اهالی آن سعادت و آسایش خواهم بخشید.<sup>7</sup> اسیران یهودا و اسرائیل را باز خواهم آورد و مانند گذشته، ایشان را کامیاب خواهم گرداند.<sup>8</sup> آنان را از تمام گناهانی که نسبت به من مرتکب شده‌اند، پاک خواهم نمود و خواهم آمرزید.<sup>9</sup> آنگاه این شهر مایهٔ شادی و افتخار من خواهد بود و باعث خواهد شد تمام قومهای دنیا، مرا تمجید و تکریم کنند! همهٔ مردم جهان احسان و لطفی

شعلهور می‌ساختند!<sup>30</sup> مردم اسرائیل و یهودا از همان ابتدا همواره گناه کرده‌اند و با کارهایشان مرا به خشم آورده‌اند.<sup>31</sup> این شهر، از روز بنا تا بحال، باعث خشم و غضب من بوده است؛ بنابراین من نیز آن را ویران خواهم ساخت.

<sup>32</sup> «گناهان مردم اسرائیل و یهودا، گناهان پادشاهان، بزرگان، کاهنان و انبیایشان مرا بشدت خشمگین کرده است.<sup>33</sup> آنها مرا ترک گفته‌اند و نمی‌خواهند نزد من باز گردند. با اینکه پیوسته ایشان را تعلیم دادم که درست را از نادرست، و خوب را از بد تشخیص دهند، ولی گوش ندادند و اصلاح نشدند.<sup>34</sup> حتی خانهٔ عبادت مرا با بت‌پرستی نجس کرده‌اند.<sup>35</sup> در وادی هنوم برای بت بعز قربانگاه‌های بلند ساخته‌اند و بر آنها فرزندان خود را برای بت مولک بعنوان قربانی سوزانده‌اند، کاری که من هرگز دستورش را نداده و حتی به فکر من نیز خطور نکرده بود. بلی، آنها با این شرارتهای، یهودا را به چنین گناهان بزرگی کشانده‌اند!»

### و عدهٔ امید بخش

<sup>36</sup> اینک خداوند، خدای اسرائیل می‌فرماید: «دربارهٔ این شهر گفته می‌شود که در اثر جنگ، قحطی و بیماری به دست پادشاه بابل خواهد افتاد؛ اما بشنوید من دربارهٔ آن چه می‌گویم:<sup>37</sup> من ساکنان آن را از تمام سرزمین‌هایی که بر اثر خشم و غضب ایشان را به آنجا پراکنده ساختم، به همین مکان باز خواهم آورد تا در آسایش و امنیت زندگی کنند.<sup>38</sup> آنها قوم من خواهند بود و من خدای ایشان.<sup>39</sup> فکر و اراده‌ای جدید به ایشان خواهم داد تا برای خیریت خود و نسل‌های آیندشان، همیشه مرا عبادت کنند.

<sup>40</sup> «با ایشان عهد و پیمان جاودانی خواهم بست و دیگر هرگز احسان و برکت خود را از ایشان دریغ نخواهم نمود؛ در دلشان میل و اشتیاقی ایجاد خواهم کرد که همواره مرا پیروی نمایند و هرگز مرا ترک نکنند.<sup>41</sup> از احسان نمودن به ایشان مسرور خواهم شد و با شادی فراوان، بار دیگر ایشان را در این سرزمین مستقر خواهم ساخت.<sup>42</sup> همانگونه که این

خواهم گسست.<sup>22</sup> چنانکه ستارگان آسمان و ماسه‌های ساحل دریاها را نمی‌توان شمرد، همچنان نسل بندهام داود و خدمتگزارانم لایان آنقدر زیاد خواهند شد که قابل شمارش نخواهند بود.»

<sup>23</sup> خداوند بار دیگر به من فرمود:

<sup>24</sup> «آیا شنیده‌ای مردم چه می‌گویند؟ آنها با ریشخند می‌گویند: «خداوند که اسرائیل و یهودا را برگزیده بود، اکنون ایشان را به حال خود واگذاشته است! دیگر نمی‌توان اسرائیل را یک قوم خواند!»<sup>25</sup> ولی تا وقتی قوانین روز و شب، و نظام زمین و آسمان برقرار است، دیگر قوم خود و فرزندان داود را ترک نخواهم نمود، بلکه کسی را از نسل داود، بر فرزندان ابراهیم، اسحاق و یعقوب فرمائروا خواهم ساخت و بر ایشان رحمت خواهم کرد و سعادت از دست رفته را به ایشان بازخواهم گرداند.»

### پیغام خدا برای صدقیا

## 34

زمانی که نبوکدنصر، پادشاه بابل، با همه سپاهیان خود که از مردم تمام سرزمین‌های تحت سلطه او تشکیل می‌شد، به اورشلیم و سایر شهرهای یهودا حمله کرد، خداوند به من فرمود که این پیغام را به صدقیا، پادشاه یهودا، اعلام نمایم:

«من این شهر را به دست پادشاه بابل تسلیم خواهم کرد تا آن را به آتش بکشد. تو نیز راه فرار نخواهی داشت بلکه گرفتار خواهی شد و تو را به حضور پادشاه بابل خواهند برد؛ او تو را محکوم خواهد ساخت و به بابل تبعید خواهد نمود.<sup>4</sup> حال به آنچه می‌گویم گوش فرا ده! تو در جنگ کشته نخواهی شد، بلکه در آرامش خواهی مرد. مردم همانگونه که برای اجدادت که پیش از تو پادشاه بودند، بخور سوزانند، به یادبود تو نیز بخور خواهند سوزاند. آنها در سوگ تو ماتم کرده، خواهند گفت: «افسوس که پادشاهمان درگذشت!» این، آن چیزی است که اراده نموده‌ام.»

<sup>6</sup> من پیغام خدا را در اورشلیم به صدقیای پادشاه دادم.<sup>7</sup> در این وقت، سپاه بابل، شهرهای اورشلیم و

را که در حق قومم خواهم کرد، خواهند دید و از ترس خواهند لرزید.»

<sup>10</sup> خداوند می‌فرماید: «مردم می‌گویند که شهرهای یهودا و کوچه‌های اورشلیم همه ویران و خالی از سکنه و حیوانات شده است.<sup>11</sup> ولی در همین مکان بار دیگر آواز سرور و شادمانی و صدای شاد عروس و داماد شنیده خواهد شد. مردم به خانه من قربانی‌های شکرگزاری آورده، خواهند گفت: «بیایید خداوند قادر متعال را تمجید نماییم، زیرا او نیکو و مهربان است و رحمت او همیشه پابرجاست!» من این سرزمین را بیش از دوران گذشته، سعادتمند و کامیاب خواهم ساخت.<sup>12</sup> در این سرزمین که همه شهرهایش ویران شده و انسان و حیوانی در آن به چشم نمی‌خورد، بار دیگر چوپانان گله‌های خود را خواهند چرانید،<sup>13</sup> و شمار گوسفندانشان در همه جا فزونی خواهد یافت: در آبادی‌های کوهستانی، در شهرهای واقع در دشت، در تمام دشتهای نغب، در خاک بنیامین، اطراف اورشلیم و در تمام شهرهای یهودا.<sup>14</sup> بلی، روزی می‌آید که به تمام وعده‌های خوبی که به اهالی اسرائیل و یهودا داده‌ام، وفا خواهم نمود.

<sup>15</sup> «در آن زمان از نسل داود، شخص عادل را بر تخت سلطنت خواهم نشانند تا با عدل و انصاف حکومت کند.<sup>16</sup> در آن روزها، اهالی یهودا و اورشلیم در آسایش و امنیت زندگی خواهند کرد و این شهر «خداوند عدالت ما» نامیده خواهد شد!<sup>17</sup> یقین بدانید که از آن به بعد، از دودمان داود، همواره کسی وجود خواهد داشت که بر تخت سلطنت اسرائیل تکیه بزند،<sup>18</sup> و کاهنانی از نسل لاری نیز همواره در عبادتگاه مشغول خدمت خواهند بود تا قربانی‌های سوختنی، هدایای آردی و قربانی‌های دیگر به حضور من تقدیم کنند.»

<sup>19</sup> سپس این پیغام از طرف خداوند به من رسید:<sup>20</sup> «اگر بتوانی عهده‌ای را که با روز و شب دارم، بشکنی تا نظمشان برهم بخورد، آنگاه من نیز عهد و پیمان خود را با خدمتگزارم داود خواهم شکست تا از نسل او کسی نباشد که وارث تاج و تختش شود، و عهد خود را با خدمتگزارانم یعنی لایان کاهن نیز



از میان پاره‌هایش گذشتید، اما عهدتان را شکستید؛ بنابراین من نیز شما را پاریاره خواهم کرد. بلی، خواه از بزرگان مملکت باشید، خواه درباری، خواه کاهن باشید خواه فرد معمولی، با همه شما چنین رفتار خواهم کرد.<sup>20</sup> شما را در چنگ دشمنانتان که تشنه خونتان هستند، رها خواهم کرد تا کشته شوید، و اجسادتان را خوراک لاشخورها و جانوران وحشی خواهم نمود.<sup>21</sup> هر چند پادشاه بابل، برای مدت کوتاهی دست از محاصره این شهر کشیده است، ولی من صدقیا (پادشاه یهودا) و درباریان او را تسلیم سپاه بابل خواهم کرد.<sup>22</sup> من امر خواهم نمود که سپاهیان بابل باز گردند و به این شهر حمله کنند و آن را بگیرند و به آتش بکشند؛ کاری خواهم کرد که شهرهای یهودا همگی ویران شوند و موجود زنده‌ای در آنها باقی نماند.»

### ارمیا و طایفه رکابی‌ها

زمانی که یهوایقیم (پسر یوشیا) پادشاه یهودا بود، خداوند به من فرمود:

**35** «نزد طایفه رکابی‌ها برو و ایشان را به خانه خداوند دعوت کن و آنها را به یکی از اتاقهای درونی ببر و به ایشان شراب تعارف کن.»<sup>2</sup>

<sup>3</sup> پس پیش یازنیا، که نام پدرش ارمیا و نام پدر بزرگش حبصنیا بود، رفتم و او را با همه برادران و پسرانش که نماینده طایفه رکابی‌ها بودند،<sup>4</sup> به خانه خداوند آوردم و به اتاق پسران حانان نبی (پسر یجدلیا) پردم. این اتاق کنار اتاق مخصوص درباریان و بالای اتاق معسیا (پسر شلوم) نگهبان خانه خدا قرار داشت.<sup>5</sup> آنگاه جام و کوزه‌های شراب مقابل ایشان گذاشتم و تعارف کردم تا بنوشند.

<sup>6</sup> اما ایشان گفتند: «نه، ما شراب نمی‌نوشیم، چون پدرمان یوناداب (پسر رکاب) وصیت نموده است که نه ما و نه فرزندانمان، هرگز لب به شراب نزنیم.<sup>7</sup> همچنین به ما سفارش کرده است که نه خانه بسازیم، نه زراعت کنیم؛ نه تاکستان داشته باشیم و نه مزرعه؛ بلکه همیشه چادرنشین باشیم؛ و گفته است اگر اطاعت کنیم، در این سرزمین عمر

لاکیش و عزیقه را محاصره کرده بود، یعنی تنها شهرهای حصاردار باقی مانده یهودا که هنوز مقاومت می‌کردند.

### آزاد سازی برده‌ها و فریب آنها

<sup>8</sup> بعد از آنکه صدقیا، پادشاه یهودا، تمام برده‌های اورشلیم را آزاد کرد، پیغامی از طرف خداوند به من رسید.<sup>9</sup> (صدقیا پادشاه، طی یک عهد مذهبی، دستور داده بود هرکس که غلام یا کنیزی عبرانی دارد، او را آزاد کند و گفته بود که هیچ عبرانی حق ندارد ارباب عبرانی دیگر باشد، چون همه با هم برادرند.<sup>10</sup> بزرگان قوم و مردم نیز همه دستور پادشاه را اطاعت کرده، برده‌های خود را آزاد نمودند.<sup>11</sup> اما اقدام ایشان موقتی بود، چون پس از مدتی تصمیمشان را عوض کردند و دوباره آنها را برده خود ساختند!\*)<sup>12</sup> برای همین خداوند این پیغام را برای اهالی اورشلیم به من داد.)<sup>13</sup> پیام خداوند، خدای اسرائیل این بود:

«سالها پیش وقتی اجداد شما را در مصر از بردگی رهایی دادم، با ایشان عهدی بستم و گفتم که<sup>14</sup> هر برده عبرانی که شش سال خدمت کند، در سال هفتم باید آزاد گردد. اما ایشان دستور مرا اطاعت نکردند.<sup>15</sup> چندی پیش، شما راه خود را تغییر دادید و آنچه را که مورد پسند من بود، انجام دادید و برده‌های خود را آزاد کردید، و در این مورد در خانه من عهد بستید.<sup>16</sup> اما حال، عهد خود را زیر پا گذاشته‌اید و به نام من بی‌احترامی کرده‌اید و ایشان را به زور برده خود ساخته‌اید و آزادی‌ای را که آرزویشان بود، از ایشان گرفته‌اید.<sup>17</sup> پس چون مرا اطاعت نمی‌نمایید و ایشان را رها نمی‌کنید، من هم بوسیله جنگ و قحطی و بیماری، شما را در چنگال مرگ رها خواهم کرد، و در سراسر دنیا تبعید و آواره خواهم نمود.<sup>18</sup> شما به هنگام بستن این عهد، گوساله‌ای را دو پاره کردید و

\* تصمیم به آزادی بردگان، در زمانی بود که اورشلیم در محاصره بابلی‌ها بود. هنگامی که محاصره موقت متوقف شد (ارمیا 37: 6-11)، مردم دوباره به شرارت پرداخته، از دستور خدا مبنی بر آزادی برده‌ها سرپیچی کردند.

«طوماری تهیه کن و تمام سخنان مرا که علیه اسرائیل و یهودا و اقوام دیگر گفته‌ام، از نخستین پیغام در زمان یوشیا تا به امروز، همه را در آن بنویس.<sup>3</sup> شاید وقتی مردم یهودا تمام بلاهایی را که قصد دارم بر سرشان بیاورم بصورت نوشته ببینند، توبه کنند و از راه‌های بد خویش بازگشت نمایند. آنگاه من نیز ایشان را خواهم آمرزید.»

<sup>4</sup> باروک (پسر نیریا) را نزد خود خواندم و هر آنچه خداوند فرموده بود، برای او بازگو کردم و او همه را نوشت. سپس به او گفتم: «من در اینجا زندانی‌ام و نمی‌توانم به خانه خداوند بروم. بنابراین تو در روزی که مردم روزه می‌گیرند، به خانه خداوند برو و این طومار را با صدای بلند بخوان، چون در آن روز، مردم از سراسر یهودا در آنجا گرد خواهند آمد.<sup>7</sup> شاید از راه‌های بد خود باز گردند و پیش از آنکه دیر شود، از خداوند طلب بخشش کنند، زیرا بلایی که خداوند علیه این قوم اعلام فرموده، بسیار سخت است.»

<sup>8</sup> باروک به گفته من عمل کرد و کلام خدا را تماماً در خانه خداوند برای مردم خواند.<sup>9</sup> این امر، در ماه نهم از سال پنجم سلطنت یهوایقیم (پسر یوشیا) روی داد. در آن روز مردم از سراسر یهودا به خانه خداوند آمده بودند تا در مراسم روزه شرکت نمایند.<sup>10</sup> وقتی همه آماده شنیدن شدند، باروک به اتفاق جمریا (پسر شافان) منشی دربار رفت و از آنجا طومار را برای مردم خواند. (این اتفاق در حیاط بالایی خانه خداوند و نزدیک «دروازه جدید» واقع شده بود.)

<sup>11</sup> هنگامی که میکایا (پسر جمریا، نوه شافان) پیغام خداوند را از آن طومار شنید،<sup>12</sup> بی‌درنگ به اتفاق منشیان دربار رفت که در آنجا بزرگان قوم دور هم جمع بودند، از جمله الیشامع منشی دربار، دلایا (پسر شمعی)، الناتان (پسر عکبور)، جمریا (پسر شافان)، صدقیا (پسر حننیا).<sup>13</sup> میکایا پیغامی را که باروک برای قوم خوانده بود، برای ایشان بازگو کرد؛<sup>14</sup> آنگاه بزرگان قوم، شخصی به نام یهودی (پسر نتنیا، نوه شلمیا، نبیره کوشی) را نزد باروک

طولانی و زندگی خوبی خواهیم داشت.<sup>8</sup> ما هم تمام دستورات او را اطاعت کرده‌ایم. از آن زمان تا بحال نه خودمان لب به شراب زده‌ایم، نه زنان و پسران و دخترانمان! <sup>9</sup> ما نه خانه ساخته‌ایم، نه صاحب مزرعه هستیم و نه کشاورزی می‌کنیم.<sup>10</sup> ما در چادرها ساکنیم و دستور پیرمان یوناداب را اطاعت کرده‌ایم.<sup>11</sup> اما وقتی نبوکدنصر، پادشاه بابل، به این سرزمین حمله کرد، ترسیدیم و تصمیم گرفتیم به اورشلیم بیایم و در شهر زندگی کنیم. برای همین است که اینک در اینجا هستیم.»

<sup>12,13</sup> پس از این ماجرا، خداوند به ارمیا فرمود که کلام او را به اهالی یهودا و ساکنین اورشلیم اعلام داشته، از جانب او چنین بگوید: «آیا شما نمی‌خواهید از رکابی‌ها درس عبرت بگیرید؟<sup>14</sup> آنها دستور جدشان را اطاعت کرده‌اند و تا به امروز لب به شراب نزده‌اند، ولی شما از دستورات من هرگز اطاعت نکرده‌اید. با اینکه همواره شما را نصیحت نمودم،<sup>15</sup> و انبیای خود را نزد شما فرستادم تا بگویند که از راه‌های بد باز گردید و از بت‌پرستی دست بکشید تا اجازه دهم در این سرزمینی که به شما و پدرانتان بخشیده‌ام، در صلح و آرامش زندگی کنید، اما شما گوش ندادید و اطاعت نکردید.<sup>16</sup> رکابی‌ها دستور جدشان یوناداب را بطور کامل اجرا می‌کنند، ولی شما دستورات مرا اطاعت نمی‌کنید.<sup>17</sup> هر بار با شما سخن گفتم، توجه نکردید و هر بار شما را خواندم، جواب ندادید! بنابراین ای اهالی یهودا و ساکنین اورشلیم، من تمام بلاهایی را که گفته‌ام، بر شما نازل خواهم نمود!»

<sup>18,19</sup> سپس رو به رکابی‌ها کرده، گفتم: «خداوند قادر متعال، خدای اسرائیل می‌فرماید که چون شما دستور جدتان یوناداب را از هر حیث اطاعت کرده‌اید، بنابراین از دودمان او همیشه مردانی باقی خواهند بود تا مرا عبادت و خدمت نمایند.»

### طومار ارمیا

در سال چهارم سلطنت یهوایقیم (پسر یوشیا)، پادشاه یهودا، خداوند این پیغام را

36

به من داد:

حیوان از بین خواهد برد.<sup>30</sup> بنابراین ای یهوایقم، پادشاه یهودا، از نسل تو کسی بر تخت پادشاهی داود تکیه نخواهد زد. جزاۀ تو بیرون انداخته خواهد شد تا روز، زیر آفتاب سوزان و شب، در سرما باقی بماند.<sup>31</sup> تو را و خاندانت را و بزرگان مملکت را بخاطر گناهانتان مجازات خواهم نمود، و تمام بلاهایی را که گفته‌ام، بر سر تو و بر سر تمام مردم یهودا و اورشلیم خواهم آورد، چون به هشدارهای من توجهی نمی‌کنید.»

<sup>32</sup> پس من طوماری دیگر گرفتم و آنچه که قبلاً گفته بودم، بار دیگر به باروک بازگو کردم تا بنویسد؛ ولی این بار خداوند مطالب بسیاری نیز به آن افزود!

### صدقیای ارمیا درخواست دعا می‌کند

37 نبوکدنصر، پادشاه بابل، بجای یهوایکین (پسر یهوایقم پادشاه)، صدقیای (پسر یوشیا) را بر تخت پادشاهی یهودا نشاند.<sup>2</sup> ولی نه صدقیای، نه درباریانش و نه مردمی که در آن مرزبوم باقی مانده بودند، هیچکس به پیغامهایی که خداوند توسط من به آنها می‌داد، توجهی نمی‌کردند.<sup>3</sup> با وجود این، صدقیای پادشاه، یهوکل (پسر شلمیا) و صفیای کاهن (پسر معسیا) را نزد من فرستاد تا از من بخواهند که برای قوم دعا کنم.<sup>4</sup> (در آن زمان من هنوز زندانی نشده بودم و به هر جا که می‌خواستم می‌رفتم.)

<sup>5</sup> وقتی سپاهیان مصر به مرزهای جنوبی یهودا رسیدند تا شهر محاصره شده اورشلیم را آزاد کنند، سپاهیان بابل از محاصره دست کشیدند تا با مصریان بجنگند. خداوند به من فرمود که<sup>7</sup> از جانب او به فرستادگان پادشاه چنین بگویم:

«پادشاه یهودا شما را به حضور من فرستاده تا از آینده باخبر شود. به او بگوید که سپاهیان مصر که برای کمک به شما آمده‌اند، به مصر عقب‌نشینی خواهند کرد،<sup>8</sup> و بابلی‌ها باز خواهند گشت تا به این شهر حمله کنند و آن را بگیرند و به آتش بکشند.<sup>9</sup> خود را فریب ندهید و فکر نکنید بابلی‌ها دیگر باز نمی‌گردند. آنها مطمئناً باز خواهند گشت!<sup>10</sup> حتی اگر تمام سپاه بابل را

فرستادند تا از او بخواهد که بیاید و آن طومار را برای ایشان نیز بخواند. باروک هم مطابق خواش ایشان عمل کرد.

<sup>16</sup> وقتی طومار خوانده شد، ایشان با ترس به یکدیگر نگاه کردند و به باروک گفتند: «ما باید این موضوع را به عرض پادشاه برسانیم.<sup>17</sup> ولی اول بگو که این مطالب را چگونه نوشتی؟ آیا آنها را ارمیا گفته است؟»<sup>18</sup> باروک جواب داد: «ارمیا آنها را کلمه به کلمه گفت و من با مرکب روی این طومار نوشتم.»<sup>19</sup> ایشان به باروک گفتند: «تو و ارمیا خود را پنهان کنید و به هیچکس نگویید کجا هستید!»<sup>20</sup> بعد طومار را در اتاق الیشاماع، منشی دربار، گذاشتند و به حضور پادشاه رفتند تا قضیه را به اطلاع او برسانند.

<sup>21</sup> پادشاه «یهودی» را فرستاد تا طومار را بیاورد. او نیز آن را از اتاق الیشاماع منشی آورد و برای پادشاه و تمام مقامات دربار که حضور داشتند، خواند.<sup>22</sup> زمستان بود و پادشاه در کاخ زمستانی مقابل آتش نشسته بود.<sup>23</sup> وقتی «یهودی» چند ستون از آن را خواند، پادشاه آن قسمت را با چاقو برید و در آتش انداخت، و بتدریج که طومار خوانده می‌شد همین کار را ادامه داد تا تمام طومار را سوزاند.<sup>24</sup> او و اطرافیانش از شنیدن کلام خدا نترسیدند و غمگین نشدند،<sup>25</sup> و با اینکه الناتان، دلایا و جمریا به پادشاه التماس کردند که طومار را نسوزاند، ولی او توجهی ننمود.

<sup>26</sup> آنگاه پادشاه به شاهزاده یرحمیئیل و سرایا (پسر عزرنیل) و شلمیا (پسر عبیدیل) دستور داد که مرا و باروک را بازداشت کنند، ولی خداوند ما را پنهان کرده بود.

<sup>27</sup> پس از آنکه پادشاه طومار را سوزاند، خداوند به من فرمود که<sup>28</sup> طوماری دیگر تهیه کنم و همه سخنانی را که در طومار قبلی نوشته بودم، بر روی آن بنویسم،<sup>29</sup> و به پادشاه بگویم که خداوند چنین می‌فرماید: «تو آن طومار را سوزاندی، زیرا در آن نوشته شده بود که پادشاه بابل این مملکت را ویران خواهد کرد و هر چه را که در آن است از انسان و

### ارمیا در سیاهچال

38

اما شطیا (پسر متان)، جلبا (پسر فشور)، یوکل (پسر شلمیا) و فشور (پسر ملکیا) شنیدند که من به مردم چنین می‌گفتم: <sup>2</sup> «هر که در شهر بماند با شمشیر و قحط و بیماری خواهد مرد، ولی هر که تسلیم بابلی‌ها شود، زنده خواهد ماند. <sup>3</sup> خداوند فرموده که پادشاه بابل حتماً اورشلیم را تصرف خواهد کرد!» <sup>4</sup> پس آنها با شنیدن این سخنان، نزد پادشاه رفتند و گفتند: «استدعا می‌کنیم که دستور بفرمایی این شخص را اعدام کند، چون سخنانش روحیه مردم و این چند سرباز باقی‌مانده را تضعیف می‌کند. او یک خائن است.»

<sup>5</sup> صدقیای پادشاه موافقت کرد و گفت: «بسیار خوب، هر طور صلاح می‌دانید، عمل کنید. من نمی‌توانم برخلاف میل شما کاری بکنم!»

<sup>6</sup> پس آنها مرا از زندان بیرون آوردند و با طناب به داخل چاهی که متعلق به شاهزاده ملکیا بود، پایین فرستادند. آن چاه آب نداشت، ولی ته آن پر از گل و لای بود، و من در گل فرو رفتم.

<sup>7</sup> عبدملک حبشی که خواجه سرا و از مقامات مهم دربار بود، شنید که مرا به سیاهچال انداخته‌اند. پس با عجله خود را به دروازه بنیامین رساند، و به پادشاه که در آنجا مردم را به حضور می‌پذیرفت گفت: <sup>9</sup> «ای سرور من، افراد تو کار ظالمانه‌ای کرده‌اند که ارمیا را در چاه انداخته‌اند. او در آنجا از گرسنگی خواهد مرد، چون در شهر یک تکه نان هم پیدا نمی‌شود.»

<sup>10</sup> پس پادشاه به عبدملک دستور داد که سی نفر را با خود ببرد و مرا پیش از آنکه بمیرم از چاه بیرون بیاورد. <sup>11</sup> عبدملک بلافاصله همراه با این افراد به انبار کاخ رفت و از آنجا مقداری پارچه و لباسهای کهنه برداشت. سپس بر سر چاه آمد و آنها را برای من با طناب پایین فرستاد و <sup>12</sup> به من گفت: «این پارچه‌ها و لباس‌های کهنه را زیر بغلت بگذار تا وقتی تو را با طناب بالا می‌کشیم، اذیت نشوی!» وقتی من

چنان درهم بکوبید که فقط عده‌ای سرباز زخمی در چادرهایشان باقی بمانند، همانها افتان و خیزان بیرون خواهند آمد و شما را شکست خواهند داد و این شهر را به آتش خواهند کشید!»

### محبوس شدن ارمیا

<sup>11</sup> هنگامی که سپاه بابل از محاصره اورشلیم دست کشید تا با سپاه مصر وارد جنگ شود، <sup>12</sup> من از اورشلیم عازم سرزمین بنیامین شدم تا به ملکی که خریده بودم، سرکشی نمایم. <sup>13</sup> ولی بمحض اینکه به دروازه بنیامین رسیدم، رئیس نگهبانان مرا به اتهام جاسوسی برای بابلی‌ها دستگیر کرد. (این نگهبان، یرینا پسر شلمیا، نوه حننیا بود.)

<sup>14</sup> من گفتم که هرگز قصد خیانت و جاسوسی نداشته‌ام. ولی یرینا توجهی نکرد و مرا نزد مقامات شهر برد. <sup>15</sup> آنها بر من خشمگین شدند، مرا شلاق زدند و به سیاهچال زیرزمین خانه یونتان، منشی دربار، که آن را به زندان تبدیل کرده بودند، انداختند. من مدت زیادی در آنجا زندانی بودم. <sup>17</sup> سرانجام صدقیای پادشاه بدنبال من فرستاد و مرا به کاخ سلطنتی آورد و مخفیانه از من پرسید: «آیا به تازگی از طرف خداوند پیغامی داری؟» گفتم: «بله، دارم! خداوند فرموده که تو تسلیم پادشاه بابل خواهی شد!»

<sup>18</sup> آنگاه موضوع زندانی شدن خود را پیش کشیدم و از پادشاه پرسیدم: «مگر من چه کرده‌ام که مرا به زندان انداخته‌اید؟ جرم چیست؟ آیا من نسبت به تو یا به درباریان و یا به این مردم خطایی مرتکب شده‌ام؟ <sup>19</sup> آن انبیای شما کجا هستند که پیشگویی می‌کردند پادشاه بابل به سرزمین ما حمله نخواهد کرد؟ <sup>20</sup> ای پادشاه، تقاضا می‌کنم مرا به آن سیاهچال بازنگردان، چون یقیناً در آنجا جان خواهم داد.»

<sup>21</sup> پس صدقیای پادشاه دستور داد مرا به آن سیاهچال باز نگردانند، بلکه مرا در زندان قصر پادشاه نگهدارند و تا وقتی که نان در شهر پیدا می‌شود، هر روز مقداری نان تازه به من بدهند. بدین ترتیب من به زندان قصر پادشاه منتقل شدم.

نخواهی شد و در چنگ پادشاه بابل گرفتار خواهی گشت و این شهر در آتش خواهد سوخت!»

<sup>24</sup> صدقیا گفت: «مواظب باش کسی از گفتگوی ما اطلاع پیدا نکند تا خطری متوجه جانم نباشد!»  
<sup>25</sup> هنگامی که درباریان باخبر شوند که با تو صحبت کرده‌ام، تو را به مرگ تهدید خواهند نمود تا از موضوع گفتگوی ما آگاهی یابند؛<sup>26</sup> ولی به ایشان فقط بگو که به پادشاه التماس کردم که مرا به سیاهچال خانه یوناتان باز نگرداند، چون در آنجا خواهم مرد!»

<sup>27</sup> همانطور هم شد. طولی نکشید که تمام بزرگان، نزد من آمدند و پرسیدند که با پادشاه چه گفتگویی داشته‌ام. من نیز همانگونه که پادشاه گفته بود، به آنها جواب دادم. ایشان هم نتوانستند کار دیگری بکنند، زیرا کسی سخنان من و پادشاه را نشنیده بود.  
<sup>28</sup> به این ترتیب تا روزی که اورشلیم به دست بابلی‌ها افتاد، در زندان قصر پادشاه ماندم.

### سقوط اورشلیم

در ماه دهم از نهمین سال سلطنت صدقیا،  
**39** پادشاه یهودا، نبوکدنصر، پادشاه بابل، با تمام سپاه خود بار دیگر به اورشلیم حمله کرده، آن را محاصره نمود.<sup>2</sup> روز نهم ماه چهارم، از سال یازدهم سلطنت صدقیا، بابلی‌ها دیوار شهر را خراب کرده، به داخل رخنه نمودند و شهر را تصرف کردند. سپس تمام فرماندهان سپاه بابل داخل شهر شدند و پیروزمندانۀ کنار «دروازه وسطی» نشستند. در میان آنها نرجل شراصر، سمجربیو، سرسکیم و نرجل شراصر (مشاور پادشاه بابل)، به چشم می‌خوردند.

<sup>4</sup> وقتی صدقیا پادشاه و لشکریانش دیدند که شهر سقوط کرده، شبانه از دروازه‌ای که بین دو دیوار پشت باغ کاخ سلطنتی بود، فرار کردند و بسوی دره اردن رفتند. ولی بابلیها، پادشاه را تعقیب کردند و او را در دشت اریحا گرفتند و به حضور نبوکدنصر، پادشاه بابل آوردند. او در شهر ربله واقع در خاک حیات مستقر شده بود. در آنجا او حکم

حاضر شدم،<sup>13</sup> مرا بیرون کشیدند و به زندان قصر پادشاه بازگرداندند تا همانجا بمانم.

### گفتگوی مخفیانه صدقیا با ارمیا

<sup>4</sup> پس از مدتی، صدقیا پادشاه، بدنبال من فرستاد و مرا در محل دروازه سوم خانه خدا به حضور خود آورد و به من گفت: «از تو سؤالی دارم و می‌خواهم حقیقت را هر چه که هست، به من بگویی.»  
<sup>15</sup> گفتم: «اگر حقیقت را بگویم، مرا خواهی کشت و اگر تو را راهنمایی و نصیحت کنم، گوش نخواهی کرد.»

<sup>16</sup> پس صدقیا پادشاه در نهان برای من قسم خورد و گفت: «به خداوند زنده که به ما حیات بخشیده، سوگند که تو را نخواهم کشت و بدست کسانی که تشنه خونت هستند، نخواهم سپرد!»

<sup>17</sup> آنگاه به صدقیا گفتم: «خداوند، خدای قادر متعال، خدای اسرائیل فرموده که اگر تسلیم پادشاه بابل شوی، تو و خانواده‌ات زنده خواهید ماند و این شهر هم به آتش کشیده نخواهد شد؛<sup>18</sup> ولی اگر تسلیم نشوی، بابلی‌ها این شهر را تصرف کرده، به آتش خواهند کشید و تو نیز گرفتار خواهی شد!»

<sup>19</sup> پادشاه گفت: «من می‌ترسم تسلیم شوم، چون ممکن است بابلی‌ها مرا به دست یهودیان طرفدار خود، بسپارند. آنگاه معلوم نیست چه بلایی بر سرم خواهند آورد.»

<sup>20</sup> جواب دادم: «یقین بدان که تو را به آنها نخواهند سپرد. استدعا می‌کنم که از کلام خداوند اطاعت نمایی. این به نفع توست، چون کشته نخواهی شد.  
<sup>21</sup> اما اگر نخواهی تسلیم شوی، خداوند در رویا به من نشان داد<sup>22</sup> که تمام زنانی که در کاخ سلطنتی باقی مانده‌اند، به دست فرماندهان سپاه بابل خواهند افتاد. هنگامی که ایشان از کاخ بیرون برده می‌شوند، خواهند گفت: «دوستان نزدیک پادشاه به او خیانت کرده‌اند و در سختی‌ها او را بحال خود رها نموده‌اند!»<sup>23</sup> تمام زنان و فرزندان بدست بابلی‌ها خواهند افتاد و خود نیز موفق به فرار

### سکونت ارمیا نزد جدلیا

40

اسیران اورشلیم و یهودا که به بابل برده می‌شدند، در راه به راه‌رامه رسیدند. من نیز در میان ایشان بودم؛ ولی در آنجا نبوزرادران فرماندهٔ سپاه بابل زنجیرهای مرا گشود و آزادم کرد.  
 2 او مرا فرا خواند و گفت: «خداوند، خدای تو گفته بود که این سرزمین را ویران خواهد نمود؛<sup>3</sup> و اکنون او قول خود را عملی کرده است. تمام این بلایا بدین سبب است که شما نسبت به او گناه کرده‌اید و او را اطاعت ننموده‌اید.<sup>4</sup> حال، من زنجیرهایت را می‌گشایم و آزادت می‌کنم. اگر می‌خواهی با من به بابل بیایی، ترتیبی می‌دهم که از تو بخوبی مراقبت بعمل آید؛ ولی اگر نمی‌خواهی بیایی، اشکالی ندارد؛ تمام این سرزمین پیش روی توست، به هر جایی که دوست داری، برو.<sup>5</sup> اما اگر قصد داری بمانی، نزد جدلیا (پسر اخقیام، نوۀ شافان)، که پادشاه بابل او را حاکم یهودا ساخته است، برو و در میان بقیۀ قوم که جدلیا بر ایشان حکومت می‌کند، بمان. بهرحال، مختار هستی. در هر جا که می‌خواهی، ساکن شو!»

سپس مقداری خوراک و پول به من داد و مرا آزاد کرد.<sup>6</sup> پس به شهر مصفه نزد جدلیا آمدم و در میان بقیۀ قوم که در یهودا باقی مانده بودند، ساکن شدم.

### جدلیا، حاکم یهودا

7 در این میان، بعضی از سرداران لشکر و سربازانشان هنوز تسلیم بابلی‌ها نشده بودند و در صحرا بسر می‌پرند. ولی وقتی شنیدند که جدلیا از طرف پادشاه بابل، سرپرست بازماندگان و فقرای سرزمین شده است،<sup>8</sup> برای دیدن جدلیا به مصفه آمدند. این افراد عبارت بودند از: اسماعیل (پسر نتنیا)، یوحنان و یوناتان (پسران قاریح)، سرایا (پسر تنحومت)، پسران عیقای (اهل نطوفات)، یزنیا (پسر معکاتی)، و سربازان ایشان.<sup>9</sup> جدلیا آنها را مطمئن ساخته، گفت: «اگر تسلیم بابلی‌ها بشوید، در امن و امان خواهید ماند. همینجا بمانید، به پادشاه بابل خدمت کنید تا همه چیز به خیر و صلاحتان شود.<sup>10</sup> من در

مجازات صدقیا را صادر کرد.<sup>6</sup> پادشاه بابل دستور داد فرزندان صدقیا و مقامات یهودا را در برابر چشمان او اعدام کنند.<sup>7</sup> سپس امر کرد که چشمان صدقیا را از حلقه درآورند و او را با زنجیر ببندند و به بابل ببرند.

8 در این ضمن، بابلیها شهر و کاخ سلطنتی را به آتش کشیدند و دیوار شهر را خراب کردند.<sup>9</sup> به دستور نبوزرادران فرماندهٔ سپاه بابل، باقیماندهٔ جمعیت اورشلیم و تمام کسانی را که به او پناه آورده بودند، به بابل فرستادند؛<sup>10</sup> ولی فقیران را که چیزی نداشتند در سرزمین یهودا باقی گذاشتند و مزرعه و تاکستان به ایشان دادند.

### آزادی ارمیا

11 12 در ضمن نبوکدنصر به نبوزرادران دستور داده بود که مرا پیدا کند و سفارش کرده بود که از من بخوبی مواظبت نماید و هر چه می‌خواهم، در اختیارم بگذارد.<sup>13</sup> 14 پس نبوزرادران، فرماندهٔ سپاه بابل و نبوشزبان رئیس خواجهسرایان و نرجل شراصر، مشاور پادشاه و سایر مقامات طبق دستور پادشاه، سربازانی به زندان فرستادند تا مرا ببرند و به جدلیا (پسر اخقیام، نوۀ شافان) بسپارند تا مرا به خانهٔ خود ببرد. به این ترتیب من به میان قوم خود که در آن سرزمین باقی مانده بودند، بازگشتم.

### نظر لطف خدا نسبت به عبدملک

15 پیش از حملهٔ بابلی‌ها، زمانی که من هنوز در زندان بودم، خداوند این پیغام را به من داد:  
 16 «به سراغ عبدملک حبشی بفرست و به او بگو که خداوند قادر متعال، خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: «بلاهایی را که قبلاً گفته بودم، بزودی بر سر این شهر خواهم آورد، و تو نیز شاهد آن خواهی بود.<sup>17</sup> ولی تو را از مهلکه نجات خواهم داد و به دست کسانی که از ایشان می‌ترسی، کشته نخواهی شد.<sup>18</sup> به پاس ایمان و اعتمادی که نسبت به من داری، جاننت را حفظ می‌کنم و تو را در امان نگه خواهم داشت.»

<sup>4</sup>روز بعد، پیش از آنکه خبر این ماجرا پخش شود،  
<sup>5</sup>هشتاد نفر از شهرهای شکیم، شیلوه و سامره از  
 نزدیکی مصفه عبور می‌کردند و به رسم عزاداری، با  
 ریش تراشیده، لباس‌های دریده و صورت خراشیده، با  
 هدیه و بخور به خانه‌ی خداوند می‌رفتند.<sup>6</sup> اسماعیل در  
 حالیکه زارزار می‌گریست، برای استقبال آنها از شهر  
 بیرون رفت. وقتی به ایشان رسید، گفت: «بیایید و ببینید  
 چه بر سر جدلیا آمده است!»

<sup>7</sup>وقتی همه وارد شهر شدند، اسماعیل و همدستانش  
 آنها را نیز کشتند و جنازه‌هایشان را در گودال  
 انداختند.<sup>8</sup> ولی در آن گروه، ده نفر بودند که به  
 اسماعیل قول دادند که اگر آنها را نکشد، بروند و هر  
 چه گندم، جو، روغن و عسل پنهان کرده‌اند، برایش  
 بیاورند. پس آن ده نفر را نکشتند.<sup>9</sup> گودالی که  
 اسماعیل جنازه‌ی مقتولین را در آن انداخت همان  
 گودالی است که آسای پادشاه، به هنگام بنای برج و  
 باروی مصفه در زمان جنگ با یعشا، پادشاه اسرائیل،  
 حفر نموده بود.<sup>10</sup> در ضمن اسماعیل، دختران پادشاه  
 و بازماندگان قوم را که در مصفه بودند و نبوزرادان  
 فرمانده‌ی گارد پادشاه بابل، ایشان را به دست جدلیا  
 سپرده بود، اسیر کرد و همه را با خود برداشت و  
 بسوی سرزمین عمونی‌ها راه افتاد.

<sup>11</sup>ولی یوحانان (پسر قاریح) و سایر سرداران لشکر  
 وقتی از جنایت اسماعیل آگاهی یافتند،<sup>12</sup> با تمام نفرات  
 خود به تعقیب او پرداختند تا او را بکشند. آنها در  
 نزدیکی برکه‌ی بزرگ واقع در جبعون به او رسیدند.  
<sup>13</sup><sup>14</sup> اشخاصی که در اسارت اسماعیل بودند، وقتی  
 یوحانان و همراهان او را دیدند، از خوشحالی فریاد  
 برآوردند و بسوی آنها دویدند.

<sup>15</sup>در این گیرودار اسماعیل با هشت نفر از همدستانش  
 موفق شد به سرزمین عمونی‌ها بگریزد.  
<sup>16</sup><sup>17</sup><sup>18</sup> یوحانان و افرادش بلافاصله همه‌ی سربازان،  
 زنان، بچه‌ها و خواج‌سرایانی را که نجات داده  
 بودند، برداشتند و از آن محل به دهکده‌ی جیروت که‌م  
 در نزدیکی بیت لحم رفتند، تا از آنجا از ترس بابلی‌ها به  
 مصر بگریزند، زیرا جدلیا، فرماندار پادشاه بابل، به  
 دست اسماعیل کشته شده بود.

مصفه می‌مانم تا به بابلی‌ها که برای رسیدگی به امور  
 این سرزمین می‌آیند، پاسخگو باشم؛ ولی شما در هر  
 شهری که می‌خواهید، می‌توانید ساکن شوید و زمین را  
 آباد کنید و به جمع‌آوری و ذخیره کردن میوه، شراب و  
 روغن مشغول شوید.»

<sup>11</sup>یهودیانی نیز که به مواب، عمون، ادم و  
 آبادی‌های اطراف گریخته بودند، شنیدند که هنوز  
 عده‌ای در یهودا باقی مانده‌اند و جدلیا فرماندار  
 سرزمین شده است.<sup>12</sup> بنابراین از تمام این  
 سرزمین‌ها به یهودا بازگشتند و در مصفه نزد جدلیا  
 سکونت گزیدند و به کشت و زرع پرداختند و  
 محصول فراوان جمع کردند.

### ماجرای قتل جدلیا

<sup>13</sup><sup>14</sup> پس از مدتی، یوحانان (پسر قاریح) و سایر  
 سرداران لشکر که تسلیم بابلی‌ها نشده بودند، به  
 مصفه آمدند و به جدلیا اطلاع دادند که بعلیس،  
 پادشاه عمونی‌ها، اسماعیل (پسر نتتیا) را مأمور  
 کرده تا او را بکشد. ولی جدلیا گفته‌ی آنها را باور  
 نکرد.<sup>15</sup> یوحانان محرمانه به جدلیا گفت: «اجازه بده  
 که بروم و اسماعیل را بکشم. هیچکس هم از ماجرا  
 باخبر نخواهد شد. چرا بگذاریم او تو را بکشد؟ هیچ  
 فکر کرده‌ای در آن صورت بر سر یهودیانی که به  
 اینجا بازگشته‌اند، چه خواهد آمد؟ همه پراکنده  
 خواهند شد و از بین خواهند رفت.»

<sup>16</sup> ولی جدلیا گفت: «من به تو اجازه نمی‌دهم چنین  
 کاری بکنی؛ آنچه درباره‌ی اسماعیل می‌گویی حقیقت  
 ندارد.»

اما در ماه هفتم، اسماعیل (پسر نتتیا، نوه‌  
 41 الیشاماح) که از خاندان سلطنتی و یکی از  
 مقامات بلند پایه پادشاه بود، به همراه ده نفر به مصفه  
 نزد جدلیا آمد. هنگامی که با هم غذا می‌خوردند،  
<sup>2</sup> تنگهان اسماعیل و همراهانش، شمشیرهایشان را  
 کشیدند و بر جدلیا حمله‌ور شده، او را کشتند.<sup>3</sup> سپس  
 بیرون رفتند و تمام سربازان یهودی و بابلی را که در  
 مصفه با جدلیا بودند، قتل عام کردند.

14:13 «ولی اگر خداوند را اطاعت نکنید و نخواهید در این سرزمین بمانید، و برای رفتن به مصر بافتاری نمایید، به این امید که بتوانید در آنجا از جنگ، گرسنگی و ترس و هراس در امان باشید،<sup>15</sup> در این صورت، ای بازماندگان یهودا، خداوند قادر متعال، خدای اسرائیل به شما چنین می‌فرماید: «اگر اصرار دارید که به مصر بروید،<sup>16</sup> جنگ و قحطی‌ای که از آن می‌ترسید، در آنجا دامنگیرتان خواهد شد و در همتا از بین خواهید رفت.<sup>17</sup> این سرنوشت کسانی است که اصرار دارند به مصر بروند و در آنجا بمانند؛ بلی، شما همگی در اثر جنگ، گرسنگی و بیماری خواهید مرد و هیچیک از شما از بلایی که در آنجا بر سرتان خواهم آورد، جان سالم بدر نخواهد برد.<sup>18</sup> همانگونه که آتش خشم و غضب من بر سر اهالی اورشلیم ریخت، بمحض اینکه وارد مصر شوید، بر سر شما نیز خواهد ریخت. شما مورد نفرت و انزجار قرار خواهید گرفت و به شما نفرین و ناسزا خواهند گفت و دیگر هرگز وطنتان را نخواهید دید.»<sup>19</sup> در پایان گفتیم: «خداوند به شما گفته است که به مصر نروید و من هم هشدار لازم را به شما دادم.<sup>20</sup> پس بدانید که اگر به مصر بروید اشتباه بزرگی مرتکب می‌شوید. شما از من خواستید تا برایتان دعا کنم و گفتید که هر چه خداوند بگوید اطاعت خواهید کرد.<sup>21</sup> امروز آنچه خداوند فرمود، کلمه به کلمه به شما گفته‌ام، ولی شما اطاعت نمی‌کنید.<sup>22</sup> حال که اصرار دارید به مصر بروید، یقین بدانید که در آنجا در اثر جنگ و قحطی و بیماری خواهید مرد.»

#### ارمیا را به مصر می‌راند

43 وقتی پیغام خداوند را بطور کامل به آنها اعلام نمودم،<sup>32</sup> عزریا (پسر هوشعیا) و یوحانان (پسر قاریح) و سایر اشخاص خودپسند گفتند: «تو دروغ می‌گویی! خداوند، خدای ما به تو نگفته است که ما به مصر نرویم! باروک (پسر نیریا) برضد ما توطئه چیده و به تو گفته است که این مطالب را بگویی تا ما اینجا بمانیم و بابلی‌ها ما را بکشند یا مثل برده به بابل ببرند.»

#### درخواست دعای مردم از ارمیا

42 آنگاه یوحانان و عزریا\* (پسر هوشعیا) و سایر سرداران لشکر و تمام مردم، از کوچک تا بزرگ، نزد من آمدند<sup>2</sup> و گفتند: «التماس می‌کنیم برای ما دعا کن، چون همانگونه که می‌بینی، از آن قوم بزرگ فقط عده کمی باقی مانده‌ایم.<sup>3</sup> خداوند، خدای خودت درخواست نما تا به ما نشان دهد چه کنیم و به کجا برویم.»<sup>4</sup> جواب دادم: «بسیار خوب، من طبق درخواست شما، به حضور خداوند، خدای شما دعا خواهم کرد و هر چه بفرماید، به شما خواهم گفت و چیزی را پنهان نخواهم نمود!»<sup>5</sup> آنها گفتند: «لعنت خداوند بر ما اگر هر چه او بگوید، اطاعت نکنیم،<sup>6</sup> چه طبق دلخواه ما باشد، چه نباشد! ما خداوند، خدای خود را که تو را به حضور او می‌فرستیم، اطاعت خواهیم نمود، زیرا اگر مطیع دستورات او باشیم، همه چیز برای ما به خیر و خوبی تمام خواهد شد.»

#### پاسخ خدا به دعای ارمیا

7 ده روز بعد، خداوند به دعای من جواب داد.<sup>8</sup> من نیز یوحانان و سایر سرداران لشکر و تمام قوم را از بزرگ تا کوچک فرا خواندم<sup>9</sup> و به ایشان گفتم: «درخواست شما را به درگاه خداوند، خدای اسرائیل بردم و او در پاسخ، چنین فرمود:<sup>10</sup> «در این سرزمین بمانید. اگر بمانید، شما را استوار و برقرار خواهم ساخت و دیگر شما را منهدم و پراکنده نخواهم کرد، چون از بلایی که بر سرتان آوردم، بسیار غمگین شده‌ام.<sup>11</sup> دیگر از پادشاه بابل نترسید، چون من با شما هستم تا شما را نجات دهم و از دست او برهانم.<sup>12</sup> من از روی رحمت خود، کاری خواهم کرد که او بر شما نظر لطف داشته باشد و اجازه دهد که در سرزمین خود باقی بمانید.»

\* در برخی نسخه‌ها بجای «عزریا»، «زینا» آمده است.



زندگی می‌کردند، یعنی در شهرهای مجدل، تحفحیس، ممفیس، و آتاهی که در سراسر جنوب مصر ساکن بودند، به من چنین فرمود:

«شما دیدید که من با اورشلیم و سایر شهرهای یهودا چه کردم! حتی امروز هم ویران و خالی از سکنه هستند،<sup>3</sup> چون ساکنین آنها خدایان بیگانه‌ای را می‌پرستیدند که نه خودشان می‌شناختند و نه اجدادشان، و با این شرارتها خشم مرا شعلهور ساختند.<sup>4</sup> با اینکه من همواره خدمتگزاران خود، انبیاء را می‌فرستادم تا ایشان را از این کارهای نفرت‌انگیز منع کنند، ولی آنها گوش نمی‌دادند و از گناهان خود دست نمی‌کشیدند، بلکه به پرستش بتها ادامه می‌دادند.<sup>5</sup> به همین جهت، خشم و غضب من همانند آتش بر شهرهای یهودا و کوچه‌های اورشلیم فرود آمد و همانطور که امروز می‌بینید، همه جا را ویران ساخته است.

<sup>7</sup> «پس حال چرا تیشه به ریشه خود می‌زنید؟ چرا کاری می‌کنید که همگی از مرد و زن، طفل و نوزاد، از بین بروید، و کسی از شما باقی نماند؟<sup>8</sup> چون شما در مصر با پرستیدن بتها و سوزاندن بخور برای آنها، آتش خشم و غضب مرا شعلهور می‌سازید، و با این کارها مرا وادار می‌کنید که شما را بکلی نابود کنم و مورد لعنت و نفرت همه قومهای روی زمین قرار دهم.<sup>9</sup> آیا گناهان پدران خود را فراموش کرده‌اید؟ آیا گناهانی را که پادشاهان و ملکه‌هایتان، خود شما و زنانتان در یهودا و اورشلیم مرتکب شده‌اید، از یاد برده‌اید؟<sup>10</sup> حتی تا این لحظه نیز، هیچکس از کرده خود پشیمان نشده و هیچکس نخواستۀ نزد من باز گردد و از دستوراتی که به شما و پدران شما داده‌ام، پیروی نماید.

<sup>11</sup> «از این رو من، خداوند قادر متعال، خدای اسرائیل اراده کرده‌ام همه شما را نابود کنم،<sup>12</sup> و باقیمانده مردم یهودا را نیز که تصمیم دارند مانند شما به مصر بپایند، از بین ببرم. در اینجا آنها خوار و ذلیل، ملعون و منفور خواهند گردید و در اثر جنگ و قحطی همه از خرد و بزرگ هلاک خواهند شد.

<sup>4</sup> پس یوحانان و سرداران لشکر و سایر مردم نخواستند دستور خداوند را اطاعت کنند و در یهودا بمانند. <sup>5</sup> همه ایشان، حتی تمام کسانی که به سرزمین‌های نزدیک فرار کرده و بعد بازگشته بودند، با یوحانان و سرداران لشکر عازم مصر شدند. <sup>6</sup> در این گروه، مردان، زنان، کودکان و نیز دختران پادشاه و تمام کسانی که نیوزادان، فرمانده سپاه بابل، به دست جدلیا سپرده بود، دیده می‌شدند؛ ایشان حتی من و باروک را به زور با خود بردند. <sup>7</sup> به این ترتیب به مصر رسیدیم و وارد شهر تحفحیس شدیم. به این ترتیب آنها از دستور خداوند سرپیچی کردند.

<sup>8</sup> انگاه در تحفحیس بار دیگر خداوند با من سخن گفت و فرمود:

<sup>9</sup> «مردان یهودا را جمع کن و در برابر چشمان ایشان، سنگهای بزرگی بگیر و در سنگفرش محوطه مشرف بر دروازه قصر پادشاه مصر در تحفحیس پنهان کن،<sup>10</sup> و به مردان یهودا بگو که من خداوند قادر متعال، خدای اسرائیل بنده خود، نبوکدنصر، پادشاه بابل را به مصر خواهم آورد، و او تخت سلطنت خود را روی همین سنگهایی که در اینجا پنهان شده‌اند، برقرار خواهد ساخت و سایبان شاهانه‌اش را روی آنها برخواهد افراشت.<sup>11</sup> او مملکت مصر را ویران خواهد ساخت و آتانی را که محکوم به مرگند، خواهد کشت، آتانی را که محکوم به تبعیدند، به اسیری خواهد برد و آتانی را که باید با شمشیر کشته شوند، از دم شمشیر خواهد گزاند.<sup>12</sup> همچنین بتخانه‌های مصر را به آتش خواهد کشید، و بتها را با خواهد سوزاند و یا با خود به غنیمت خواهد برد. همانگونه که چوپان ککهای لباس خود را یک به یک برمی‌چیند، نبوکدنصر هم مصر را تمام غارت خواهد کرد و پیروزمندانۀ آنجا را ترک خواهد گفت.<sup>13</sup> او بتهای شهر بیت‌شمس را خواهد شکست و بتخانه‌های مصر را خواهد سوزاند.»

#### کلام خدا برای یهودیان متواری به مصر

خداوند قادر متعال، خدای بنی‌اسرائیل درباره تمام یهودیانی که در شمال مصر

می‌سوزانیدید و نسبت به خداوند گناه می‌کردید و نمی‌خواستید او را اطاعت کنید.»

<sup>24</sup>سخنان خود را خطاب به قوم مخصوصاً به زنان، ادامه دادم و توجه آنها را به کلام خداوند جلب کرده، گفتم که <sup>25</sup>خداوند قادر متعال، خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: «شما و زنانان گفته‌اید که هرگز از پیروی و پرستش ملکه آسمان دست نخواهید کشید و این را با اعمال و رفتارتان ثابت کرده‌اید. بسیار خوب، پس به قول و قرار و نذران وفا کنید! <sup>26</sup>ولی ای اهالی یهودا که در مصر ساکن هستید، به آنچه می‌گویم، گوش کنید! من به نام پر شکوه خود قسم خورده‌ام که از این پس هرگز به دعای شما توجهی نکنم و به درخواست کمک شما اعتنایی ننمایم. <sup>27</sup>من همیشه مراقب شما خواهم بود، اما نه برای خوبی کردن! ترتیبی خواهم داد که بدی و بلا بر سرتان نازل شود و در اثر جنگ و قحطی نابود شوید و از بین بروید.

<sup>28</sup>«فقط عده کمی از مرگ رهایی یافته، از مصر به یهودا مراجعت خواهند کرد. آنگاه آنانی که زنده مانده باشند، خواهند دانست چه کسی راست می‌گوید من یا آنها! <sup>29</sup>و برای اینکه به شما ثابت شود که همینجا در مصر شما را مجازات خواهم کرد و بر شما بلا نازل خواهم نمود، این علامت را به شما می‌دهم: <sup>30</sup>حفرع، پادشاه مصر را بدست دشمنانش که به خونش تشنه‌اند خواهم سپرد، همانگونه که صدقیاء، پادشاه یهودا را تحویل نبوکدنصر پادشاه بابل دادم.»

### و عده خدا به باروک

در سال چهارم سلطنت یهوایقم پادشاه (پسر 45 یوشیا)، باروک تمام سخنان خدا را که به او گفته بودم، بر طوماری نوشت. پس از آن، این پیغام را از جانب خداوند، خدای بنی‌اسرائیل به او دادم: <sup>3</sup>«ای باروک تو گفته‌ای: "وای بر من! خداوند غمها و دردهای مرا افزوده است. از آه و ناله خسته شده‌ام و یک دم آرام ندارم." ولی ای باروک، بدان که من هر چه ساختم، منهدم خواهم نمود، و هر چه کاشته‌ام، ریشه کن خواهم کرد. بلی، این کار را با این

<sup>13</sup>«همانگونه که ایشان را در اورشلیم با جنگ، قحطی و مرض مجازات کردم، در مصر نیز همانطور مجازات خواهم نمود. <sup>14</sup>از اهالی یهودا که در مصر سکونت گزیده‌اند، کسی زنده باقی نخواهد ماند؛ بجز چند فراری، هیچیک از آنها نخواهند توانست به یهودا باز گردند به جایی که اینقدر مشتاقش هستند!»

<sup>15</sup>آنگاه تمام مردانی که می‌دانستند همسرانشان برای بتها بخور می‌سوزانند، و زنان حاضر در آنجا و گروه بزرگی از یهودیان ساکن جنوب مصر، چنین جواب دادند:

<sup>16</sup>«ما به دروغهای تو که ادعا می‌کنی پیغام خداوند است، گوش نخواهیم داد! <sup>17</sup>ما هر چه دوست داشته باشیم، خواهیم کرد. برای ملکه آسمان بخور خواهیم سوزاند و برایش قربانی خواهیم کرد، همانگونه که خود و اجدادمان، پادشاهان و بزرگانمان، قبلاً در شهرهای یهودا و در کوچه‌های اورشلیم این کار را انجام می‌دادیم. در آن زمان خوراک به اندازه کافی داشتیم، خوشبخت بودیم و دچار هیچ بلایی نمی‌شدیم! <sup>18</sup>ولی از روزی که از بخور سوزاندن و پرستش ملکه آسمان دست کشیدیم، بدبخت شده‌ایم و در اثر جنگ و قحطی از بین می‌رویم.»

<sup>19</sup>زنان نیز چنین گفتند: «آیا خیال می‌کنی ما بدون اطلاع و کمک شوهرانمان ملکه آسمان را می‌پرستیدیم و هدایای نوشیدنی، تقدیم می‌کردیم و برای او نانهای شیرینی با تصویر خودش می‌پختیم؟»

<sup>20</sup>پس به تمام مردان و زنانی که این جواب را به من دادند، گفتم:

<sup>21</sup>«آیا تصور می‌کنید خداوند نمی‌دانست که شما و اجدادتان، پادشاهان و بزرگانتان، و تمام مردم در شهرهای یهودا و کوچه‌های اورشلیم، برای بتها بخور می‌سوزانید؟ بلی، او می‌دانست، <sup>22</sup>ولی چون دیگر نمی‌توانست بیش از این کارهای زشت شما را تحمل کند، سرزمینتان را ویران و ملعون کرد، بطوری که تا به امروز خالی از سکنه مانده است. <sup>23</sup>به این دلیل تمام این بلاها بر سر شما آمده که برای بتها بخور

مصر برای تهیه دارو به جلعاد بروید! ولی برای زخمهای شما علاجی نیست. اگر چه داروهای بسیار مصرف نمایید، اما شفا نخواهید یافت.<sup>12</sup> سوایاتان به گوش همه رسیده و فریاد ناامیدی و شکست شما دنیا را پر کرده است. سربازان دلیر شما در میدان جنگ می‌لغزند و روی هم می‌افتند.»

### آمدن نبوکدنصر

<sup>13</sup> اسپس خداوند درباره آمدن نبوکدنصر، پادشاه بابل و حمله او به مصر، این پیغام را به من داد:  
<sup>14</sup> «این خبر را در همه شهرهای مصر اعلام کنید؛ در شهرهای مجدل، ممفیس و تحفحیس آن را به گوش همه برسانید: برخیزید و آماده جنگ شوید، چون شمشیر هلاکت، همه اطرافیان شما را نابود کرده است! <sup>15</sup> چرا جنگجویان شما می‌افتند و بر نمی‌خیزند؟ چون خداوند آنها را بر زمین کوبیده است. <sup>16</sup> بسیاری از آنها می‌لغزند و دسته‌دسته روی هم می‌افتند. آنگاه سربازان مزدور که اهل سرزمین‌های دیگر هستند، خواهند گفت: «بیایید به زندگاه خویش و نزد قوم خود برگردیم تا از کشتاری که در اینجاست، در امان باشیم!»  
<sup>17</sup> «نام جدیدی به پادشاه مصر بدهید؛ او را «طبل توخالی» بنامید؛ چون سروصدایش زیاد است، ولی کاری از دستش بر نمی‌آید. <sup>18</sup> من، خداوند قادر متعال که پادشاه همه جهان هستم، به حیات خود قسم می‌خورم که شخصی نیرومند بر مصر هجوم خواهد آورد؛ او مانند کوه تابور که بلندتر از کوه‌های دیگر است و مانند کوه کرمل که در کنار دریا سر به آسمان برکشیده، خواهد بود! <sup>19</sup> ای مردم مصر، اسباب خود را آماده کنید و برای تبعید مهیا شوید، چون شهر ممفیس بکلی ویران خواهد شد و موجود زنده‌ای در آن باقی نخواهد ماند. <sup>20</sup> مصر مانند یک ماده گوساله زیباست؛ ولی یک خرمگس او را فراری خواهد داد، خرمگسی که از شمال خواهد آمد! حتی سربازان مزدور مصر نیز مانند گوساله‌های وحشت زده پا به فرار خواهند گذاشت، زیرا روز مصیبت و زمان مجازات ایشان فرا

سرزمین خواهم نمود! کپس آیا تو در چنین وضعی، برای خونت چیزهای بزرگ آرزو می‌کنی؟ این کار را نکن! با اینحال، اگر چه بر سر این مردم بلاهای بسیار بیورم، ولی به پاس زحمتت، هر جا بروی جانت را حفظ خواهم کرد!»

### کلام خدا درباره مصر

46 خداوند درباره قومی مختلف با من سخن گفت. <sup>2</sup> تخستین قوم، مصر بود. در سال چهارم سلطنت یهوایم (پسر یوشیا)، پادشاه یهودا، هنگامی که سپاه نکو، پادشاه مصر، در نبرد کرکمیش در کنار رود فرات از نبوکدنصر، پادشاه بابل شکست خورد، خداوند درباره مصریان چنین فرمود:  
<sup>3</sup> «سرداران مصری به سربازان دستور می‌دهند که سپرها را بردارند و به میدان جنگ هجوم برند! <sup>4</sup> اسبها را زین کنند و سوار شوند. کلامخود بر سر بگذارند، نیزه‌ها را تیز کنند و زره بپوشند. <sup>5</sup> اما چه می‌بینم؟ لشکریان مصر از ترس درحال فرار هستند! قوی‌ترین سربازان بی‌آنکه به پشت سر نگاه کنند، پا به فرار گذاشته‌اند! بلی، ترس و وحشت از هر سو بر آنان هجوم آورده است! <sup>6</sup> که قوی‌ترین رزمندگانشان و نه سریع‌ترین آنها، هیچیک جان سالم بدر نخواهند برد. در شمال، کنار رود فرات، همه می‌لغزند و می‌افتند.  
<sup>7</sup> «این کدام سپاه نیرومندی است که به پیش می‌رود و همچون رود نیل که به هنگام طغیان، بالا می‌آید، زمین‌های اطراف را فرا می‌گیرد؟ <sup>8</sup> این لشکر مصر است که با تکبر ادعا می‌کند که مثل طغیان نیل، دنیا را خواهد گرفت و دشمنان را نابود خواهد کرد.  
<sup>9</sup> پس ای اسبان و عرابه‌ها و سربازان مصر بیایید! ای اهالی سودان و لیبی که سپرداران لشکر مصر هستید، ای لودیان که کماندانش می‌باشید، به پیش بیایید! <sup>10</sup> چون امروز، روز خداوند، خدای قادر متعال است! روزی است که خداوند از دشمنانش انتقام می‌گیرد. شمشیر او آنقدر می‌کشد تا سیر شده، از خون شما مست گردد. امروز خداوند در سرزمین شمال، نزد رود فرات قربانی می‌گیرد. <sup>11</sup> ای مردم

عرب‌ها و چرخ‌های آن به گوش می‌رسد! پدران می‌گیرند، بی‌آنکه به فکر فرزندان درمآند خود باشند! <sup>4</sup> چون زمان نابودی تمام فلسطینیان و همدستانشان در صور و صیدون فرا رسیده است. من، خداوند، آنانی را که از جزیرهٔ کریت آمده‌اند، یعنی فلسطینی‌ها را از بین خواهم برد. شهرهای غزه و اشقلون با خاک یکسان خواهند شد. ای بازماندگان فلسطینی که در وادی زندگی می‌کنید، تا به کی عزاداری خواهید کرد؟

<sup>6</sup> «مردم فریاد برآورده خواهند گفت: «ای شمشیر خلودن، کی آرام خواهی گرفت؟ به غلاف خود برگرد و آرام بگیر و استراحت کن!» <sup>7</sup> ولی چطور می‌تواند آرام گیرد، در حالیکه من او را مأمور کرده‌ام تا شهر اشقلون و شهرهای ساحلی را از بین ببرد.»

### کلام خدا دربارهٔ مواب

خداوند قادر متعال، خدای اسرائیل، دربارهٔ

48

مواب چنین می‌فرماید:

«وای به حال شهر نبو، زیرا خراب خواهد شد. قریه تا بم و قلعه‌هایش ویران و تسخیر شده، مردمش رسوا خواهند گشت. <sup>2</sup> عظمت و شکوه مواب از بین خواهد رفت. مردم شهر حبشون برای خرابی آن نقشه‌ها کشیده‌اند. می‌گویند: «بیا بید ریشهٔ این قوم را از بیخ و بن برکنیم.» شهر مدمین در سکوت و خاموشی فرو خواهد رفت، چون دشمن، ساکنانش را تارومار خواهد کرد. مردم حورونایم فریاد خواهند زد: «نابودی، شکست بزرگ! مواب از بین رفت!» کودکان نیز ناله سر خواهند داد. تفراریان، گریه‌کنان از تپه‌های لوحیت بالا خواهند رفت و در سرازیری حورونایم فریاد شکست سر داده، خواهند گفت: <sup>6</sup> «برای حفظ جانمان فرار کنید. در بیابانها پنهان شوید!» <sup>7</sup> ای مواب چون به ثروت و توانایی خود تکیه کردی، پس هلاک خواهی شد، و خدایت، کموش نیز با کاهنان و بزرگانش به سرزمین‌های دور تبعید خواهند گردید!

<sup>8</sup> «تمام روستاها و شهرها، چه در دشت باشند چه در دره، همگی خراب خواهند شد، چون من، خداوند، این

رسیده است. <sup>22</sup> تا نزدیک شدن سپاهیان دشمن، مصر مانند مار، صغیر زنان خزیده، خواهد گریخت. آنها تیشه به ریشهٔ مردم مصر خواهند زد، همانطور که چوب برها درختان را می‌برند و جنگل انبوه را صاف می‌کنند. زیرا لشکر دشمن مانند دستهٔ ملخها بی‌شمارند. <sup>24</sup> مردم مصر با سرافکندگی مغلوب این قوم شمالی خواهند شد.»

<sup>25</sup> خداوند قادر متعال، خدای اسرائیل می‌فرماید: «من بت آمون، خدای شهر تبس و بت‌های دیگر مصر را نابود خواهم کرد. پادشاه و تمام کسانی را نیز که به او امید بسته‌اند، مکافات خواهم رساند، <sup>26</sup> و ایشان را به دست کسانی که تشنهٔ خونشان هستند تسلیم خواهم نمود، یعنی بدست نبوکدنصر، پادشاه بابل و سپاه او. ولی بعد از این دوره، سرزمین مصر مجدداً آباد خواهد شد و مردم در آن زندگی خواهند کرد.»

<sup>27</sup> «ولی ای فرزندان بندهٔ من یعقوب، نترسید؛ ای بنی‌اسرائیل، هراس به خود راه ندهید! من شما و فرزندان‌تان را از نقاط دور دست و از سرزمین تبعید، به وطن‌تان باز خواهم گرداند و شما در امنیت و آسایش زندگی خواهید کرد و دیگر کسی باعث ترس شما نخواهد شد. <sup>28</sup> ای فرزندان بندهٔ من یعقوب، نترسید! چون من با شما هستم؛ حتی اگر قوم‌هایی را که شما را در میانشان پراکنده کردم، بکلی تارومار کنم، ولی شما را از بین نخواهم برد؛ البته شما را هرگز بی‌سزا نخواهم گذارد؛ بلی، شما را یقیناً تنبیه خواهم نمود، ولی منصفانه و عادلانه.»

### کلام خدا دربارهٔ فلسطینیان

47 پیش از آنکه سپاه مصر، شهر فلسطینی غزه را تصرف کند، خداوند این پیغام را دربارهٔ فلسطینیان به من داد:

«نگرید! از سوی شمال سیلی می‌آید، مانند رودی که طغیان کرده باشد! سیل می‌آید تا سرزمین فلسطینیان و هر چه در آن است، و شهرها و مردمشان را از میان ببرد. مردم و ساکنین آنجا از ترس و وحشت، فریاد خواهند زد و گریه و زاری خواهند نمود، <sup>3</sup> زیرا صدای سم اسبها و خروش

<sup>21</sup> «تمام شهرهای واقع در فلات نیز مجازات و خراب شده‌اند، یعنی شهرهای حولون، یهصه، میفاعت، <sup>22</sup>دیبون، نبو، بیت‌دلتایم، <sup>23</sup>قریه تایم، بیت‌جامول، بیت‌معون، <sup>24</sup>قزیوت، بصره، و تمام شهرهای دور و نزدیک سرزمین موآب.

<sup>25</sup> «قدرت موآب در هم شکسته است، شاخه‌ایش بریده شده و بازوهایش شکسته است. <sup>26</sup>بگذارید موآب مثل یک مست، تلو تلو بخورد و بیفتد، چون از فرمان خداوند سرپیچی کرده است. او در قی خود می‌غلطد، بطوری که همه به او می‌خندند. <sup>27</sup>ای موآب، بیادآور چگونه بنی‌اسرائیل را مسخره می‌کردی. با او چنان رفتار می‌کردی که گویی به همراه دزدان دستگیر شده است!

<sup>28</sup> «ای اهالی موآب، از شهرهای خود فرار کنید و مثل فاخته‌ها که در شکاف صخره‌ها آشیانه می‌سازند، در غارها ساکن شوید. <sup>29</sup>غرور موآب را همه شنیده‌اند؛ همه از تکبر، نخوت و دل مغرور او باخیرند. <sup>30</sup>من، خداوند، از ادعاهای گستاخانه و پوچ او آگاهم؛ و می‌دانم کاری از دستش برنمی‌آید. <sup>31</sup>از این رو برای موآب گریاتم و برای اهالی قیرحارس دلم می‌سوزد. <sup>32</sup>بیشتر از آنچه برای مردم یعزیر گریستم، برای مردم سیمه خواهم گریست. شهر سیمه، مانند درخت موئی بود که شاخه‌هایش تا دریای مرده و تایعزیر می‌رسید؛ ولی اکنون میوه‌ها و انگورهایش را غارتگران از بین برده‌اند. <sup>33</sup>شادی و خرمی از سرزمین حاصلخیز موآب رخت بر بسته است؛ از چرخش‌ها دیگر شراب بیرون نمی‌آید و کسی انگورها را با فریاد شادی نمی‌افشرد. فریادهایی به گوش می‌رسد، ولی نه فریاد شادی. <sup>34</sup>تاله‌ها و فریادهای دلخراش در همه جا شنیده می‌شود از حشبون تا العاله و یاهص، و از صوغر تا حورونایم و عجلت شلیشیا. حتی چراگاه‌های سرسبز نمیرم نیز خشک شده است.

<sup>35</sup> «من در موآب تمام کسانی را که در بکنده‌ها برای تنها قربانی می‌کنند و برای خدایان بخور می‌سوزانند، از بین خواهم برد. <sup>36</sup>دلم برای موآب و قیرحارس به فغان آمده، چون تمام دارایی‌شان از

را گفته‌ام. <sup>9</sup>کاش موآب بال می‌داشت و می‌توانست پرواز کند و بگریزد، چون شهرهای خراب خواهد شد و کسی در آنها باقی نخواهد ماند. <sup>10</sup>ملعون باد کسی که شمشیرش را با خون تو سرخ نکند! ملعون باد کسی که کاری را که خداوند به او سپرده، به سستی انجام دهد!

<sup>11</sup> «موآب از ابتدای تاریخ خود تاکنون، در امنیت و به دور از جنگ و جدال بسر برده و هرگز به تبعید نرفته است. موآب همچون شراب دست نخورده‌ای است که از کوزه‌ای به کوزه‌ای دیگر ریخته نشده و به همین دلیل طعم و بوی آن تغییر نکرده است. <sup>12</sup>ولی بزودی زمانی فرا خواهد رسید که من افرادی را بسراغش خواهم فرستاد تا کوزه‌هایش را بر زمین، خالی کنند و بشکنند! <sup>13</sup>سرانجام، موآب از وجود خدای خود کموش خجل خواهد شد، همانطور که بنی‌اسرائیل در بیت‌نیل از گوساله طلایی خود شرمسار شد.

<sup>14</sup> «چگونه می‌توانید به خود ببالید و بگویید: "ما همگی شجاع و جنگ آزموده هستیم؟" <sup>15</sup>حال آنکه موآب ویران خواهد شد و بهترین جوانانش به قتل خواهند رسید. من که پادشاه جهان هستم و نام خداوند قادر متعال می‌باشد، این را گفته‌ام. <sup>16</sup>بلا و مصیبت بزودی بر موآب نازل خواهد شد.

<sup>17</sup> «ای تمام قومهای مجاور موآب، ای همه کسانی که با شهرت و آوازه او آشنائید، برای او ماتم بگیرید! ببینید قدرت و عظمت او چگونه در هم شکسته است! <sup>18</sup>ای اهالی دیبون، از شکوه و جلالتان به زیر بیایید و به خاک سیاه بنشینید، چون کسانی که موآب را ویران می‌کنند، دیبون را نیز ویران خواهند کرد و تمام برج و باروهایش را خراب خواهند نمود. <sup>19</sup>ای اهالی عروعر، بر سر راه بایستید و تماشا کنید و از فراریان و بازماندگان موآب بپرسید که چه اتفاقی افتاده است. <sup>20</sup>آنها جواب خواهند داد: "موآب به دست دشمن افتاده است. گریه و فریاد سر دهید و در کناره‌های رود ارنون اعلام کنید که موآب ویران شده است."

این شهرها کافی نمی‌باشد؟ آیا کسی نیست که از این شهرها دفاع کند؟<sup>37</sup> بنابراین روزی خواهد رسید که شما را برای این کار، مجازات خواهم کرد و پایتخت شما، ربه را ویران خواهم نمود. ربه با خاک یکسان خواهد شد و آبادیهای اطرافش در آتش خواهد سوخت. آنگاه بنی‌اسرائیل خواهند آمد و زمین‌های خود را دوباره تصاحب خواهند نمود. همانگونه که دیگران را بی‌خانمان کردید، شما را بی‌خانمان خواهند ساخت.

<sup>38</sup> «ای مردم حشبون ناله کنید، زیرا عای ویران شده است! ای دختران ربه گریه کنید و لباس عزا بپوشید! ماتم بگیرید و پریشان حال به اینسو و آنسو بودید؛ چون بت شما ملوکم با تمام کاهنان و بزرگانش به تبعید برده خواهد شد. <sup>41</sup> ای قوم ناسپاس، شما به دره‌های حاصلخیزتان می‌بالید، ولی همگی آنها بزودی نابود خواهند شد. شما به قدرت خود تکیه می‌کنید و گمان می‌برید هرگز کسی جرأت نخواهد کرد به شما حمله کند. <sup>42</sup> ولی من، خداوند قادر متعال، شما را از هرسو به وحشت خواهم انداخت، زیرا قومهای همسایه، شما را از سرزمین‌تان بیرون خواهند نمود و کسی نخواهد بود که فراریان را دوباره جمع کند. <sup>43</sup> ولی در آینده بار دیگر کامیابی را به عمونی‌ها باز خواهم گرداند.»

### کلام خدا دربارهٔ اوموی‌ها

<sup>44</sup> خداوند قادر متعال به اوموی‌ها چنین می‌فرماید: «آن مردان حکیم و دانای شما کجا هستند؟ آیا در تمام شهر تیمان یکی نیز باقی نمانده است؟ <sup>45</sup> ای مردم ددان، به دورترین نقاط صحرا فرار کنید، چون وقتی انوم را مجازات کنم، شما را هم مجازات خواهم نمود! <sup>46</sup> آنانی که انگور می‌چینند مقدار کمی هم برای فقرا باقی می‌گذارند؛ حتی دردها نیز همه چیز را نمی‌برند! ولی من سرزمین عیسو را تماماً غارت خواهم کرد؛ مخفیگاه‌هایش را نیز آشکار خواهم ساخت تا جایی برای پنهان شدن باقی نماند. فرزندان، برادران و همسایگان او همه نابود خواهند شد؛ خودش نیز از بین خواهد رفت. <sup>47</sup> اما

میان رفته است. <sup>48</sup> از غم و غصه، موی سر و ریش خود را می‌کنند و دستشان را می‌خراشند و لباس عزا می‌پوشند. <sup>49</sup> از تمام خانه‌ها و کوچه‌های موآب صدای آه و ناله بلند است، چون موآب را مثل یک ظرف بی‌مصرف، خرد کرده‌ام. <sup>50</sup> ببینید چگونه درهم شکسته شده است! به صدای شیون و زاری او گوش دهید! به رسوایی موآب نگاه کنید! اینک برای همسایگان خود باعث خنده شده است و برای عده‌ای، موجب وحشت!»

<sup>51</sup> خداوند می‌فرماید: «عقابی با بالهای گشوده بر فراز موآب پرواز خواهد کرد و برای تخریب و نابودی بر آن فرود خواهد آمد. <sup>52</sup> شهرها و قلعه‌های موآب تسخیر خواهند شد. در آن روز جنگاورانش مانند زنی که از درد زایمان به خود می‌پیچد، هراسان و پریشان خواهند گشت. <sup>53</sup> دیگر قومی به نام موآب وجود نخواهد داشت، چون برضد خداوند طغیان کرده است. <sup>54</sup> ای مردم موآب، وحشت و چاه و دام در انتظار شماست. <sup>55</sup> هر که از شما بخواهد از جنگل وحشت بگریزد، در چاه خواهد افتاد و آنکه خود را از چاه بیرون بکشد، در دام گرفتار خواهد شد. راه فرار نخواهید داشت، چون زمان مجازات‌تان فرا رسیده است. <sup>56</sup> فراریان بی‌تاب، به حشبون پناه خواهند برد، ولی از این شهر که زمانی، سیحون پادشاه بر آن حکمرانی می‌کرد، آتشی بیرون خواهد آمد و سراسر موآب و تمام اهالی یاعی آن را خواهد سوزاند.»

<sup>57</sup> «ای به حال قوم موآب، قومی که خدایشان، بت کموش است! زیرا نابود گشته‌اند و پسران و دخترانشان، به اسارت برده شده‌اند. <sup>58</sup> ولی خداوند می‌فرماید که در ایام آخر بار دیگر موآب را مورد توجه و لطف خود قرار خواهد داد. (در اینجا پیشگویی دربارهٔ موآب به پایان می‌رسد.)

### کلام خدا دربارهٔ عمونی‌ها

49 خداوند در بارهٔ عمونی‌ها چنین می‌فرماید: «ای شما که بت ملوکم را می‌پرستید، چرا شهرهای قبیلهٔ جاد را تصرف کرده‌اید و در آنها ساکن شده‌اید؟ مگر تعداد بنی‌اسرائیل برای پر کردن

جنگاوران اودم مانند زنی که در حال زاییدن است،  
هراسان و پریشان خواهند شد.»

### کلام خدا درباره دمشق

<sup>23</sup> خداوند درباره دمشق چنین می‌گوید:

«مردم شهرهای حما و ارفاد وحشت کرده‌اند، چون  
خبر نابودی خود را شنیده‌اند. دلشان مثل دریای  
خروشان و طوفانی، آشفته است و آرام نمی‌گیرد.  
<sup>24</sup> مردم دمشق همه ضعف کرده، فرار می‌کنند؛  
همچون زنی که می‌زاید، همه هراسان و مضطربند.  
<sup>25</sup> چگونه این شهر پرآوازه و پرنشاط، متروک شده  
است! <sup>26</sup> در آن روز، اجساد جوانانش در کوچه‌ها  
خواهند افتاد و تمام سربازانش از بین خواهند رفت.  
<sup>27</sup> من دیوارهای دمشق را به آتش خواهم کشید و  
قصرهای بنهد پادشاه را خواهم سوزاند.»

### کلام خدا درباره قیدار و حاصور

<sup>28</sup> این پیشگویی در باره طایفه قیدار\* و مردم نواحی  
حاصور است که به دست نبوکدنصر، پادشاه بابل  
مغلوب شدند. خداوند می‌فرماید: «بر مردم قیدار  
هجوم بیاورید و این ساکنین مشرق زمین را از بین  
ببرید. <sup>29</sup> گله و رمه و خیمه‌های ایشان و هر چه را  
در آنهاست بگیرید و تمام شترهایشان را ببرید.  
«مردم از هر طرف با ترس و وحشت فریاد  
برمی‌آورند و می‌گویند: «ما محاصره شده‌ایم و از  
بین خواهیم رفت!»  
<sup>30</sup> «فرار کنید! هر چه زودتر بگریزید. ای اهالی  
حاصور\* به بیابانها پناه ببرید، زیرا نبوکدنصر،  
پادشاه بابل برضد شما توطئه چیده و برای نابودی  
شما آماده می‌شود.»

<sup>31</sup> خداوند به نبوکدنصر پادشاه، فرموده است: «برو  
و به آن قبایل چادرنشین ثروتمند حمله کن که تصور

من از کودکان یتیم نگهداری خواهم کرد و چشم امید  
بیوه‌هایشان به من خواهد بود.

<sup>12</sup> «اگر شخص بی‌گناه، رنج و زحمت می‌بیند، چقدر  
بیشتر تو! زیرا تو بی‌سزا نخواهی ماند بلکه یقیناً جام  
مجازات را تماماً خواهی نوشید! <sup>13</sup> من به نام خود  
قسم خورده‌ام که شهر بصره با خاک یکسان شده،  
باعث ترس خواهد گردید و همچنین مورد نفرین و  
تسخیر قرار خواهد گرفت و دهات اطرافش برای  
همیشه خرابه باقی خواهد ماند.»

<sup>14</sup> این خبر از جانب خداوند به من رسید:

«سفیری نزد قومها خواهم فرستاد تا از آنها دعوت  
کند که علیه اودم متحد شوند و آن را از بین ببرند.  
<sup>15</sup> من اودم را در میان قومها و مردم، کوچک و خوار  
خواهم ساخت! <sup>16</sup> ای اودم، که در کوه‌ها و در شکاف  
صخره‌ها ساکن هستی، شهرت و غرور، فریبت داده  
است. اگر چه آشیانه‌ات مثل عقاب بر قله کوه‌ها باشد،  
تو را از آنجا به زیر خواهم کشید.»

<sup>17</sup> خداوند می‌فرماید: «سرنوشت اودم وحشتناک است!  
هر که از آنجا عبور کند، از دیدنش مبهوت شده، به  
وحشت خواهد افتاد. <sup>18</sup> شهرها و آبادیهای اطراف آن،  
مثل شهرهای سدوم و عموره خاموش و بی‌صدا  
خواهند شد؛ دیگر کسی در آنجا زندگی نخواهد کرد.  
<sup>19</sup> همانگونه که شیری از جنگلهای اردن بیرون می‌آید  
و ناگهان به گوسفندان در حال چریدن هجوم می‌آورد،  
من نیز ناگهان بر اودمی‌ها هجوم آورده، ایشان را از  
سرزمینشان بیرون خواهم راند. آنگاه شخص مورد  
نظر خود را تعیین خواهم نمود تا برایشان حکومت  
کند. زیرا کیست که مثل من باشد و کیست که بتواند  
از من بازخواست کند؟ کدام رهبر است که با من  
مخالفت نماید؟ <sup>20</sup> بنابراین اراده من درمورد مردم اودم  
و ساکنان تیمان اینست که دشمن، آنها و حتی  
کودکانشان را به زور ببرد و همه چیزشان را نابود  
کند.

<sup>21</sup> «از صدای شکست اودم، زمین خواهد لرزید.  
فریاد مردم آن، تا دریای سرخ شنیده خواهد شد.

<sup>22</sup> دشمن مانند عقابی با بالهای گشوده بر شهر بصره  
پرواز کرده، بر آن فرود خواهد آمد. در آن روز،

\* قیدار نام یکی از طوایف عرب است که در شرق فلسطین  
زندگی می‌کردند.

\* در اینجا حاصور به برخی قبایل عرب اشاره دارد و  
منظور شهر معروف حاصور واقع در شمال دریایچه  
جلیل نیست.

<sup>6</sup> «قوم من مانند گوسفندان گمشده می‌باشند؛ چوپانانشان ایشان را گمراه کرده و در میان کوه‌ها آواره نموده‌اند. گوسفندان نیز راه خود را گم کرده‌اند و نمی‌دانند چگونه به آغل بازگردند.»<sup>7</sup> دشمنانی که به ایشان برمی‌خورند، ایشان را می‌درند و می‌گویند: «ما اجازه داریم که با ایشان اینگونه رفتار کنیم، چون برضد خداوند، خدای عادل که امید اجدادشان بود، گناه کرده‌اند.»

<sup>8</sup> «ولی حال ای قوم من، از بابل فرار کنید! از آنجا بیرون بیایید تا بقیه هم بدنبالتان بیایند.»<sup>9</sup> زیرا من لشکر بزرگی از قومهای نیرومند شمال را برخواهم انگيخت تا بر بابل هجوم آورند و نابودش کنند؛ تیرهای آنها همگی به هدف خواهند خورد و خطا نخواهند رفت!<sup>10</sup> بابل را غارت خواهند کرد و غنیمت فراوان نصیب غارت‌کنندگان خواهد شد.

<sup>11</sup> «ای مردم بابل، ای غارت‌کنندگان قوم من، شما شادید و همچون گاوهای پرور در چراگاه‌های سبز و خرم می‌چرید و مانند اسب‌های نر شیهه می‌زنید و سرمسئید!<sup>12</sup> ولی بدانید که شهر پرآوازه شما نیز تحقیر و رسوا خواهد شد. بابل سرزمینی خواهد شد بی‌اهمیت، با بیابانهای خشک و سوزان.»<sup>13</sup> در اثر خشم و غضب من، بابل متروک و بکلی ویران خواهد شد و هر که از آنجا عبور کند، مبهوت و متحیر خواهد گردید.

<sup>14</sup> «ای قومهای اطراف، برای جنگ با بابل آماده شوید! ای تیراندازان، همه تیرهایتان را بسوی او رها کنید، چون به من گناه ورزیده است.»<sup>15</sup> از هر سو بر او فریاد جنگ برآورد. بنگرید! تسلیم می‌شود! دیوارهای بابل فرو می‌ریزد! این انتقام من است! همان بلایی را که بر سر دیگران آورد، بر سر او بیاورید.<sup>16</sup> نگذارید بزرگ‌ها در آنجا تخم بکارند و دروکنندگان درو نمایند؛ همه غریبانی که در آنجا هستند به سرزمین خود فرار کنند، چون شمشیر دشمن امان نخواهد داد.

<sup>17</sup> «قوم اسرائیل مانند گوسفندانی هستند که مورد حمله شیران قرار گرفته‌اند. اول پادشاه آشور آنها را درید، سپس نبوکدنصر، پادشاه بابل، استخوانهای ایشان را

می‌کنند در رفاه و امنیت هستند و به خود می‌بالند که مستقل می‌باشند؛ شهرهای ایشان نه دیواری دارد و نه دروازه‌ای.<sup>32</sup> شترها و حیواناتشان همه از آن تو خواهد شد. من این مردم را که گوشه‌های موی خود را می‌تراشند، به هر طرف پراکنده خواهم ساخت و از هر سو برایشان بلا خواهم فرستاد.»<sup>33</sup> خداوند می‌فرماید که حاصور مسکن جانوران صحرا خواهد شد و تا ابد ویران خواهد ماند و دیگر کسی هرگز در آن زندگی نخواهد کرد.

### کلام خداوند درباره عیلام

<sup>34</sup> در آغاز سلطنت صدقی، پادشاه یهودا، خداوند قادر متعال پیامی برضد عیلام به من داد و فرمود: «من سپاه عیلام را در هم خواهم کوبید.»<sup>36</sup> مردم عیلام را به هرسو پراکنده خواهم ساخت طوری که هیچ سرزمینی نباشد که آوارگان عیلام در آن یافت نشوند.<sup>37</sup> من با خشم شدید خود، عیلام را دچار بلا و مصیبت خواهم کرد و ایشان را به دست دشمنانشان خواهم سپرد تا بکلی نابودشان کنند.<sup>38</sup> من پادشاه و بزرگان عیلام را از بین خواهم برد و تخت سلطنت خود را در آنجا برقرار خواهم نمود.<sup>39</sup> ولی درآینده، عیلام را دوباره کامیاب خواهم ساخت.»

### کلام خداوند درباره بابل

اینست سخنانی که خداوند علیه بابل و مردم آن به من فرمود:

50

<sup>2</sup> «به همه قومها اعلام کنید و بگویید که بابل ویران خواهد شد! بت مردوک و سایر بت‌های بابل سرافکنده و رسوا خواهند شد! زیرا قومی از سوی شمال بر بابل هجوم خواهد آورد و آن را ویران خواهد کرد، و دیگر کسی در آن ساکن نخواهد شد بلکه همه، چه انسان و چه حیوان، از آنجا خواهند گریخت.

<sup>4</sup> «در آن زمان، مردم اسرائیل و یهودا، هر دو گریه‌کنان خواهند آمد و خداوند، خدای خود را خواهند طلبید.»<sup>5</sup> آنها راه اورشلیم را جویا خواهند شد تا به آنجا بازگردند. ایشان با تمام قلب بسوی من باز خواهند گشت و با من عهده‌ای ابدی خواهند بست و آن را هرگز نخواهند شکست.



مقدس اسرائیل بی‌احترامی کرده است.<sup>30</sup> بنابراین جوانان او در کوچه‌ها افتاده، خواهند مرد و همه مردان جنگی‌اش کشته خواهند شد.<sup>31</sup> ای سرزمین مغرور، من برضد تو هستم، چون روز مکافات رسیده است.<sup>32</sup> ای سرزمین متکبر، تو لغزیده، فروخواهی افتاد و هیچکس تو را برپا نخواهد کرد. من در شهرهای بابل آتشی خواهم افروخت که همه چیز را در اطراف خود بسوزاند.»

<sup>33</sup> خداوند قادر متعال می‌فرماید: «بر مردم اسرائیل و یهودا ظلم شده است. آنانی که ایشان را اسیر کرده‌اند، سخت مراقیشان هستند و نمی‌گذارند رهایی یابند.<sup>34</sup> ولی من که نجات دهنده ایشان می‌باشم، نیرومندم و نامم خداوند قادر متعال می‌باشد و از ایشان حمایت نموده، آرامش و آزادی را به ایشان بازخواهم گرداند.

«اما اهالی بابل، هرگز روی آرامش را نخواهند دید!<sup>35</sup> شمشی‌هاکت بر ساکنان بابل و بر بزرگان و حکیمانش فرو خواهد آمد.<sup>36</sup> تمام حکیمان دروغینش، احمق خواهند شد! در دل مردان شجاع جنگی‌اش ترس و هراس خواهد افتاد!<sup>37</sup> اسبها و عرابه‌هایش در جنگ از بین خواهند رفت و سربازان مزدورش مانند زنان، از ترس ضعف خواهند کرد. خزانه‌هایش نیز همه غارت خواهند شد؛<sup>38</sup> حتی ذخایر آتش نیز از بین خواهند رفت. چون تمام سرزمین از بختا پر است و مردم دیوانه‌وار به آنها عشق می‌ورزند.

<sup>39</sup> «از این رو بابل، لانه شترمرغها و شغالها و مسکن حیوانات وحشی خواهد شد. دیگر هرگز انسانی در آن زندگی نخواهد کرد و برای همیشه ویران خواهد ماند.<sup>40</sup> همانگونه که شهرهای سدوم و عموره و آبادیهای اطراف آنها را از بین بردم، بابل را نیز ویران خواهم ساخت و دیگر کسی در آنجا زندگی نخواهد کرد.

<sup>41</sup> «بنگرید! سپاهی بزرگ از طرف شمال می‌آید! پادشاهان بسیار از سرزمین‌های مختلف برای جنگ مهیا می‌شوند.<sup>42</sup> آنها سلاح‌های خود را برداشته‌اند و برای کشتار آماده‌اند. ایشان سنگدلند و به کسی رحم

خرد کرد.<sup>18</sup> از این رو من، خداوند قادر متعال، خدای اسرائیل، پادشاه بابل و سرزمین او را مجازات خواهم کرد، همانطور که پادشاه آشور را مجازات نمود؛<sup>19</sup> و قوم اسرائیل را به سرزمین خودشان باز خواهم گرداند تا مانند گوسفندان در چراگاه‌های کرمل و باشان چرا کنند و بار دیگر در کوه‌های افرایم و جلعاد شادی نمایند.<sup>20</sup> در آن زمان در اسرائیل و یهودا گاهی پیدا خواهد شد، چون گناه بازماندگانشان را خواهم آزمود.

<sup>21</sup> «ای مردان جنگی، برضد سرزمین مراتیم و اهالی ففود برخیزید! همانکه دستور داده‌ام، همه را بکشید و از بین ببرید.<sup>22</sup> بگذارید فریاد جنگ و ناله نابودی از آن سرزمین برخیزد!<sup>23</sup> بابل، مانند چکشی تمام جهان را خرد کرد، ولی حال، آن چکش، خود شکسته و خرد شده است. بابل در میان قومها مطرود و منزوی گردیده است!<sup>24</sup> ای بابل، بدون آنکه بدانی، در دامی که برایت گذاشته بودم گرفتار شده‌ای، چون با من دشمنی نمودی!

<sup>25</sup> «من اسلحه خانه خود را گشوده و اسلحه خشم و غضب خود را بیرون آورده‌ام! من با مردم بابل کار دارم!<sup>26</sup> از سرزمین‌های دور دست به جنگ بابل بیایید! انبارهای غله‌اش را خالی کنید؛ دیوارهایش را فرو ریزید، خانه‌هایش را ویران سازید؛ همه جا را با خاک یکسان کنید؛ چیزی باقی نگذارید!<sup>27</sup> سربازانش را بکشید، همه را از دم تیغ بگذرانید. وای بر حال بابلی‌ها! زمان نابودی‌شان فرا رسیده است!

<sup>28</sup> «ولی قوم من جان سالم بدر خواهند برد. ایشان به سرزمین خود بازخواهند گشت تا خبر دهند که من چگونه از کسانی که خانه‌ام را خراب کرده‌اند، انتقام گرفته‌ام.

<sup>29</sup> «کمانداران و تیراندازان را جمع کنید تا به بابل بیایند و شهر را محاصره کنند، طوری که هیچکس نتواند بگریزد. همان بلایی را که بابل بر سر دیگران آورد، بر سرش بیاورید، چون از روی تکبر، به من، خداوند

مست و دیوانه می‌شدند.<sup>8</sup> ولی این جام طلایی، ناگهان افتاده، خواهد شکست! پس برایش گریه کنید؛ برای او دارو بیابید، شاید شفا یابد!<sup>9</sup> بیگانگانی که در بابل ساکنند، می‌گویند: «ما خواستیم به او کمک کنیم، اما نتوانستیم. اکنون دیگر هیچ چیز نمی‌تواند نجاتش بدهد. پس او را بحال خودش بگذاریم و به وطنمان برگردیم، چون این خداست که او را مجازات می‌کند.»<sup>10</sup> آنگاه قوم من نیز که در بابل اسیرند، فریاد برآورده، خواهند گفت: «خداوند از ما حمایت کرده است؛ پس بیایید تمام کارهایی را که او در حق ما انجام داده، برای اهالی اورشلیم بیان کنیم.»

<sup>11</sup> خداوند پادشاهان ماد را بر انگيخته است تا بر بابل هجوم ببرند و آن را خراب کنند. این است انتقام خداوند از کسانی که به قوم او ظلم کردند و خانه‌اش را بی‌حرمت نمودند. پس تیرها را تیز کنید؛ سپرها را بدست بگیرید! برای حمله به دیوارهای بابل، علائم را برپا نمایید؛ تعداد نگهبانان و کشیکچیان را اضافه کنید و کمین بگذارید! خداوند هر چه دربارهٔ بابل گفته است، به انجام خواهد رسانید.<sup>13</sup> ای بندرگاه ثروتمند، ای مرکز بزرگ تجارت، دوره‌ات به پایان رسیده و رشتهٔ عمرت پاره شده است!<sup>14</sup> خداوند قادر متعال به ذات خود قسم خورده و گفته است که سربازان دشمن، همچون دسته‌های ملخ که مزرعه را می‌پوشانند، شهرهای بابل را پر خواهند ساخت و فریاد پیروزی ایشان به آسمان خواهد رسید.

### ستایش خداوند

<sup>15</sup> خدای ما با قدرت خود زمین را آفرید و با حکمتش جهان را بنیاد نهاد و با دلالی خود آسمانها را بوجود آورد.<sup>16</sup> به فرمان اوست که ابرها در آسمان می‌غرند؛ اوست که ابرها را از نقاط دور دست می‌آورد، برق ایجاد می‌کند، باران می‌فرستد، و باد را از خزانه‌های خود بیرون می‌آورد.<sup>17</sup> پس آنانی که در مقابل بت‌هایشان سجده می‌کنند، چقدر نادانند! سازندگان بتها شرمسار و رسوا خواهند شد، زیرا مجسمه را خدا

نمی‌کنند! فریاد آنان مانند خروش دریاست. ای بابل، ایشان سوار براسب، به تاخت به جنگ تو می‌آیند.

<sup>43</sup> «وقتی خبر به پادشاه بابل برسد، دستهایش سست شده، زانوهایش خواهد لرزید و همچون زنی که درد زایمان داشته باشد، به خود خواهد پیچید.

<sup>44</sup> «همانگونه که شیری از جنگل‌های اردن بیرون می‌آید و ناگهان به گوسفندان در حال چریدن هجوم می‌آورد، من نیز ناگهان بر بابلی‌ها هجوم آورده، ایشان را از سرزمینشان بیرون خواهم راند. آنگاه شخص مورد نظر خود را تعیین خواهم نمود تا بر ایشان حکومت کند. زیرا کیست که مثل من باشد و کیست که بتواند از من بازخواست کند؟ کدام رهبر است که با من مخالفت نماید؟<sup>45</sup> بنابراین، ارادهٔ من دربارهٔ بابل و مردم آن نیست که دشمن، آنها و حتی کودکانشان را به زور ببرد، و همه چیزشان را نابود کند.<sup>46</sup> از صدای شکست بابل، زمین خواهد لرزید و قوما فریاد مردم آن را خواهند شنید.»

### مکافات بابل

خداوند می‌فرماید: «من مردی را علیه بابل برخواهم انگيخت تا آن را با ساکنانش نابود کند.<sup>2</sup> بیگانگان را خواهم فرستاد تا آنجا را مانند خرمن بگویند و ویران سازند و در آن روز بلا، از هر طرف آن را احاطه کنند.<sup>3</sup> تیرهای دشمن، کمانداران بابل را از پای درخواهد آورد و زرهٔ مردان جنگی او را خواهد شکافت؛ هیچیک از ایشان جان سالم بدر نخواهد برد؛ پیر و جوان، یکسان نابود خواهند شد.<sup>4</sup> جنازه‌های ایشان در تمام سرزمین دیده خواهد شد و مجروحینشان در کوچه‌ها خواهند افتاد،<sup>5</sup> چون سرزمین آنان غرق گناه است، گناه در حق من که خدای مقدس اسرائیل می‌باشم. اما من مردم اسرائیل و یهودا را که در این سرزمین پر از گناه زندگی می‌کنند، فراموش نکردم.

<sup>6</sup> «از بابل فرار کنید! جانانتان را نجات دهید! مبدا زمانی که بابل را به مکافات گناهانش می‌رسانم، شما نیز هلاک شوید.<sup>7</sup> بابل در دست من مثل یک جام طلایی بود که تمام مردم جهان از آن شراب نوشیده،

استحکامات خود می‌مانند؛ زیرا جرأتشان را از دست داده‌اند و همچون زنان، ضعیف شده‌اند. نیروهای مهاجم، خانه‌ها را سوزانده و دروازه‌های شهر را شکسته‌اند.<sup>31</sup> اقصایان یکی پس از دیگری می‌شتابند تا به پادشاه خبر رسانند که همه چیز از دست رفته است!<sup>32</sup> تمام راه‌ها بسته شده‌اند، استحکامات و برج و باروها سوخته و سربازان به وحشت افتاده‌اند.

<sup>33</sup>خداوند قادر متعال، خدای اسرائیل می‌فرماید: «زودی بابل مثل گندم زیر پایهای خرمن‌کوبان، کوبیده خواهد شد.»

<sup>34,35</sup>یهودیان بابل می‌گویند: «نبوکدنصر، پادشاه بابل، ما را دریده و خرد کرده و همه چیزمان را نابود ساخته است؛ مثل آژدها ما را بلعیده و شکم خود را از ثروت ما پر کرده و ما را از سرزمین‌مان بیرون رانده است. ای کاش ظلم و ستمی که بر ما روا داشته، بر سر خودش بیاید! خدا انتقام خون ما را از او بگیرد!»

<sup>36</sup>خداوند جواب می‌دهد: «من به دعوی شما رسیدگی خواهم کرد و انتقامتان را خواهم گرفت. من رودخانه‌ها و چشمه‌های بابل را خشک خواهم کرد.<sup>37</sup> این سرزمین به ویرانه‌ای تبدیل خواهد شد و حیوانات وحشی در آن زندگی خواهند کرد؛ هر که بر آن نظر اندازد، به وحشت خواهد افتاد و کسی در آن ساکن نخواهد شد.<sup>38</sup> بابلی‌ها در بزم‌هایشان مست می‌شوند و مانند شیر نعره می‌زنند.<sup>39</sup> وقتی همه مست شراب شدند، آنگاه بزم دیگری برایشان تدارک خواهم دید و چنان مستشان خواهم کرد تا از هوش بروند و بر زمین بیفتند و تا ابد به هوش نیایند.<sup>40</sup> ایشان را مثل بره و قوچ و بز به کشتارگاه خواهم کشاند.»

<sup>41</sup>خداوند می‌فرماید: «بینید بابل چگونه سقوط خواهد کرد، آن بابل بزرگ که مورد ستایش تمام دنیا است! همه قومه‌های جهان از دیدن آن به وحشت خواهند افتاد!<sup>42</sup> دریا بر بابل طغیان کرده، امواجش آن را خواهد پوشانید.<sup>43</sup> شهرهایش ویران گشته، تمام سرزمینش به بیابانی خشک تبدیل خواهد شد. هیچکس در آنجا زندگی نخواهد کرد و مسافری نیز از آن عبور نخواهد نمود،<sup>44</sup> کیوارهای بابل فرو خواهد ریخت. من بل، خدای بابل

می‌مانم، درحالی‌که نشانی از زندگی در آن نیست.<sup>18</sup> همه این بت‌ها، بی‌ارزش و مسخره‌اند! وقتی سازندگانشان از بین بروند، خودشان هم از میان خواهند رفت.<sup>19</sup> اما خدای یعقوب مثل این بت‌ها نیست؛ او خالق همه موجودات است و اسرائیل، قوم خاص او می‌باشد؛ نام او خداوند قادر متعال است.

### بابل، گرز خداوند

<sup>20</sup>خداوند می‌فرماید: «ای بابل، تو گرز من هستی. از تو برای درهم کوبیدن قومه‌ها و نابود کردن ممالک استفاده کرده‌ام.<sup>21</sup> به دست تو لشکرها را تارومار نموده‌ام و اسب و سوارش، عرابه و عرابه‌ران را از بین برده‌ام.<sup>22</sup> بلی، بوسیله تو مردم همه سرزمین‌ها را از مرد و زن، پیر و جوان، هلاک ساخته‌ام،<sup>23</sup> چوپانها و گله‌ها، کشاورزان و گاوهایشان را از بین برده‌ام و حاکمان و فرماندهان را نابود کرده‌ام.<sup>24</sup> ولی من، تو و مردمت را بخاطر تمام بدیهایی که به قوم من کرده‌اید، مجازات خواهم نمود.

### مجازات بابل

<sup>25</sup>«ای بابل، ای کوه مستحکم، ای ویران کننده جهان، اینک من دشمن توام! دستم را برضد تو بلند می‌کنم و تو را از آن بلندی فرود می‌آورم. از تو چیزی جز یک تپه خاکستر باقی نخواهم گذارد.<sup>26</sup> تو برای همیشه ویران خواهی ماند، حتی سنگهایت نیز دیگر برای بنای ساختمان بکار نخواهد رفت.

<sup>27</sup>«به قومه‌ها خبر دهید تا برای جنگ با بابل بسیج شوند! شبپور جنگ بنوازد. به سپاهیان آرات، مینی و اشکناز بگویند که حمله کنند. فرماندهانی تعیین کنید تا دستور حمله را بدهند. اسبان زیاد فراهم آورید!<sup>28</sup> لشکریان پادشاهان ماد و فرماندهانشان و سپاهیان تمام کشورهایی را که زیر سلطه آنها هستند، فرا خوانید!»

<sup>29</sup>بابل می‌لرزد و از درد به خود می‌پیچد، چون نقشه‌هایی که خداوند برضد او دارد، تغییر نمی‌پذیرند. بابل ویران خواهد شد و کسی در آن باقی نخواهد ماند.<sup>30</sup> سربازان شجاعش دیگر نمی‌جنگند، همه در

قادر متعال هستم! <sup>58</sup> دیوارهای پهن بابل با خاک یکسان شده، دروازه‌های بلندش خواهند سوخت. معمارهای ممالک گوناگون بیهوده زحمت کشیده‌اند،

چون ثمرکارشان با آتش از بین خواهد رفت.»

<sup>59</sup> در سال چهارم سلطنت صدقیا، پادشاه یهودا، این پیغام بر من نازل شد تا آن را به سرایا (پسر نیریا، نوۀ محسیا) برسانم. سرایا، ملتزم صدقیا بود و قرار بود همراه او به بابل برود. <sup>60</sup> تمام بلایایی را که خدا دربارهٔ بابل فرموده بود، یعنی تمام مطالبی را که در بالا ذکر شده است، روی طوماری نوشتم، <sup>61</sup> و آن را به سرایا دادم، گفتم: «وقتی به بابل رسیدی، هر چه نوشته‌ام بخوان و سپس چنین بگو: "ای خداوند، تو فرموده‌ای بابل را چنان خراب خواهی کرد که هیچ موجود زنده‌ای در آن یافت نشود و تا ابد ویران بماند." <sup>63</sup> بعد از خواندن طومار، سنگی به آن ببند و آن را در رود فرات بینداز، <sup>64</sup> و بگو: "بابل نیز به همین شکل غرق خواهد شد و بسبب بلایی که بر سرش خواهد آمد، دیگر هرگز سر بلند نخواهد کرد."»

(پیغامهای ارمیا در اینجا پایان می‌پذیرد.)

### سقوط اورشلیم

(وقایع این باب مربوط به باب 39 می‌باشد.)

صدقیا بیست و یکساله بود که پادشاه شد و **52** یازده سال در اورشلیم سلطنت کرد. اسم مادرش حمیطل (دختر ارمیای لبنه‌ای) بود. <sup>2</sup> صدقیا مثل یهوایقیم، آنچه در نظر خداوند نادرست بود، بعمل آورد. <sup>3</sup> در آن زمان، خشم خداوند بر اورشلیم و یهودا افروخته شد و ایشان را از خود طرد نمود و کاری کرد که صدقیا علیه پادشاه بابل قیام کند تا بدین ترتیب بنی‌اسرائیل از سرزمینشان بیرون رانده شوند.

<sup>4</sup> لذا، در روز دهم ماه دهم از سال نهم سلطنت صدقیا، نبوکدنصر، پادشاه بابل، با تمام سپاهیان خود به اورشلیم لشکرکشی کرد و در اطراف آن سنگر ساخت. <sup>5</sup> شهر، دو سال در محاصره بود. <sup>6</sup> سرانجام در روز نهم ماه چهارم که قحطی در شهر بیداد

را مجازات خواهم کرد و آنچه بلعیده است، از دهانش بیرون خواهم آورد و قومها دیگر برای پرستش آن نخواهند آمد.

<sup>45</sup> «ای قوم من، از بابل فرار کنید. خود را از خشم من نجات دهید. <sup>46</sup> وقتی شایعۀ نزدیک شدن نیروهای دشمن را شنیدید، مضطرب نشوید. این شایعات در تمام این سالها شنیده خواهد شد. سپس ظلم و ستم بر سرزمین حکمفرما شده، بابل درگیر جنگ داخلی خواهد گشت. <sup>47</sup> آنگاه زمانی فرا خواهد رسید که من بابل را با تمام بتهایش مجازات خواهم کرد و کوچه‌هایش از جنازه‌ها پر خواهد شد. <sup>48</sup> آسمان و زمین شادی خواهند نمود، چون از شمال، لشکریان ویرانگر به جنگ بابل خواهند آمد. <sup>49</sup> همانطور که بابل باعث هلاکت بسیاری از قوم اسرائیل شد، خود نیز به همانگونه نابود خواهد گشت. <sup>50</sup> حال، ای شما که از خطر شمشیر، جان سالم بدر برده‌اید، بروید! درنگ نکنید! هر چند که دور از وطن هستید و به اورشلیم می‌اندیشید، خداوند را به یاد آرید!

<sup>51</sup> «شما می‌گویید: "ما رسوا شده‌ایم، چون بابلی‌های بیگانه، خانۀ خداوند را بی‌حرمت ساخته‌اند." <sup>52</sup> ولی بدانید که زمان نابودی بتهای بابل هم فرا خواهد رسید. در سراسر این سرزمین نالهٔ مجروحین شنیده خواهد شد. <sup>53</sup> حتی اگر بابل می‌توانست خود را تا به آسمان برافرازد و برج محکمی در آنجا بسازد، باز من غارتگران را بسراغ او می‌فرستادم تا نابودش کنند.

<sup>54</sup> «گوش کنید! از بابل صدای گریه به گوش می‌رسد، صدای نابودی عظیم! <sup>55</sup> زیرا من در حال ویران کردن بابل هستم و صدای بلند آن را خاموش می‌کنم. لشکریان دشمن مانند خروش امواج دریا بر او هجوم می‌آورند <sup>56</sup> تا غارتش نمایند و سربازانش را کشته، سلاحهایشان را بشکنند. من خدایی هستم که مجازات می‌کنم، بنابراین، بابل را به سزای اعمالش خواهم رساند. <sup>57</sup> بزرگان، حکیمان، رهبران، فرماندهان و مردان جنگی او را مست خواهم ساخت تا به خواب ابدی فرو رفته، دیگر هرگز بیدار نشوند! اینست کلام من که پادشاه جهان و خداوند

کردن آنها امکان‌پذیر نبود. تمام اینها در زمان سلیمان پادشاه ساخته شده بود.<sup>21</sup> بلندی هرستون در حدود هشت متر و محیط آن در حدود پنج متر و نیم و ضخامت دیوارهاش چهار انگشت بود و تو خالی بود،<sup>22</sup> و هر یک از آنها نیز سر ستونی مفرغی به بلندی دو متر و نیم داشت و گرداگرد هر سر ستون، انارهای مفرغی، کندهکاری شده بود؛<sup>23</sup> روی هر سر ستون، یکصد انار وجود داشت، ولی از پایین فقط نود و شش انار را می‌شد دید.

<sup>24,25</sup> ترمضمن نبوزرادان، فرمانده سپاه بابل این افراد را نیز در مخفی‌گاه‌هایشان در شهر پیدا کرد:

سرایا، کاهن اعظم و معاون او صفنیا، سه نفر از نگهبانان خانه خدا، یکی از فرماندهان لشکر با هفت نفر از مشاوران مخصوص پادشاه، منشی فرمانده سپاه یهودا (که مسئول ثبت تعداد سربازان بود) و شصت نفر از اشخاص مهم دیگر.<sup>26</sup> نبوزرادان ایشان را به ربله نزد پادشاه بابل برد،<sup>27</sup> و پادشاه در آنجا همه را کشت.

به این ترتیب اهالی یهودا به بابل تبعید شدند.<sup>28</sup> تعداد اسیرانی که در سال هفتم سلطنت نبوکدنصر به بابل برده شدند، 3,023 نفر بود.<sup>29</sup> یازده سال بعد، او 832 نفر دیگر را هم اسیر کرد و به بابل برد.<sup>30</sup> پنج سال بعد از آن، نبوزرادان فرمانده سپاه بابل، 745 نفر دیگر را تبعید کرد. بنابراین، در مجموع، 4,600 نفر تبعید شدند.

می‌کرد و آخرین ذخیره نان هم تمام شده بود،<sup>7</sup> مردم اورشلیم، شکافی در دیوار شهر ایجاد کردند. سربازان وقتی این را دیدند، علیرغم محاصره شهر، شبانه از دروازه‌هایی که بین دو دیوار نزدیک باغهای پادشاه بود، بیرون رفتند و بطرف دره اردن گریختند.

<sup>8</sup> ولی سربازان بابلی، ایشان را تعقیب کردند و در بیابانهای اطراف اریحا، صدقیای پادشاه را گرفتند، ولی محافظین او فرار کردند.<sup>9</sup> سپس او را به حضور پادشاه بابل که در شهر ربله در سرزمین حمات مستقر شده بود، آوردند و پادشاه بابل در آنجا حکم محکومیت او را صادر کرد،<sup>10</sup> و در برابر او، تمام پسرانش و بزرگان یهودا را کشت.<sup>11</sup> سپس چشمان او را از حلقه درآورد و او را با زنجیرها بسته، به بابل برد و تا آخر عمر در زندان نگه داشت.

### تخریب اورشلیم و تبعید مردم

<sup>12</sup> در روز دهم ماه پنجم از سال نوزدهم سلطنت نبوکدنصر، پادشاه بابل، نبوزرادان فرمانده سپاه بابل و مشاور پادشاه، وارد اورشلیم شد<sup>13</sup> و خانه خداوند، کاخ سلطنتی و تمام خانه‌های بزرگ شهر را به آتش کشید،<sup>14</sup> و سربازانش دیوار شهر را خراب کردند.<sup>15</sup> آنگاه عده‌ای از فقرای یهودا را با آنانی که در اورشلیم زنده مانده بودند و کسانی که صدقیای را ترک کرده و به بابلی‌ها پیوسته بودند، و صنعتگران باقی مانده در شهر را به بابل تبعید کرد.<sup>16</sup> آنها عده‌ای فقیر را برای کار کشاورزی و باغبانی در آنجا باقی گذاشت.

<sup>17</sup> بابلی‌ها، دو ستون مفرغی را که در قسمت ورودی خانه خداوند قرار داشت و حوضچه مفرغی و گاوهای مفرغی زیر حوضچه را برداشتند و به بابل بردند.<sup>18,19</sup> نبوزرادان تمام دیگهای بزرگ و کوچک مفرغی و خاک‌اندازها را که برای قربانگاه بکار می‌رفت و انبرها، قاشق‌ها، کاسه‌ها و تمام ظروف دیگر مفرغی خانه خدا را با خود برد. او همچنین انبرها، چراغانها، پیاله‌ها و کاسه‌های طلا و نقره را به همراه برد.

<sup>20</sup> و ستون و حوضچه و دوازده گاو مفرغی که زیر حوضچه قرار داشت بقدری سنگین بودند که وزن

<sup>31</sup>در روز بیست و پنجم ماه دوازدهم از سی و هفتمین سال اسیری یهوئاکین، پادشاه یهودا، اوایل مرودک به پادشاهی بابل رسید و یهوئاکین را مورد لطف خود قرار داد و او را از زندان بیرون آورد. <sup>32</sup>او با یهوئاکین رفتاری مهرآمیز در پیش گرفت و او را بر تمام پادشاهان تبعیدی در بابل برتری داد، <sup>33</sup>لباس نو به او پوشاند و از آن پس، او همیشه با پادشاه بابل سر سفره می‌نشست. <sup>34</sup>اوایل مرودک تا روزی که یهوئاکین زنده بود، برای رفع احتیاجاتش به او مقرری می‌پرداخت.